مهدی فاطمی



نواب اربعه

سفرای امام زمان

استاد علی دوانی

بسم الله الرحمن الرحيم

نوّاب اربعه

یا

سفرای امام زمان علیه السلام

استاد علی دوانی

به سفارش

دبیرخانه دائمی اجلاس حضرت مهدی علیه السلام

دوانی، علی، ۱۳۰۸.
نواب اربعه یا سفرای امام زمان / علی دوانی. ـ قم: سازمان تبلیغات اسلامی، دبیرخانه دائمی اجلاس حضرت مهدی.(عج)، ۱۳۸۵.
۱۳۷ ص.
ISBN: 964-2643-00-6: ۱۶۰۰۰ ریال
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به صورت زیر نویس:

۱. نواب اربعه. الف.اجلاس دوسالانهٔ بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی(عج). دبیرخانهٔ دائمی. ب.عنوان.
۹ ن ۹ د /BP ۵۱/۳۵ ۲۹۷ / ۹۹۶
کتابخانه ملی ایران ۸۵ – ۱۷۷۵۵ م

نواب اربعه یا سفرای امام‌زمان عجل‌الله‌فرجه

مؤلف: استاد علی دوانی
تدوین / ناشر : دبیرخانهٔ دائمی اجلاس حضرت مهدی عجل‌الله‌فرجه
نوبت چاپ : اول، تابستان ۱۳۸۵
چاپخانه: گلها
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
بها: ۱۶۰۰۰ ریال
شابک: ۶-۰۰-۲۶۴۳-۹۶۴

با قدردانی از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته‌اند:

ویراستاری و بازبینی نهائی: سید جمال‌الدین شمس؛ مدیر هماهنگی و نظارت: مجیدافشار؛
مدیر تولید و نشر: سید محمد باقی‌زاده؛ صفحه‌آرائی: سلمان فردوسی‌زاده؛ طرح جلد: هادی معزّی

سخن ناشر

سالهاست که اهل مطالعه و پژوهش با آثار ارزشمند و قلم روان محقق شهیر و نویسندهٔ توانا حضرت حجةالاسلام والمسلمین *استاد علی دوانی* آشنایند.

در پنجمین اجلاس بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه که با موضوع مهدوِیت در عصر حاضر در شهریورماه ۱۳۸۴ برگزار گردید؛ فرصتی بدست آمد تا از این دانشمند برجسته در شمار محققان پیش‌کسوت مهدوی تجلیل بعمل آید، و در پی آن اثر *نوّاب اربعه یا سفرای امام‌زمان* عجل‌الله‌تعالی‌فرجه که با تصحیح و اضافات و ویرایشی جدید، از کتاب مفاخر اسلام اقتباس گردیده است؛ منتشر و به علاقمندان مباحث مهدوی ارائه گردید.

امید است حظّ کافی برده شود.

دبیرخانه دائمی اجلاس دوسالانه
بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه

فهرست مطالب

ابوالقاسم حسین‌بن روح نوبختی (۳۲۶هـ. ق)

ابوالحسن علی‌بن محمد سَمَری (۳۲۹هـ. ق)

مقدمه

مقدمه

بحمدالله والمنه و در سایهٔ عنایت حضرت ولی‌عصر امام‌زمان ـ ارواحنا فداه ـ نویسندهٔ این سطور بیشترین توفیق را در نگارش و شناسائی امام دوازدهم و پیشوای غایب جهان حضرت بقیةالله ﷻ داشته است، بدین‌گونه که در سال ۱۳۳۹ شمسی موفق شدم جلد سیزدهم بحارالانوار علامهٔ مجلسی که فقط بمنظور شناساندن آن وجود مقدس تألیف شده، و مشتمل بر تمامی مباحث مربوط به امام‌زمان است را؛ به امر مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی ـ مرجع مطلق تقلید شیعه ـ به نام *مهدی موعود* ترجمه نموده و به شرحی که در مقدمهٔ آن نوشته‌ام چاپ و منتشر گردید.

نظر به اینکه آن کتاب بسیار قطور بود؛ با تذکر جمعی از اهل‌فضل در سال ۱۳۴۹ کتابی دیگر با تحقیق کامل به نام *موعودی که جهان در انتظار اوست* نوشتم که دارای بحث‌های اساسی پیرامون آن بزرگوار بود، و پس از سالها چاپ چهارم آن همین روزها از طرف دبیرخانهٔ دائمی اجلاس حضرت مهدی ﷻ چاپ و منتشر می‌شود.

در سال ۱۳۵۳ کتابی دیگر به نام *دانشمندان عامه و مهدی موعود* نوشتیم مشتمل بر اسامی و گفتار یکصد و بیست تن از دانشمندان اهل‌تسنن (عامه) که گفته‌اند مهدی موعود اسلام همین حجت‌بن الحسن‌العسکری ﷺ است.

چاپ چهارم آن با تجدید نظر به قطع رقعی سال گذشته منتشر شد.

در سال ۱۳۵۵ نیز کتاب *شوق مهدی* که تضمینی از غزلیات حافظ توسط فقیه و حکیم و محدث نامی ملا محسن فیض‌کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ هـ. ق) با مقدمهٔ مفصلی تدوین کردیم

که چاپ ششم آن به قطع وزیری، در سال ۱۳۷۹ منتشر شده است.

مطلع آن کتاب این بیت است:

الا یـا ایـها المـهدی مـدام الوصـل تـاولها — که در دوران هجرانت بسی افتاد مشکلها

اثر دیگرمان به نام *امام‌زمان درنظر دیگران* است که یکبار چاپ شده و توفیق تجدید چاپ آن را نیافتیم.

سعی ما همواره بر آن بوده که تمامی مباحث راجع به پیشوای دوازدهم حضرت بقیة‌الله ـ‌ارواحنا فداه‌ـ را گردآوریم و بحمدالله به این منظور چنانکه از تـاریخ چـاپ نـخستین آنـها پیداست توفیق یافته‌ایم. ولله الحمد.

با کمال تأسف از آن سالها تاکنون بسیاری از نوآوریهای ما در آن کتابها توسط این و آن، در مقالات و کتابهائی به نام خود بدون ذکر مأخذ آن آمده است کـه بـر خـلاف وجـدان و جوانمردی، و تضییع حق و باعث ننگ در نظر خودی و بیگانه است!

آن روز که ما *مهدی موعود* را منتشر ساختیم[۱] به یاد ندارم کسی یک کتاب مستقل دربارهٔ امام‌زمان به زبان فارسی نـوشته و چـاپ کـرده بـاشد. بـنابرایـن جـا دارد کـه نـویسندگان و پژوهشگران ـ‌در هر سطحی که هستند‌ـ رعایت انصاف و ادای حق را بکنند و به این اصل توجه داشته باشند که الفضل للمتقدم و من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق!

کتابهایی همچون *مقدمهٔ ابن‌خلدون* و *العرب الروم* از فارنلیف روسی و *الفِصَل* ابـن‌حزم اندلسی و *مواقف حاسمه* از محمد عبدالله عنان مصری، و *دائرةالمعارف* فرید وجدی و کتب دیگر راکه برای اولین بار گفتار مغرضانهٔ آنها را دربارهٔ امام‌زمان نقل کرده‌ایم و مورد نقض قرار دادیم، ولی دیگران آنرا بدون ذکر مأخذ در مقالات و کتابهای خود آورده‌اند.

بحث از نجات‌دهندهٔ دنیا با آن شرح و بسط را ما از منابع اعتقادی زرتشتی و یهود و نصارا

---

۱. با نهایت تأسف از آن زمان تاکنون هشت کتاب به نام **مهدی موعود** در بازار فروش کتاب هست، و با اینکه نامگذاری آن کتابها به این نام خلاف قانون است، و من هم رسماً اعتراض کرده‌ام، ولی رسیدگی نشده و کار سودپرستان همچنان ادامه دارد.

مانند زبور داوود و انجیل‌های چهارگانه آورده‌ایم، ولی ببینید چقدر آن مباحث به نام این و آن در مقالات و کتابها آمده است.

ما سفرای امام‌زمان و نواب اربعهٔ آن‌حضرت را که از خواص دانشوران شیعه و مردان برجسته بوده‌اند را در مجلد اول و دوم *مفاخر اسلام* در سال ۱۳۶۰ شمسی به تفصیل بیان نموده‌ایم و شخصیت ممتاز آنها را شناسانده‌ایم؛ بحثی که تا آن زمان در زبان فارسی و عربی از هیچ نویسنده‌ای دیده نشده بود. به این شرح که اولین سفیر و نائب خاص امام‌زمان یعنی ثقهٔ جلیل‌القدر عثمان‌بن سعید عَمْری، در جلد اول، و شناسائی تفصیل سه نفر دیگر یعنی فرزند برومند او محمدبن عثمان عَمْری، و حسین‌بن روح‌نوبختی، و ابوالحسن سمری را در جلد دوم مفاخر اسلام آورده‌ایم.

ما شرح احوال آن بزرگواران را طی مدتی طولانی از منابع گوناگون و با تحقیقات خود جمع‌آوری نموده‌ایم. حال آن مطالب را در این کتاب با تجدیدنظر و ویرایشی جدید در دسترس شما علاقمندان به معارف مهدوی قرار داده‌ایم که به همت دبیرخانهٔ دائمی اجلاس حضرت مهدی عجل‌الله‌فرجه منتشر می‌گردد.

تهران، علی دوانی
چهارم اردیبهشت ۱۳۸۵

عثمان‌بن سعید عَمْری (حدود ۲۶۵ هـ. ق)

اولین نائب خاص حضرت

حضرت امام‌زمان حجت‌بن الحسن‌العسکری ﷺ در سال ۲۶۰ هـجری، پس از رحـلت پـدر بزرگوارش؛ در سن پنج سالگی از جانب خداوند، مقام امامت را عهده‌دار گردید، و در همان زمان از نظرها غائب گردید.

از آن زمان تا سال ۳۲۸ هجری چهار نفر از بزرگ‌مردان شیعه که همگی از محدثان نامی و نائب اول و دوم از شاگردان پدر و جدّ بزرگوارش بودند؛ وظیفهٔ نیابت و نمایندگی او را به عهده داشتند، و رابط میان آن‌حضرت و شیعیان بودند.

نخستین آنها؛ این مرد بزرگوار پاک‌سرشت است که اینک در صدد شناسائی او هستیم، نفر دوم پسر او محمدبن عثمان، و نائب سوم حسین‌بن روح‌نوبختی و چهارمین آنها شـیخ ابوالحسن سمری است.

جز اینان افراد دیگری هم از وکلای امام‌زمان در شهرهای مختلف ایران و عراق در این مدت و حتی بعد از این، به شمار رفته‌اند که ما در کتاب مـهدی مـوعود ـ تـرجـمهٔ جـلد ۱۳ بحارالأنوار علامهٔ مجلسی ـ از آنها نام برده‌ایم، ولی آنها در رتبهٔ دوم قرار داشتند یا نمایندهٔ این چهارتن بوده‌اند.

این چهار تن معروف هستند به *نوّاب اربعه* یعنی چهار نمایندهٔ خاص حضرت ولی‌عـصر ـ ارواحنا فداه ـ که در دوران غیبت کوتاه امام‌زمان رابط بین شیعیان و امام غائب بوده و نزد شیعه از منزلت خاصی برخوردار بوده‌اند، زیرا پس از شهادت امام حسـن‌عسکری ﷺ طـبق

رهنمودهای خود آن‌حضرت به خواص شیعیان (طی پنج سالی که از ولادت امام‌زمان می‌گذشت) هرگاه شیعیان مشکلی داشتند یا نیاز به فهم مسئله‌ای پیدا می‌کردند، یا می‌خواستند وجهی از سهم امام را به عنوان ادای دین شرعی به امام‌زمان برسانند؛ به وسیلهٔ این چهار مرد پاک‌سرشت، به امام غائب می‌رساندند و پاسخ آنرا دریافت می‌نمودند.

نظر به اینکه آنها دارای چنین مقام حساسی بوده‌اند؛ می‌بایست وظایف خود را با احتیاط انجام دهند. از اینرو در عصر خود درست شناخته نشدند. مثلاً نمی‌دانیم با اینکه آنها در میان آن همه علما و محدثین، و فقهای شیعه دارای چنین مقامی بوده‌اند؛ چرا اثری در فقه و حدیث از خود به جای نگذاشته‌اند، و اینکه چرا آنها به این مقام عالی نائل گشته‌اند. اعلم زمان خود بودند یا از ویژگی دیگری برخوردار بوده‌اند که به این افتخار نائل شدند.

شیخ‌الطائفه محمدبن حسن طوسی در کتاب گرانقدرش غیبت که پیرامون غیبت امام غائب تألیف کرده می‌نویسد:

سفرائی که از جانب ائمهٔ اطهار به نیکی یاد شده‌اند، نخستین آنها مرد بزرگواری است که حضرت امام علی‌النقی و امام حسن‌عسکری ﷺ او را توثیق فرموده‌اند، و او شیخ موثق ابوعمرو عثمان‌بن سعید عمری است.

وی از تیرهٔ عرب بنی‌اسد بود، و علت اینکه او را عَمْری می‌گفتند این است که ابونصر هبة‌الله‌بن محمد کاتب، دخترزادهٔ ام‌کلثوم دختر محمدبن عثمان گفته است: وی اصلاً اسدی است، ولی او را به جدش منسوب داشته‌اند، و بدین نام شهرت یافت. (این هبة‌الله نوادهٔ دختری عثمان‌بن سعید است)

گروهی از علمای شیعه گفته‌اند حضرت امام حسن‌عسکری ﷺ فرمود: کنیهٔ ابن‌عثمان و ابوعمرو در یک شخص جمع نمی‌شود، و دستور دادند که کنیهٔ او راکه ابوعمرو بود بر هم زنند و از آن پس عَمْری خوانده شد.

عثمان‌بن سعید را عسکری هم می‌گویند. زیرا وی در محلهٔ عسکر سامره که قبلاً لشکرگاه متوکل خلیفهٔ عباسی بوده، سکونت داشته است. او را سَمّان هم می‌نامند، چون به خاطر پنهان‌داشتن منصب سفارتی که از جانب امام‌زمان داشته، روغن‌فروشی می‌کرده است و

سمّان یعنی روغن‌فروش.

اموالی راکه شیعیان برای امام حسن‌عسکری ﷺ می‌آوردند به او می‌دادنـد و او از بیم دشمن، آنها را میان خیک روغن پنهان می‌نمود و بدین‌گونه به خانهٔ امام می‌رسانید !

جمعی از علمای حدیث از هارون‌بن موسی تَلّعکبری[1] برای ما (شیخ‌طوسی) به سند خود از احمدبن اسحاق قمی (رئیس علمای قم) روایت نموده‌اند کـه وی گـفت : روزی بـه خدمت حضرت امام هادی ﷺ رسیدم و عرض کردم : آقا اگـاهی مـن سـعادت درک محضرتان را دارم، و گاهی از این فیض بی‌نصیب می‌مانم، و همیشه این فیض برایم میسّر نمی‌گردد. سخن چه کسی را بپذیرم و از چه کسی پیروی نـمائیم. حـضرت فـرمود : ایـن ابوعمرو (عثمان‌بن سعید) مردی موثّق و امین است. آنچه وی به شما می‌گوید از طـرف من می‌گوید، و هر چه به شما می‌رساند، از جانب من می‌رساند !

احمدبن اسحاق می‌گوید بعد از رحلت آن‌حضرت (سال ۲۵۴)[2] روزی خـدمت امـام حسن‌عسکری شرفیاب شدم، و همان سئوال را از آن‌حضرت نیز پرسیدم. حضرت فرمود : این ابوعمرو مردی مـوثّق و امـین است. هـم مـورد وثـوق امـام گـذشته (حـضرت امـام علی‌النقی ﷺ) بود، و هم نزد من در زمان حیات و ممات من موثّق می‌باشد. آن چه او به شما برساند از جانب من می‌گوید و از طرف من می‌رساند.

در ادامه شیخ‌طوسی می‌نویسد:

هارون‌بن موسی از ابوعلی ابن‌همام، و او از ابوالعباس حمیری نقل می‌کند که مـا اغـلب اوقات دربارهٔ این حدیث با هـم مـذاکـره می‌کنیم و مـقام والای عـثمان‌بن سـعید را می‌ستائیم.

شیخ سپس می‌افزاید:

---

۱. تلّ عُکبری محلی از نواحی بغداد بوده است.

۲. تاریخ‌ها عموماً هجری قمری است، و اگر شمسی بود یادآور می‌شویم.

جماعتی از علما از هارون‌بن موسی و او از محمدبن همام از عبدالله‌بن جعفر حمیری روایت نموده‌اند که بعد از رحلت امام حسن‌عسکری ﷺ سالی به عزم حج بیت‌الله در بغداد به خانهٔ احمدبن اسحاق رفتیم. دیدیم عثمان‌بن سعید هم در آنجاست.
من به عثمان‌بن سعید گفتم : این شیخ ـ و به احمدبن اسحاق اشاره کردم ـ که نزد ما دانشمندی موثق و پسندیده است ؛ دربارهٔ شما چنین و چنان می‌گوید.
سپس حدیث گذشته را که دربارهٔ مقام والای او رسیده بود بازگو کردم و گفتم : اکنون شما کسی هستید که دربارهٔ راستگوئی شما تردیدی نیست، شما را به خدا و دو امام بزرگواری که شما را به وثاقت ستوده‌اند قسم می‌دهم که آیا پسر امام حسن‌عسکری ﷺ را که صاحب‌الزمان است، دیده‌اید؟ عثمان‌بن سعید گریست، سپس گفت جواب تو را می‌دهم به شرطی که تا من زنده‌ام به کسی نگوئی. گفتم تعهد می‌کنم که به کسی نگویم. آنگاه گفت : آری او را دیده‌ام و گردنش چنین است. منظورش این بود که گردن حضرت مانند گردن وی زیبا و متناسب بوده است. عرض کردم نام وی چیست؟ گفت : از بردن نام او نهی شده‌اید.[1]

شیخ‌الطائفه به طریقی دیگر از احمدبن علی‌بن نوح سیرافی از محمدبن اسماعیل و علی‌بن عبدالله حسینیان روایت نموده است که :

در سامره خدمت حضرت امام حسن‌عسکری ﷺ رسیدیم، دیدیم گروهی از شیعیان و دوستان حضرت نیز حضور دارند. بدر خادم حضرت آمد و گفت : آقا، جمعی با حالت افسرده و غبار آلود آمده‌اند به در خانه.
حضرت فرمود : اینان شیعیان ما در یمن هستند... تا آنجاکه به خادم فرمود : برو عثمان‌بن سعید را نزد من بیاور ! چیزی نگذشت که عثمان‌بن سعید آمد. حضرت به وی فرمود : ای

۱. گویا این روایت و سایر روایاتی که در آن از بردن نام امام‌زمان ﷺ نهی شده ؛ مربوط به همان روزهای اولیهٔ غیبت بوده است تا نام او بر سر زبان‌ها نیفتد و دستگاه خلافت راکه درصدد نابودی آن‌حضرت بود به فکر جستجوی وی و آزار بیشتر شیعیان نیندازد.

عثمان، تو وکیل من و بر ضبط اموال خدا موثق و امین هستی. برو اموالی را که این چند نفر یمنی آورده‌اند بگیر.
ما حضار عرض کردیم آقا! به خدا قسم ما عثمان‌بن سعید را از شیعیانِ برگزیده می‌دانیم، و امروز با این فرمایش، مقام او را در خدمتگزاری حضرت آشکارتر فرمودی.
حضرت فرمود: آری گواه باشید که عثمان‌بن سعید عمری وکیل من است، و فرزندش محمدبن عثمان وکیل فرزند من مهدی شما است.

همچنین شیخ در کتاب غیبت از هبةالله‌بن محمدبن احمد کاتب، دخترزادهٔ ام‌کلثوم دختر ابوجعفر محمدبن عثمان عمری ـ قدس‌الله روحه ـ و او از استادان خود روایت نموده است که چون امام حسن‌عسکری ﷺ رحلت فرمود؛ عثمان‌بن سعید حضرت را غسل داد و کفن و حنوط کرد و دفن نمود.

او شخصاً (از جانب امام‌زمانؑ) مأمور به این کار شد تا در ظاهر به این کار بپردازد، و ما هم حکم به ظاهر می‌کنیم. اگر کسی آن را نپذیرد، ظواهر حقایق را نپذیرفته و زیر پا گذارده است.

توقیعات حضرت صاحب‌ﷺ به دست عثمان‌بن سعید و فرزندش محمدبن عثمان، برای شیعیان و خواص پدر امام‌زمان ﷺ صادر می‌گشت. آن توقیعات متضمن امر و نهی و جواب سئوالات شیعیان از حضرتش و به همان خطی بود که در زمان امام حسن‌عسکری ﷺ نوشته می‌شد.

شیعیان نیز بالاتفاق، آنها را به عدالت می‌شناختند، تا اینکه عثمان‌بن سعید وفات یافت و پسرش ابوجعفر محمدبن عثمان او را غسل داد، و به جای او منصوب گشت و همهٔ اموری که پدرش متکفل به آن بود، به وی تفویض شد. تمام شیعیان عدالت و وثاقت و امانت داری او را ستودند.

گفتیم که از جانب امام حسن‌عسکری ﷺ به امانت داری و عدالت او تصریح شد و دستور دادند که مردم در حال حیات او و بعد از رحلت وی، و در زمان پدرش عثمان‌بن سعید، در امور

دینی خود به او مراجعه کنند.[1]

شیخ‌طوسی در *رجال* ضمن شمارش اصحاب حضرت امام حسن‌عسکری ؑ می‌نویسد:

عثمان‌بن سعید عمری زیات یا سمان[2] مکنّی به ابوعمرو دارای جلالت قدر و وثاقت است، و وکیل آن‌حضرت بود.[3]

و در ضمن اصحاب امام هادی ؑ می‌نویسد:

عثمان‌بن سعید عمری ... در وقتی که یازده ساله بود، خدمتگزاری امام را به عهده گرفت و او با حضرت پیمان معروفی بسته بود.[4]

علامهٔ حلّی در *خلاصه* ترجمهٔ او را از ترکیب گفتار شیخ در دو مورد رجال آورده و اضافه می‌کند که لقب عَمری وی به خاطر این است که دخترزادهٔ ابوجعفر عَمری بوده است، و گفته‌اند که امام حسن‌عسکری کنیهٔ او را در هم شکست و از آن عَمری درست کرد[5] ـ چنانکه قبلاً یادآور شدیم ـ ولی علامه دچار اشتباهی شده است که مامقانی و محقق شوشتری مؤلف *قاموس‌الرجال* آنرا یادآور شده‌اند، و آن اینکه عثمان‌بن سعید را از اصحاب حضرت جواد به شمار آورده و می‌گوید: در یازده سالگی به خدمت آن‌حضرت در آمد. در صورتی‌که گفتیم او در این سن به خدمت امام هادی ؑ در آمد.[6]

شیخ ابوعمرو کشّی می‌گوید در توقیع مفصلی که از ناحیهٔ مقدسهٔ امام حسن‌عسکری ؑ

---

۱. غیبت، شیخ‌طوسی، چاپ نجف اشرف، ص ۲۱۴ تا ۲۱۷.

۲. زیّات و سمّان یعنی روغن‌فروش، با این توضیح که زیّات بیشتر به معنی فروشنده روغن زیتون است.

۳. رجال، شیخ‌طوسی، چاپ نجف اشرف، ص ۴۳۴.

۴. همان، ص ۴۲۰.

۵. *خلاصة‌الاقوال*، علامه حلّی، چاپ نجف، ص ۱۲۶.

۶. نگاه کنید به *تنقیح المقال*، جلد ۲، ص ۲۴۵؛ و *قاموس‌الرجال*، جلد ۶، ص ۲۴۹.

برای اسحاق‌بن اسماعیل نیشابوری صادر شده، در آخر آن چنین آمده است:

... از شهر (سامره) بیرون مرو تا اینکه عمری (عثمان‌بن سعید) راکه خدا با خشنودی من از وی خشنود گردد، ملاقات کنی و آنچه آورده‌ای به وی تسلیم نمائی و با وی آشنا گردی، که او مردی پاک و امین و عفیف و به ما نزدیک است. هر چه از نواحی مختلف برای ما آورده‌اند، باید ببرند و به او بدهند تا به ما برساند.[1]

شیخ در غیبت می‌نویسد:

ابونصر هبة‌الله‌بن محمد گفت: آرامگاه عثمان‌بن سعید در خیابان میدان سمت غربی بغداد در اول محل معروف، جنب دروازهٔ جبله، در مسجد دروازه طرف راست که داخل می‌شوند، واقع است و قبر در قبلهٔ مسجد می‌باشد.

سپس شیخ می‌گوید:

من قبر او را در همین محلی که ابونصر هبة‌الله‌بن محمد ذکر کرده دیدم. دیواری بر روی قبر بنا کرده بودند که محراب مسجد هم در آن دیوار بود. از یک قسمت محراب دری به محل قبر که در جای تنگ و تاریک واقع بود باز می‌شد. ما به آنجا می‌رفتیم و به طور آشکار زیارت می‌کردیم.
قبر وی از موقع آمدن من به بغداد یعنی سال ۴۰۸ تا سنهٔ ۴۳۰ و اندی به همین صورت باقی بود. بعد از آن رئیس ابومنصور محمدبن فَرَج آن دیوار را فرو ریخت و قبر را بیرون گذاشت و صندوقی روی آن نهاد. قبر در زیر سقفی بود که هر کس می‌خواست وارد می‌شد و زیارت می‌کرد.
تمام همسایگان محله (که سنی بودند) به زیارت او تبرک می‌جستند، و می‌گفتند او

---

۱. رجال کشّی، ص ۴۸۱ تا ۴۸۵.

مردی شایسته است، وگاهی هم می‌گویند وی پسر دایهٔ امام حسین ﷺ است؛ حقیقت امر به بر آنها پوشیده مانده است و تا امروز که سال ۴۴۷ است به همان حالت می‌باشد.[1]

وفات او

این مرد فقیه و محدث پاک‌سرشت جلیل‌القدر از کودکی و هنگامی‌که یازده ساله بوده؛ در خدمت امام هادی ﷺ به خدمتگزاری و کسب فیض و تحصیل علم و حدیث مشغول و پس از رحلت آن‌حضرت در سال ۲۵۴ در خدمت امام یازدهم حضرت عسکری ﷺ به افتخار اخذ علم و فقه و حدیث و معالم دینی و تعالیم اسلامی، علماً و عملاً نائل آمده است. در نتیجه به آن افتخار بزرگ یعنی نیابت حضرت عسکری و آخرین برگزیدهٔ خدا امام‌زمان ـ ارواحنا فداه ـ منصوب گردید.

سال وفات او به دست نیامده، اما از اینکه شیخ‌طوسی می‌نویسد پسرش محمدبن عثمان و جانشین او که نائب دوم امام‌زمان ﷻ بوده؛ در سال ۳۰۴ یا ۳۰۵ وفات یافت و در حدود پنجاه سال نیابت امام‌زمان ﷻ را عهده‌دار بوده است[2]؛ ما نیز وفات عثمان‌بن سعید را در حدود سال ۲۶۵ می‌دانیم.

شیخ به سند خود از عبدالله‌بن جعفر حمیری دانشمند فقیه مشهور روایت می‌کند که:

هنگامی‌که عثمان‌بن سعید وفات یافت توقیعی از ناحیهٔ امام‌زمان ﷻ برای پسرش محمدبن عثمان صادر گشت که حضرت طی آن وفات پدرش را به او تسلیت گفته و مرقوم فرموده بود: اناالله و انا الیه راجعون، ما تسلیم فرمان خداوند هستیم و راضی به ارادهٔ او می‌باشیم. پدرت با نیکبختی زیست و با نیکبختی وفات یافت. خدا او را رحمت کند و به دوستان و سروران خود ـ علیهم‌السلام ـ ملحق گرداند.

او پیوسته در راه انجام مقاصد ائمه اهتمام داشت، و در آنچه او را به خداوند و ائمه

---

۱. غیبت، شیخ‌طوسی، ص ۲۱۷.

۲. همان، ص ۲۲۳.

نزدیک می‌گردانید ساعی بود. او در نزد خدا سرافراز و آمرزیده است.
و در قسمت دیگر تسلیت نامه آمده بود: خداوند اجر تو را زیاد گرداند و در این مصیبت صبر نیکو عطا فرماید. تو مصیبت زده‌ای و ما هم اندوهگین هستیم. فراق پدرت برای تو و ما هر دو وحشتناک است! خداوند او را در جائی که دارد شاد گرداند. از کمال سعادت او این است که مانند تو فرزندی دارد که بعد از او بماند و به دستور وی جانشین او شود و برایش طلب رحمت و مغفرت کند.[۱]

روایتی جالب در رابطه با عثمان‌بن سعید

شیخ‌طوسی به سند خود از جعفربن محمدبن مالک فزاری بزاز از جمعی از علمای شیعه همچون علی‌بن بلال و احمدبن هلال و محمدبن معاویة‌بن حکیم و حسن‌بن ایوب‌بن نوح ـ در خبری طولانی و مشهور ـ نقل می‌کند که گفتند:

ما به حضور امام حسن‌عسکری ﷺ رسیدیم تا از حجّت و امام بعد از وی سؤال کنیم. در آن هنگام چهل مرد دیگر هم در مجلس حضرت حضور داشتند. سپس عثمان‌بن سعیدی عمری برخاست و گفت: یابن رسول‌الله! می‌خواهم از موضوعی سؤال کنم که شما از من راجع به آن داناتر می‌باشید.
حضرت فرمود: بنشین ای عثمان! آنگاه با خشم برخاست تا خارج شود، ولی خطاب به حضار فرمود: هیچ‌کس بیرون نرود! هیچ کدام ما بیرون نرفتیم تا اینکه لحظه‌ای بعد حضرت، عثمان‌بن سعید را صدا زدند و او هم برخاست.
در این موقع حضرت فرمود: به شما بگویم که برای چه چیز آمده‌اید؟ همه گفتند: آری یابن رسول‌الله! فرمود: آمده‌اید راجع به امام بعد از من سؤال کنید. گفتیم: آری. ناگهان پسر بچه‌ای مانند پارهٔ ماه کاملاً شبیه امام حسن‌عسکری ﷺ را دیدیم. حضرت فرمود: بعد از من این امام شما و جانشین من در میان شماست. از وی فرمان ببرید و پس از من پراکنده نشوید که در دینتان به هلاکت می‌رسید.

---

۱. همان، ص ۲۱۹.

بدانید که شما بعد از امروز دیگر او را نخواهید دید تا سنّش بالا رود، و در آن موقع آنچه را او می‌گوید از عثمان (بن سعید) پذیرا شوید و به فرمان او گردن نهید و سخنش را بپذیرید که او پیشوای شماست، و تکلیف شما از جانب خداوند واگذار به اوست.[۱]

به گفتهٔ نجاشی، ابن‌نوح سیرافی کتابی به نام *اخبارالوکلاء الاربعه* داشته است[۲] و نیز کتاب *اخبار الائمة الاربعه* تألیف ابن‌عیاش جوهری است.[۳]

---

۱. غیبت، شیخ طوسی، ص ۲۱۷؛ مهدی موعود ﷺ، ص ۵۹۸.

۲. رجال، نجاشی، ص ۸۶.

۳. همان.

محمدبن عثمان عَمْری (۳۰۴ یا ۳۰۵ هـ.ق)

نائب دوم امام

وی فرزند برومند عثمان‌بن سعید عَمْری است که هر دو وکیل امام حسن‌عسکری ﷺ و پس از وی نائب خاصّ حضرت امام‌زمان ﷺ بوده‌اند، با این فرق که پدرش عثمان‌بن سعید از اصحاب خاص امام هادی و عسکری، و نائب اول امام‌زمان بوده، و فرزندش محمدبن عثمان نیز از اصحاب خاص امام عسکری و نائب دوم امام‌زمان است. یعنی هر دو با هم سمت وکالت امام عسکری و نیابت امام‌زمان را داشته‌اند و پس از فوت پدر، پسر مقام نیابت را به عهده داشته است.

این پدر و پسر پاک‌سرشت که هر دو از قداست نفس و شخصیت والایی در علم و عمل برخوردار بوده‌اند؛ این شایستگی و لیاقت را یافته‌اند که در حساس‌ترین دوران امامت ـ یعنی رحلت امام یازدهم در سال ۲۶۰ و آغاز غیبت کوتاه امام دوازدهم که از اسرار الهی است ـ عهده‌دار ابلاغ پیام امام غائب به شیعیان و حفظ آنها از انحراف و تفرقه، و سرگردانی و پریشانی گردند.

شیخ‌الطائفه در کتاب گرانقدرش رجال (باب کسانی‌که در غیبت کوتاه امام‌زمان می‌زیسته‌اند، یا از اصحاب ائمه ﷺ بوده‌اند، ولی روایاتی از ائمه نقل نکرده‌اند) می‌نویسد:

محمدبن عثمان‌بن سعید عمری، کنیه‌اش ابوجعفر و کنیهٔ پدرش ابوعمرو بود. هر دو از جانب صاحب‌الزمان وکیل بودند، و هر دو نیز نزد طائفهٔ شیعه امامیه دارای منزلتی-

بزرگ می‌باشند.[۱]

و نیز شیخ در کتاب غیبت که آن را پیرامون اثبات وجود امام‌زمان و غیبت آن‌حضرت تألیف کرده است؛ به سند خود از عبدالله‌بن جعفر حِمْیَری از احمدبن اسحاق قمی روایت می‌کند که:

امام حسن‌عسکری ﷺ فرمود: عَمْری و پسرش هر دو موثق هستند، هر چه آنها به تو می‌رسانند از جانب من می‌رسانند، و هر چه به تو گفتند از طرف من می‌گویند، پس از آنها شنوایی داشته باش و هر چه می‌گویند اطاعت کن که هر دو موثق و مورد اطمینان هستند.[۲]

باز شیخ از پیشوای محدثین شیخ‌صدوق محمدبن علی‌بن بابویه قمی، از احمدبن هارون فامی، از محمدبن عبدالله‌بن جعفر حمیری، از پدرش عبدالله‌بن جعفر روایت می‌کند که:

توقیعی از ناحیهٔ امام‌زمان‌ﷺ برای ابوجعفر محمدبن عثمان ـ قدس‌الله روحه ـ در تعزیت پدرش ـ رضی‌الله عنه ـ صادر گشت که در آن نوشته بود: اناالله و انا الیه راجعون؛ ما تسلیم فرمان خداوند و راضی به قضای الهی می‌باشیم. پدرت با سعادت زیست و با افتخار وفات یافت. خدا او را رحمت کند و به اولیاء خدا و سروران خود ملحق سازد. او پیوسته در آنچه او را به خدا و موالیان خود نزدیک می‌نمود تلاش و کوشش داشت. خداوند رویش را تر و تازه گرداند و او را بیامرزد. خداوند اجر و ثواب تو را زیاد گرداند، و در این مصیبت صبر نیکو مرحمت فرماید.

---

۱. رجال، شیخ، ص ۵۰۹.

۲. غیبت، ص ۲۱۹، در پاورقی شرح حال احمدبن اسحاق (جلد اول مفاخر اسلام) این حدیث و حدیث مشابه آن راجع به پدرش را به تفصیل نقل کردیم، و گفتیم این سخن امام عسکری ﷺ دربارهٔ این پدر و پسر ملاک تعدیل راوی خبر و در السنهٔ فقها و محدثین مشهور است. عبارت عربی آن چنین است: العمری وابنه ثقتان، فما ادیّا الیک فعنی یؤدیان، و ما قالا لک فعنی یقولان، فاسمع لهما واطعمها فانهما الثقتان المأمونان.

تو مصیبت زده‌ای، و ما هم اندوهگین هستیم. فراق پدرت برای تو و ما وحشتناک است. خداوند او را در جائی که دارد شاد و مسرور گرداند.
از کمال سعادت و نیکبختی او یکی این بود که مانند تو فرزندی داشت که بعد از او بماند و به دستور وی جانشین او گردد و برایش طلب رحمت و مغفرت کند.
من هم می‌گویم خدا را شکر که شیعیان به وجود تو و آنچه خداوند در تو و نزد تو قرار داده است مسرور و شادند. خداوند تو را یاری کند و نیرو بخشد و پشتیبانی نماید و در کار خود موفق بدارد، و یاور و نگهبانت باشد.[1]

همچنین شیخ از جماعتی از علما از هارون‌بن موسی تلّعکبری از محمدبن همام روایت می‌کند که عبداللّه‌بن جعفر حمیری گفت:

چون عثمان‌بن سعید ـ رضی‌الله عنه ـ وفات یافت، مکتوبی به همان خطی که ما می‌نویسیم در خصوص انتصاب فرزندش محمدبن عثمان به جای او، از ناحیهٔ مقدسه برای ما صادر گشت.

و نیز شیخ با همین سند از محمدبن همام روایت نموده که: محمدبن حمویةبن عبدالعزیز رازی در سال ۲۸۰ برای من روایت کرد و گفت که محمدبن ابراهیم‌بن مهزیار اهوازی برای ما نقل کرد که بعد از وفات عثمان‌بن سعید، توقیعی بدین مضمون برای من صادر شد:

خداوند پسر او را حفظ کند. او در زمان پدرش مورد اعتماد ما بود. خدا از او و پدرش خشنود باشد و روح پدرش را شاد گرداند. پسرش نزد ما مانند اوست و در جای وی نشسته است.
آنچه از ما بگوید گفتهٔ ما است، و به فرمان ما عمل می‌کند. خداوند او را تأیید نماید. پس

---

۱. غیبت، ص ۲۱۹؛ *کمال‌الدین*، ص ۵۱۰.

تو هم گفتهٔ او را قبول کن و نظر ما را دربارهٔ او بدان.[1]

همچنین شیخ از جماعتی از علما از ابوالقاسم جعفربن محمد قولویه و ابوغالب زراری و ابومحمد هارون‌بن موسی تلعکبری روایت نموده که همگی از محمدبن یعقوب کلینی، از اسحاق‌بن یعقوب روایت کرده‌اند که گفت:

از محمدبن عثمان خواهش نمودم نامه‌ای که در آن مسائل مشکله خود را نوشته بودم به حضور امام‌زمان عجل الله فرجه تقدیم بدارد. او هم پذیرفت.
در پاسخ من توقیعی به خط امام‌زمان عجل الله فرجه به این عبارت صادر گشت: محمدبن عثمان که خداوند از او و پیش از وی از پدرش خشنود باشد، مورد وثوق من است و نامهٔ او نامهٔ من می‌باشد.[2]

همچنین شیخ در غیبت از ابوالعباس ابن‌نوح[3] روایت می‌کند که: هبةالله‌بن محمد دخترزادهٔ ام‌کلثوم دختر محمدبن عثمان رضی الله عنه از مشایخ خودش به ما خبر داد که:

---

۱. غیبت، شیخ، ص ۲۲۰.
۲. همان، ص ۲۲۰. این قسمتی از توقیع مشهور اسحاق‌بن یعقوب است که به تفصیل نقل خواهیم کرد.
۳. ابوالعباس احمدبن علی‌بن نوح سیرافی از استادان شیخ اجل نجاشی و هم‌عصر شیخ‌طوسی است. نجاشی در رجال، ص ۶۳ از وی بدین‌گونه یاد می‌کند: «احمدبن نوح‌بن علی‌بن عباس‌بن نوح سیرافی مقیم بصره؛ وی در آنچه روایت کرده موثق و متقن است. دانشمندی فقیه و در حدیث و روایت بصیر بود.
او استاد و شیخ ماست که از وی استفاده نموده‌ایم. دارای کتب بسیاری است که از جمله کتاب مصابیح دربارهٔ کسانی است که از ائمه روایت نموده‌اند، و برای هر امامی کتابی جداگانه تدوین کرده است، و کتاب القاضی بین الحدیثین المختلفین، کتاب تعقیب و تعفیر، کتاب زیادات در رجال امام صادق علیه السلام بیش از آنچه ابوالعباس‌بن سعید (ابن عقده) ضبط کرده و کتابی مفصل است، کتاب اخبار الوکلاء الاربعه.»
شیخ‌طوسی از وی به عنوان احمدبن محمدبن نوح نام برده است، و می‌گوید در همین نزدیکی‌ها در بصره وفات یافت، و برای من اتفاق نیفتاد که او را ملاقات کنم. فهرست، ص ۳۷.
کتاب اخبار وکلای اربعه، مهم‌ترین منبع شناخت نواب خاص و وکلای چهارگانه امام‌زمان علیه السلام و به گفته نجاشی در ترجمه هبةالله‌بن محمد، بسیاری از اخبار آن را از وی که نوهٔ دختری محمدبن عثمان بوده اخذ نموده است، چنانکه نقل از او در ترجمه آنها نقل می‌کنیم.

طائفه شیعه همیشه عثمان‌بن سعید را به عدالت قبول داشتند. چون او وفات یافت ؛ فرزندش محمدبن عثمان او را غسل داد و دفن کرد و بر جای او نشست و تمام امور مربوط به سفارت و نیابت امام‌زمان عجل‌الله به وی تفویض شد.
شیعیان نیز نسبت به عدالت و وثاقت و امانت داری او، اتفاق نظر داشتند. زیرا در زمان حضرت عسکری علیه‌السلام از جانب آن بزرگوار به امانت و عدالت او تصریح شده بود، و به مردم دستور دادند که (پس از پدرش) به وی مراجعه نمایند. بعد از رحلت امام حسن‌عسکری علیه‌السلام و در زمان حیات پدرش عثمان‌بن سعید هم کسی دربارهٔ عدالت او اختلاف نظر نداشت، و دربارهٔ امانت وی تردید نمی‌نمود.
توقیعات امام‌زمان عجل‌الله در امور مهم دینی، در طول زندگانی او با همان خطی که در زمان پدرش عثمان‌بن سعید صادر می‌شد ؛ به دست او صادر می‌گشت و به شیعیان می‌رسید. شیعیان جز او کسی را به نیابت نمی‌شناختند، و به دیگری مراجعه نمی‌کردند. علائم و کراماتی از وی ظاهر می‌شد، و معجزات امام‌زمان به دست او آشکار می‌گردید.
امور بسیاری را از جانب امام‌زمان به شیعیان خبر داد که همه باعث بصیرت شیعیان در خصوص وجود امام‌زمان گردید.

سپس شیخ می‌گوید:

این مطلب در نزد شیعیان مشهور است. چون پیشتر قسمتی از آنها را نقل کردیم (در کتاب غیبت) دیگر در اینجا به تکرار آن نمی‌پردازیم، و همین اندازه برای شخص منصف کافی است.[1]

ابن‌نوح نیز از ابونصر هبةالله از جده‌اش ام‌کلثوم ـ دختر محمدبن عثمان ـ روایت می‌کند که گفت:

---

1. غیبت، شیخ، ص ۲۲۱.

ابوجعفر محمدبن عثمان کتابهائی داشت که در فقه تصنیف کرده بود و همه را از امام حسن‌عسکری و امام‌زمان علیهما السلام و پدرش عثمان‌بن سعید که او نیز از امام علی‌النقی و امام حسن‌عسکری علیهما السلام روایت نموده بود، استماع کرده بود. از جملهٔ آنها کتاب *الأشربه* بود. ام‌کلثوم دختر وی ـ رضی‌الله عنها ـ می‌گفت: این کتاب موقع وصیت پدرش محمدبن عثمان به حسین‌بن روح (نائب سوم امام‌زمان) رسید و در دست او بود. ابونصر می‌گفت: گمان می‌کنم پس از حسین‌بن روح به ابوالحسن سمری (نائب چهارم امام‌زمان) ـ رضی‌الله عنه ـ رسید.[1]

شیخ در *فهرست* در ترجمهٔ عبدالله‌بن جعفر حمیری، ضمن شمارش کتب وی؛ آخرین آن را کتاب *مسائل او از محمدبن عثمان عمری* دانسته است.[2]

نجاشی هم ضمن ترجمه حمیری یکی از تألیفات او را *مسائل امام حسن‌عسکری* علیه السلام می‌داند که به وسیلهٔ محمدبن عثمان به وی رسیده است.[3]

---

۱. همان، ص ۲۲۱.

۲. *فهرست*، شیخ، ص ۱۰۲.

۳. *رجال*، نجاشی، ص ۱۵۲. در رجال نجاشی چاپ بمبئی که در اختیار نویسنده است چنین آمده «مسائل لابی محمدالحسن علیه السلام علی‌بن محمدبن عثمان» که «بن» بعد از علی غلط چاپی مانند بسیاری از این قبیل در آن کتاب است، و باید به جای آن «ید» باشد، چنانکه در مجمع‌الرجال قهپائی و غیره نیز چنین است.

محمدبن عثمان و روایات امام‌زمان علیه‌السلام

چنانکه گفتیم محمدبن عثمان از اصحاب امام حسن‌عسکری علیه‌السلام و نائب دوم از نواب خاص چهارگانهٔ امام‌زمان است. اخبار او در ارتباط با مسئله امام‌زمان ـ از ولادت تا ایام غیبت کوتاه آن‌حضرت ـ بسیار است.

علامهٔ مجلسی قسمت عمدهٔ آن را از منابع مختلف مانند *کمال‌الدین* شیخ‌صدوق و غیبت شیخ‌طوسی و سایر مآخذ، در جلد ۱۳ *بحارالانوار* آورده، و خوانندگان فارسی‌زبان می‌توانند آن را در باب اول ولادت امام‌زمان، و باب بیستم معجزات امام‌زمان، و باب ۲۱ سفرای امام‌زمان، و باب ۲۲ کسانی‌که به دروغ دعوی نمایندگی و بابیت امام‌زمان نموده‌اند، و باب ۲۳ کسانی‌که آن‌حضرت را دیده‌اند، و در *مهدی موعود* به تفصیل ببینند.

در اینجا گذشته از استادش محمدبن ابراهیم‌بن اسحاق طالقانی رحمه‌الله از حسن‌بن علی‌بن زکریا در بغداد از ابوعبدالله محمدبن خلیلان از پدرش از جدش از غیاث‌بن اسد روایت می‌کند که گفت:

> از محمدبن عثمان ـ قدس‌الله روحه ـ شنیدم که چون امام‌زمان ـ صلوات‌الله علیه ـ متولد گردید، نوری از بالای سر مبارکش به آسمان تابید، آنگاه صورت به خاک نهاد و خدا را سجده کرد، سپس سر برداشت و فرمود: اشهد ان لا اله الا الله و الملائکة و اولواالعلم قائماً بالقسط، لا اله الا هو العزیز الحکیم، ان الدین عندالله الاسلام[1] محمدبن عثمان افزود که ولادت امام‌زمان علیه‌السلام روز جمعه بود.

و به همین سند نقل می‌کند که محمدبن عثمان گفت:

> امام ختنه کرده متولد شد و از حکیمه (عمهٔ امام حسن‌عسکری و دایهٔ امام‌زمان که از بانوان با فضلیت اهل‌بیت بوده است) شنیدم که گفت: در ایام حملِ مادر امام‌زمان،

---

۱. سوره آل عمران، آیهٔ ۱۸ و ۱۹.

خون نفاس از آن بانو دیده نشد، و این سنت و روش مادران ائمهٔ اطهار است.[۱]

صدوق از استادانش محمدبن علی ماجیلویه، و محمدبن موسی متوکل، و احمدبن محمدبن یحیی عطار ـرضی‌الله عنهم ـ روایت نموده که همگی گفتند: محمدبن یحیی عطار از اسحاق‌بن رباح بصری از محمدبن عثمان روایت کرده است که:

چون آقا ـ علیه‌السلام ـ متولد شد، امام حسن‌عسکری ﷺ عثمان‌بن سعید (پدر محمدبن عثمان) را احضار نموده و فرمود: ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت به حساب من خریده و میان بنی‌هاشم قسمت کن، و چند رأس گوسفند هم عقیقه کن.[۲]

همچنین شیخ‌صدوق از استادش محمدبن حسن‌بن ولید قمی، از عبدالله‌بن جعفر حمیری روایت می‌کند که گفت:

به محمدبن عثمان عَمری ـ رضی‌الله عنه ـ گفتم: من می‌خواهم از شما همان سئوالی را بکنم که حضرت ابراهیم از خداوند کرد و گفت: خداوندا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ خدا فرمود: مگر ایمان نداری؟ ابراهیم گفت: ایمان دارم، ولی می‌خواهم دلم اطمینان پیدا کند. به من خبر دهید که آیا صاحب‌الامر را دیده‌اید؟ محمدبن عثمان گفت: آری، و او گردنی این چنین دارد، و با دست اشاره به گردن خود نمود.

شیخ‌طوسی نظیر همین روایت را از عثمان‌بن سعید نقل نموده ـکه در شرح حال احمدبن اسحاق آنرا نقل کردیم ـ و بعد می‌گوید: او خواسته بگوید گردنش این چنین زیبا است.

صدوق از محمدبن علی ماجیلویه از محمدبن یحیی عطار از جعفربن محمدبن مالک

---

۱. *کمال‌الدین*، ص ۴۳۳.

۲. همان، ص ۴۳۱.

فزاری روایت نموده که گفت:

معاویة‌بن حکیم، و محمدبن ایوب‌بن نوح، و محمدبن عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ همگی برای من نقل کردند که امام حسن‌عسکری علیه‌السلام فرزندش را در خانه‌اش به ما نشان داد و خطاب به ما که چهل مرد بودیم فرمود: بعد از من این امام شما و جانشین من در میان شماست. از وی اطاعت کنید، و بعد از من در امور دین خود پراکنده نشوید که به هلاکت می‌رسید. (یعنی منحرف و گمراه خواهید شد.)
آگاه باشید که شما بعد از امروز دیگر او را نخواهید دید. ما هم از خدمت حضرت بیرون آمدیم، و چند روزی نگذشت که حضرت رحلت نمود.

همچنین صدوق از استادش محمدبن موسی متوکل، از عبدالله‌بن جعفر حمیری، از محمدبن عثمان عَمْری رضی‌الله‌عنه روایت کرده که گفت:

به خدا قسم صاحب‌الامر هر سال در موسم (حج) در مکه است. او مردم را می‌بیند و آنها را می‌شناسد، و مردم هم او را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند.

شیخ‌طوسی همین روایت را این‌گونه نقل می‌کند:

جماعتی از علماء از محمدبن علی‌بن بابویه (شیخ‌صدوق) برای من روایت کردند که گفت: پدرم (علی‌بن بابویه قمی) و محمدبن حسن ـ ابن‌ولید قمی ـ و محمدبن موسی‌بن متوکل، از عبدالله‌بن جعفر حمیری روایت نموده‌اند که حمیری گفت: از محمدبن عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ پرسیدم: آیا صاحب‌الامر را دیده‌ای؟ گفت: آری، آخرین بار که آن‌حضرت را دیدم در خانهٔ خدا (مسجدالحرام) بود، و می‌فرمود: اللّهمَّ أنجِزلی ما وَعَدتَنی؛ یعنی خداوندا! آنچه را به من وعده فرموده‌ای به انجام رسان.
و نیز محمدبن عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ گفت: آن‌حضرت صلوات‌الله علیه را دیدم که در باب‌المستجار، پردهٔ خانه خدا را گرفته و عرض می‌کند: اللّهم انتقم لی مِنْ أعدائِک،

پروردگارا! به وسیلهٔ من از دشمانت انتقام بگیر.[۱]

همچنین شیخ‌طوسی به سند یادشده از شیخ‌صدوق از پدرش از علی‌بن سلیمان زراری و او از علی‌بن صدقهٔ قمی روایت نموده که گفت:

محمدبن عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ بی‌مقدمه و بدون اینکه از وی سؤالی بکنم آمد به نزد من تا به آنها که از نام امام‌زمان سؤال می‌کنند خبر دهد، او گفت: یا باید از بردن نام حضرت خودداری کرد تا پاداش بهشت داشته باشید، و یا دربارهٔ آن گفتگو کنید تا مستوجب آتش جهنم گردید. زیرا اگر سائلان، نام حضرت را بدانند آن را شایع می‌سازند، و چنانچه جای او را بدانند، دشمنان را بدان جا راهنمائی می‌کنند.[۲]

شیخ‌صدوق از پدرش از سعدبن عبدالله اشعریٰ از ابوعلی نیلی[۳] روایت می‌کند که گفت:

ابوجعفر (محمدبن عثمان) به نزد من آمد و مرا با خود به عباسیه برد. به خرابه‌ای در آمدیم، در آنجا نامه‌ای در آورد و برای من خواند. دیدم آنچه در خانهٔ امام حسن‌عسکری ﷺ اتفاق افتاده بود شرح داده شده است، و هم نوشته بود که فلان زن یعنی مادر عبدالله، گیسویش را می‌گیرند و از خانه بیرون کشیده و به بغداد می‌برند و در نزد خلیفه می‌نشانند، و چیزهای دیگری که پدید خواهد آمد. آن‌گاه محمدبن عثمان به من گفت: اینها راکه گفتم نگاه‌دار. سپس نامه را پاره کرد. این واقعه پیش از پدیدآمدن حوادثی بود که مدتی بعد اتفاق افتاد.[۴]

در متن حدیث از خانهٔ معهود سخن رفته، ولی از قرائن پیداست که منظور خانهٔ امام

---

۱. *کمال‌الدین*، ص ۴۴۰؛ غیبت، شیخ‌طوسی، ص ۲۲۱.

۲. غیبت، ص ۲۲۲

۳. این شخص را نبلی و متیلی و مسلمی هم خوانده‌اند.

۴ *کمال‌الدین*، ص ۴۹۸.

حسن‌عسکری ﷺ بوده که بعد از رحلت حضرت، تحت مراقبت قرار داشته و زنانِ خانه را برای بازجوئی به دربار خلافت برده تا شاید از فرزند غائب امام عسکری ﷺ به وسیلهٔ آنها آگاهی یابند و بدانند فرزند کدام‌یک از آنها است.

شیخ‌صدوق از محمدبن ابراهیم‌بن اسحاق از ابوعلی‌بن همام از محمدبن عثمان روایت کرده که گفت:

از پدرم (عثمان‌بن سعید) شنیدم که می‌گفت روزی در خدمت امام حسن‌عسکری ﷺ بودم که از وی سئوال کردند: آیا این حدیث که از پدران شما روایت شده که فرموده‌اند زمین تا روز قیامت از وجود حجت خدا بر مردم خالی نمی‌ماند؛ و اینکه هر کس بمیرد و امام‌زمان خود را نشناسد همچون مردم جاهلیت مرده است[1]؛ درست است؟

حضرت فرمود: آری، این حدیث واقعیت دارد مانند این روز روشن. عرض شد: یابن رسول‌الله، حجت خدا و امام بعد از شما کیست؟ حضرت فرمود: فرزندم محمد بعد از من امام و حجت خداست. هر کس بمیرد و او را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. آگاه باشید که او غیبتی دارد که نادان‌ها در آن حیران می‌شوند، و اهل‌باطل به هلاکت می‌رسند. (گمراه می‌گردند) و کسانی‌که وقت آن را تعیین کنند؛ دروغگو خواهند بود، تا آنگاه که او ظهور کند. گوئی من نگاه می‌کنم به پرچمهای سفیدی که در بلندی کوفه در بالای سر او در اهتزاز است.[2]

همچنین شیخ‌صدوق از ابوجعفر محمدبن علی اسود ﷺ روایت نموده که گفت:

---

۱. متن دو روایت این است: ان الارض لاتخلو من حجةالله علی خلقه الی یوم‌القیامه. من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة.

۲ *کمال‌الدین*، ص ۴۰۹. اما ان له غیبة یحار فیها الجاهلون، و یهلک فیها المبطلون، و یکذب فیها الوقاتون، ثم یخرج. فکانی انظر الی الاعلام البیض تخفق فوق رأسه بنجف الکوفه. اگرچه لفظ نجف به معنی بلندی است، ولی باید دانست که در روایت دیگری می‌گوید قائم از نجف قیام می‌کند و در آن هنگام، ده هزار نفر از مردان صمیمی در رکاب اویند. و به طور قطع نجف کوفه، نمی‌تواند غیر از نجف اشرف باشد.

زنی پارچه‌ای به من سپرد و گفت آن را به محمدبن عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ تسلیم کن. من آن را با پارچه‌های بسیار دیگری با خود آوردم، و چون به بغداد رسیدم محمدبن عثمان دستور داد که همهٔ آن را به محمدبن عباس قمی تسلیم نمایم. من هم تمام آن را غیر از پارچه آن زن، به وی سپردم.

به دنبال آن، محمدبن عثمان پیغام داد که آن پارچه مال امام است که به من داده شده است. هر چه جستجو کردم آن را نیافتم. محمدبن عثمان فرمود: غمگین مباش که به‌زودی آن را خواهی یافت. و بعد هم آن را پیدا کردم. درحالیکه صورت آنچه با من بود با نزد محمدبن عثمان نبود.[1]

خاطرات محمدبن عثمان در دوران وکالت

محمدبن عثمان نیز مانند پدرش، در ایام طولانی وکالتش که رابط بین خواصّ شیعیان و حضرت امام‌زمان بوده خاطراتی دارد که در *کمال‌الدین* شیخ‌صدوق و غیبت شیخ‌طوسی و جلد ۱۳ *بحارالانوار* علامهٔ مجلسی آمده است.

ما در اینجا چند نمونهٔ آن را ذکر می‌نمائیم و تفصیل بیشتر را به کتب مزبور و دیگر منابع و به خصوص کتاب *مهدی موعود* رجوع می‌دهیم که در باب معجزات امام‌زمان و باب کسانی‌که آن‌حضرت را دیده‌اند و باب ولادت حضرت و باب توقیعات آن کتاب آمده است.

شیخ‌صدوق در *کمال‌الدین* از سعدبن عبدالله اشعری از اسحاق‌بن یعقوب روایت می‌کند که: از محمدبن عثمان شنیدم که می‌گفت:

مردی از اهل سواد عراق[2] به نزد من آمد و مالی برای امام‌زمان آورد. حضرت آن را پس داد و فرمود: حق پسر عمویت راکه چهارصد درهم است از آن بیرون کن. آن مرد مبهوت و متعجب شد و اموال خود را مورد رسیدگی قرار داد.

معلوم شد زمین زراعتی پسر عمویش در دست او بوده که قسمتی را به او برگردانده و

---

۱. *کمال‌الدین*، ص ۵۰۲.

۲. سواد عراق، نقاطی بوده از درخت نخل پوشیده که از دور سیاه به نظر می‌آمده است.

قسمتی را هنوز رد نکرده بود. وقتی کاملاً حساب کرد معلوم شد سهم پسر عمویش از آن زمین، چهار صد درهم می‌شود، همان‌طور که حضرت فرموده بود. پس آن مبلغ را بیرون نموده و بقیه را تسلیم کرد و مورد قبول واقع شد.[1]

شیخ مفید در *ارشاد* این روایت را از ابن‌قولویه از علی‌بن محمد نقل کرده است.[2]
شیخ‌طوسی در غیبت از استادش حسین‌بن ابراهیم، از احمدبن علی‌بن نوح، از ابونصر هبةالله‌بن محمد کاتب و به طریقی دیگر از علی‌بن احمد دلال قمی روایت نموده که گفتند:

گروهی از علمای شیعه در مسئله تفویض اختلاف نظر داشتند که آیا خداوند این کار را به ائمه ـ صلوات‌الله علیهم ـ واگذار و تفویض نموده که خلق کنند و روزی دهند یا نه؟
جمعی می‌گفتند این محال است و بر خداوند جایز نیست، زیرا غیر از خداوند کسی قادر نیست اجسام را خلق کند. ولی عدهٔ دیگر عقیده داشتند که خداوند ائمه ﷺ را قادر ساخته چنین کنند، و این کار را به آنها تفویض نموده و آنها، هم خلق می‌کنند و هم روزی می‌دهند. آن گروه در این باره کشمکش نمودند و نزاع آنها سخت بالا گرفت.
در آن میان یکی از آنها گفت: چرا شما در این باره به ابوجعفر محمدبن عثمان عَمْری مراجعه نمی‌کنید و این موضوع را از وی نمی‌پرسید تا حقیقت را برای شما روشن سازد؟ چون امروز او تنها راه به سوی صاحب‌الامر ـ عجل‌الله فرجه ـ است. همگی رضایت دادند و در این خصوص نامه‌ای نوشتند و برای محمدبن عثمان ارسال داشتند.
در پاسخ آنها این توقیع رسید: تنها خداوند متعال است که اجسام را خلق می‌کند و روزی را بر بندگان تقسیم می‌نماید، زیرا خداوند جسم نیست و در جسم هم حلول نمی‌کند. ﴿لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم﴾.
اما ائمه ـ علیهم‌السلام ـ از خدا می‌خواهند که چیزی را خلق کند و به آنها روزی دهد. خدا هم به خاطر درخواست و احترام آنها، می‌آفریند و روزی می‌دهد.[3]

---

۱. *کمال‌الدین*، ص ۴۸۶.
۲. مهدی موعود، ص ۶۳۹.
۳. غیبت، شیخ‌طوسی، ص ۱۸۷.

شیخ با همین سند از هبةالله‌بن محمد پسر دختر ام‌کلثوم، دختر محمدبن عثمان روایت نموده که گفت: جماعتی از بنی نوبخت از جمله ابوالحسن‌بن کثیر نوبختی برای من نقل کردند، و نیز جدّه‌ام ام‌کلثوم ـ دختر محمدبن عثمان عَمْری ـ آن را نقل کرد و گفت:

روزی اموالی از قم و حوالی آن آوردند نزد محمدبن عثمان که به صاحب‌الامر علیه‌السلام برساند.

هنگامی‌که فرستادهٔ آنها به بغداد آمد و بر محمدبن عثمان وارد شد، هر چه با وی بود به او تسلیم نمود و خداحافظی کرد که برگردد.

محمدبن عثمان به وی گفت: چیز دیگری که به تو امانت داده‌اند باقی است و آن را نسپردی، آن کجاست؟ فرستاده گفت: سرور من! چیزی در نزد من باقی نمانده است، هر چه بود تسلیم کردم.

محمدبن عثمان گفت: نه، هنوز چیز دیگری باقی مانده، برو و آن چه را با خودداری جستجو کن و به خاطر بیاور که دیگر چه به تو داده‌اند.

آن مرد رفت و چند روزی فکر کرد و در میان اثاث خود جستجو نمود، ولی چیزی نیافت. همراهانش هم خبری به او ندادند.

سپس به نزد محمدبن عثمان برگشت و گفت: غیر از آنچه به حضور شما آورده و تسلیم نمودم، چیزی در نزد من باقی نمانده است. محمدبن عثمان گفت: (امام‌زمان) می‌گوید دو دست لباس رزم که فلانی پسر فلانی داد به ما برسانی چه شد؟

فرستاده گفت: آری به خدا قسم چنین است، اما فراموش کردم و از خاطرم رفته است و هم اکنون هم نمی‌دانم آنها را کجا گذاشته‌ام.

سپس به منزل خود مراجعت کرد و آنچه را با خود داشت بازرسی نمود، و از همراهانش هم خواست که در میان اثاث خود جستجو کنند. آنها هم جستجو کردند ولی چیزی نیافتند. مجدداً به نزد محمدبن عثمان بازگشت و یأس خود را به اطلاع او رسانید.

محمدبن عثمان گفت: گفته می‌شود (یعنی امام‌زمان می‌گوید) برو نزد فلانی پسر فلانی پنبه‌فروش که دو عدل پنبه به انبار پنبهٔ او بردی، یکی از بارها را بگشا، و آن همان باری است که روی آن چنین و چنان نوشته شده، خواهی دید دو دست لباس مزبور در گوشهٔ

آن است.

مرد از گفته محمدبن عثمان متحیر شد و فوراً به محل مزبور رفت و یکی از دو عدل پنبه راگشود و لباسها راکه در میان پنبه‌ها پنهان کرده بود پیداکرد.

سپس آنها را برداشت و به نزد محمدبن عثمان آورد و به وی تسلیم نمود و گفت: من به کلی آنها را فراموش کرده بودم، زیرا وقتی کالا را بستم، آنها را میان عدل پنبه گذاشتم که محفوظ بماند.[1]

سپس شیخ‌طوسی اضافه می‌کند:

آن مرد بعد از این ماجرا، آنچه را دیده و موضوع عجیبی که محمدبن عثمان به وی خبر داده بود را برای دیگران نقل می‌کرد. چیزی که جز پیغمبر و امام منصوب از جانب خداوند که عالم به اسرار و آنچه در دلها پنهان است، کسی دیگر از آن اطلاع ندارد.

آن مرد محمدبن عثمان را نمی‌شناخت. او فقط آنچه را به وی داده بودند به او سپرد. همان‌گونه که تجار اموال را به وسیلهٔ افراد موثق به همکاران خود تسلیم می‌کنند. وی برات و نامه‌ای همراه خود نداشت که به محمدبن عثمان بدهد.

زیرا واقعه در زمان معتضد خلیفه عباسی و در ایّامی بوده که کار شیعیان بسیار سخت شده بود، و چنانکه می‌گویند از شمشیر دشمن خون می‌چکید! و این کارها میان آشنایان و خواص از اسرار به شمار می‌رفت.

آنچه شیعیان نزد محمدبن عثمان می‌آوردند طوری بود که هیچ‌کس از آن اطلاع نمی‌یافت، و فقط فرستندگان به فرستادهٔ خود می‌گفتند برو به فلان جا و این اموال را تسلیم کن؛ بدون اینکه توضیحی بدهند، یا نامه‌ای به وی تسلیم نمایند، تا مبادا

۱. باید دانست که محمدبن عثمان با چهار خلیفه از خلفای عباسی هم‌عصر بود. نخست المعتمد علی‌الله پسر متوکل که در سال ۲۷۹ درگذشت، و از آن سال المعتضد بالله برادرزاده‌اش احمدبن موفق‌بن متوکل نوهٔ متوکل به جای وی نشست، و تا سال ۲۸۹ بر سر کار بود. پس از وی پسرش المکتفی بالله به جای پدر نشست و پس از شش سال و هفت ماه در ۲۹۵ هـ درگذشت. از آن پس المقتدر بالله پسر معتضد خلیفه شد که تا سال ۳۲۰ خلافتش ادامه یافت. پس از سال ۳۰۴ و یا ۳۰۵ که محمدبن عثمان وفات یافت، حسین‌بن روح جانشین وی در بقیهٔ ایام خلافت مقتدر به سر برد.

فرستادگان از موضوع مطلع گردند.[۱]

توقیع اسحاق‌بن یعقوب

توقیع؛ مکتوب یا فرمان، یا پاسخ نامه شیعیان بوده که از ناحیهٔ مقدسهٔ امام‌زمان صادر شده است. و مشتمل بر مطالب مهم و برای اهل‌علم یا وکلای حضرت صادر می‌شده است.

یکی از توقیعات مهم، توقیعی است که توسط محمدبن عثمان در پاسخ مکتوب اسحاق‌بن یعقوب ـ دربارهٔ او بحث خواهیم کرد ـ صادر شده و مشتمل بر مطالب مهم و نکات جالبی است که بر اهمیت آن افزوده است.

توقیع اسحاق‌بن یعقوب را شیخ‌صدوق در *کمال‌الدین*، باب توقیعات از محمدبن محمد عصام کلینی، از ثقة‌الاسلام محمدبن یعقوب کلینی (صاحب کافی) از اسحاق‌بن یعقوب روایت می‌کند. شیخ‌طوسی هم آن را از جماعتی از علماء از جعفربن محمد قولویه و ابوغالب زراری و غیر این دو، از کلینی از اسحاق‌بن یعقوب روایت نموده که گفت:

از محمدبن عثمان ﵁ تقاضا نمودم نامهٔ مرا که مشتمل بر پاره‌ای از مسائل مشکلی است که برایم پدید آمده است، به ناحیهٔ مقدسه تقدیم دارد. (او هم پذیرفت) و جواب آن به خط مولایم صاحب‌الزمان ﷺ بدین‌گونه صادر شد:

خداوند تو را هدایت کند[۲] و بر اعتقاد حق ثابت و پایدار بدارد. اینکه پرسیده‌ای بعضی از افراد خاندان ما و عموزادگان ما منکر وجود من هستند؛ بدان که بین خداوند و هیچ‌کس قرابت و خویشی نیست. هر کس منکر وجود من باشد از من نیست، و راهی که او می‌رود راه پسر نوح است.[۳] راهی که عمویم جعفر (کذّاب که عنصری نامطلوب و فاسد بوده) و

---

۱. غیبت، شیخ، ص ۱۷۸.

۲. در این‌گونه موارد معمولاً بسمله را حذف می‌کردند، چون نامه‌ها و توقیعات زیاد بوده و مؤلفین به نظرشان تکرار می‌آمده است، یا اینکه بسم‌الله توقیع اول را می‌گذاشتند و بقیه را عطف به سابق حذف می‌کردند.

۳. خدا به نوح فرمود: انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح؛ ای نوح! پسرت با تو سنخیت ندارد، او عنصری نامطلوب است. سورهٔ هود / آیهٔ ۴۶.

اولاد او نسبت به من پیش گرفته‌اند، راه برادران یوسف است که بدون جهت با وی در افتادند و به یوسف حسد بردند، و کردند آنچه کردند.

اما فقاع (آبجو) نوشیدنش حرام است، ولی نوشیدن شلماب مانعی ندارد.

اما اموالی که شما (به عنوان هدایا) به ما می‌رسانید ؛ ما آن را برای پاک شدن شما از گناهان قبول می‌کنیم. بنابراین هرکس می‌خواهد به ما برساند، و هرکس نمی‌خواهد قطع کند. آنچه خدا به ما داده است، از آنچه شما می‌دهید بهتر است.

و اما ظهور من کی خواهد بود ؛ بسته به ارادهٔ خداست. آنهاکه وقت آن را تعیین می‌کنند، دروغگو هستند.

و اما حوادثی که برای شما پدید می‌آید (و حکم آن را نمی‌دانید) پس مراجعه کنید به راویان حدیث ما، زیرا آنها حجت من بر شمایند و من هم حجت خدا بر آنها هستم.[1]

و امّا محمدبن عثمان عَمْری که خداوند از وی، و قبل از وی از پدرش خشنود باشد ؛ مورد وثوق من و نوشتهٔ او نوشتهٔ من است. و محمدبن علی‌بن مهزیار اهوازی ؛ به زودی خداوند دل او را اصلاح می‌گرداند و شک و تردیدش را (نسبت به ما) از وی برطرف می‌سازد.

و اما آن مالی راکه برای ما فرستاده‌ای ؛ نمی‌تواند مورد قبول ما واقع شود، مگر اینکه از حرام پاک و پاکیزه گردد. پول زن خواننده هم حرام است.

و اما محمدبن شاذان‌بن نعیم ؛ او مردی از دوستان ما اهل‌بیت است، و ابوالخطاب محمدبن ابی‌زینب اجدع ؛ او و پیروانش ملعون هستند. تو با آنهاکه عقیده اینان را دارند نشست و برخاست مکن، زیرا من از آنها بیزارم، و پدران من هم از آنها بیزار بوده‌اند.

و اماکسانی‌که اموال ما را نزد خود نگاه می‌دارند ؛ اگر چیزی از آن را برای خود حلال بدانند و بخورند، مثل این است که آتش خورده‌اند. و اما خمس برای شیعیان ما مباح و برای ایشان تا ظهور ما حلال گشته است، تا به واسطه آن ولادتشان پاک باشد، و پلید و آلوده نگردند.

و اما مردمی که از فرستادن آن اموال به نزد ما پشیمان شدند، و در دین خدا شک و تردید

---

۱. این قسمت از گفتهٔ امام‌زمان ﷺ که مشهور است و از آن سخن خواهیم گفت ؛ چنین است : « اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا، فانهم حجتی علیکم و انا حجةالله علیهم .»

نمودند ، هر کس بخواهد آنچه به ما داده است به وی پس می‌دهیم. ما نیاز بـه بـخشش کسانی‌که دربارهٔ وجود ما تردید دارند، نداریم !

و اما علت غیبتی که به وقوع پیوسته است ، خداوند می‌فرماید : ﴿یا ایها الّذین آمنوا لاتسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم﴾ ؛ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید سؤال نکنید از چیزهائی که اگر برای شما آشکار شد، شما را آزرده می‌کند. هر یک از پدران من در زمان خود بیعت سلطان طاغوت زمان خود را به گردن گرفت، ولی من زمانی قیام می‌کنم که بیعت هیچ یک از طاغوت‌ها را به گردن ندارم !

و اما چگونگی انتفاعی که مردم در غیبتم از من می‌برند ، همچون انتفاع از خورشید در هنگامی است که ابرها باعث شود از دیدگان غائب گردد![1] من امان مردم روی زمین هستم، همان طور که ستارگان امان اهل آسمانها می‌باشند !

بنابراین درهای سؤال از چیزهائی که سودی به حال شما ندارد را ببندید و خود را از آنچه نیازی به آن ندارید، به مشقت نیندازید. برای تعجیل در فرج و ظهور من زیاد دعا کنید که رهائی شما از قید و بندها در این است. والسلام علیک یا اسحاق‌بن یعقوب و علی من اتبع‌الهدی.[2]

توضیحی پیرامون این توقیع: همانطور که اشاره نمودیم توقیع اسحاق‌بن یعقوب از توقیعات مشهور و متضمن نکات جالب و پر ارزشی است که علما و فقهای ما آن را مدّ نظر دارند. در این جا به چند نکته آن اشاره می‌کنیم:

۱ ـ محمدبن علی‌بن مهزیار که در توقیع مزبور نام برده شده؛ فرزند دانشمند علی‌بن مهزیار اهوازی است که در جلد اول *مفاخر اسلام* شرح حالش را نگاشته‌ایم و گفتیم که شیخ‌طوسی در *رجال* او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته و می‌گوید: او ثقه است.[3]

از این توقیع و دعای امام‌زمان عجل‌الله‌فرجه دربارهٔ او، پیداست که وی پس از رحلت امام

---

۱. و اما وجه الانتفاع بی فی غیبتی فکالانتفاع بالشمس اذا غیبتها عن الابصار السحاب .

۲. *کمال‌الدین*، شیخ‌صدوق، ص ۴۸۳. *غیبت*، شیخ‌طوسی، ص ۱۷۶. *مهدی موعود*، ص ۱۲۵۰.

۳. *رجال*، شیخ، ص ۴۲۲.

حسن‌عسکری ﷺ و آغاز غیبت امام‌زمان که ایام حیرت و محنت بوده؛ راجع به امام غائب دچار شک و تردید شده، ولی بعد تردیدش برطرف گردیده و به مقام وکالت و سفارت آن‌حضرت نائل می‌گردد.[1] در اینجا یادآور می‌شویم که وکالت او نیاز به تحقیق بیشتر دارد. چون محمدبن ابراهیم مهزیار بوده که بعد از پدرش سمت وکالت حضرت را داشته است. برخی نیز در رجال خود او را در شمار اصحاب امام هادی نام برده‌اند.[2]

۲ـ محمدبن شاذان‌بن نعیم، همان ابوعبدالله شاذانی پسر عموی فضل‌بن شاذان نیشابوری است که شیخ در رجال از وی به عنوان محمدبن احمدبن نعیم ابوعبدالله شاذانی، از اصحاب امام حسن‌عسکری ﷺ نام برده است.[3] ولی ابن‌داود گفته: شیخ از وی در باب کسانی‌که از ائمه روایت نکرده‌اند نام برده؛ که چنین چیزی نیست.[4]

شیخ در آن باب در ذیل عنوان حیدربن شعیب *طالقانی*؛ از تلعکبری روایت می‌کند که وی کتب فضل‌بن شاذان را از ابوعبدالله محمدبن نعیم‌بن شاذان معروف به شاذانی برادرزادهٔ فضل روایت می‌کند.[5]

علامهٔ تهرانی می‌نویسد: محمدبن احمدبن نعیم‌بن شاذان‌بن خلیل، ابوعبدالله ازدی نیشابوری معروف به ابوعبدالله شاذانی، یا به طور مطلق شاذانی، و محمدبن شاذان، و محمدبن نعیم‌بن شاذان، و محمدبن شاذان‌بن نعیم، همگی یک نفر هستند، و همان برادرزادهٔ فضل‌بن شاذان می‌باشد که در سال ۲۶۰ هـ. وفات یافت.[6]

او صاحب کتابی است که در نزد کشّی بوده، و کشّی ترجمهٔ برخی از رجال را از آن کتاب نقل می‌کند، و عیاشی نیز که استاد کلینی و (کشّی) بوده؛ از وی روایت نموده است. در مواردی

---

۱. *مفاخر اسلام*، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲. رجال، برقی، ص ۶۰.

۳. رجال، شیخ، ۴۳۶.

۴. *رجال*، ابن داود، ص ۲۹۶.

۵. همان، ص ۴۶۷.

۶. ر.ک: جلد اول *مفاخر اسلام*.

از *رجال کشّی* مانند عنوان مغیرة‌بن سعید، می‌نویسد: محمدبن احمدبن شاذان به من نوشت. از این عبارت به دست می‌آید که کشّی هم ا و را درک کرده است، و به‌طور قطع شاذانی استاد عیاشی هم بوده است.[۱]

ابوعبدالله شاذانی از وکلای امام‌زمان عجّل‌الله‌فرجه بوده و جزو کسانی است که به نقل شیخ‌صدوق، محمدبن ابی‌عبدالله کوفی، او را دیده و به معجزات وجود مقدسش واقف گشته است[۲] و در ارتباط با وکالت و سفارتش، وقایعی نقل نموده است.[۳]

۳ـ ابوالخطاب محمدبن ابی‌زینب اجدع که حضرت در این توقیع می‌فرماید او و اصحابش ملعون هستند؛ همان است که شیخ کشّی به تفصیل از او یاد می‌کند و می‌گوید ابوالخطاب اجدع اسدی نام پدرش مقلاص بوده است، و روایاتی در لعن او و دوری از وی و پیروانش از امام صادق و امام موسی‌بن جعفر و امام رضا علیهم‌السلام نقل می‌کند. از جمله عیسی‌بن ابی‌منصور می‌گوید:

> شنیدم حضرت صادق علیه‌السلام از ابوالخطاب نام برد و فرمود: خدایا ابوالخطاب را لعنت کن، زیرا او پیوسته مرا ترسانیده است. خدایا حرارت آهن گداخته را به او بچشان.[۴]

و به سند خود از معمربن خلاد روایت می‌کند که امام موسی‌بن جعفر علیه‌السلام فرمود: ابوالخطاب مردم کوفه را فاسد گردانید.[۵] و از امام رضا علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود:

> بنان به علی‌بن الحسین دروغ می‌بست، و ابوالخطاب بر امام صادق دروغ می‌بست، و

---

۱. *اعلام‌الشیعه*، نوابغ الرواة، ص ۲۴۵.

۲. *کمال‌الدین*، ص ۴۴۲. *مهدی موعود*، ص ۷۶۰.

۳. *رجال*، کشی، ص ۴۴۷. *کمال‌الدین*، ص ۴۴۸، ۴۹۷ و ۵۰۹. *مهدی موعود*، ص ۶۳۹ و ۶۵۹.

۴. *رجال*، کشّی، ص ۲۴۶.

۵. همان، ص ۲۴۹.

خدا به همهٔ آنها حرارت آهن را چشانید[۱].

همچنین از مفضل‌بن یزید روایت می‌کند که امام صادق ﷺ از اصحاب و پیروان ابوالخطاب و غلات (کسانی‌که ائمه را خدا و قدرت مافوق قدرت و صفای بشری می‌دانستند و دربارهٔ آنها غلو می‌نمودند) سخن به میان آورد و فرمود:

ای مفضل! با آنان نشست و برخاست مکن، و در خوردن و آشامیدن آنها شرکت مکن، و با آنها مصافحه مکن، و ارثی برای آنها مگذار.[۲]

در شرح حال محمدبن حسین‌بن ابی‌الخطاب یادآور شدیم که نام جد وی زید بوده، ولی علّامهٔ حلّی دچار اشتباه شده و این ابوالخطاب را که نامش محمد بوده؛ با وی یکی دانسته است.[۳] بنابراین ابوالخطاب محمدبن ابی‌زینب که از اصحاب منحرف و غالی امام صادق ﷺ و مورد لعن و نفرین آن‌حضرت و ائمه بعدی بوده است؛ اصحاب و پیروانش تا عصر غیبت باقی بوده‌اند و امام‌زمان ﷺ در این توقیع او و اصحابش را لعنت کرده است.

۴ـ امام‌زمان در این توقیع خمس را برای شیعیان خود تا هنگام ظهور مباح دانسته است. باید دانست جز این مورد، احادیث و روایات دیگری هم داریم که به آنها *احادیث اباحهٔ خمس* می‌گویند. ولی در مقابل آنها احادیث و روایات بسیاری بر وجوب پرداخت خمس دلالت دارد که اکثر فقهای شیعه بر اساس آنها فتوی داده‌اند. در هر حال برای اخذ احکام دینی باید به فقهای جامع‌الشرایط هر زمان مراجعه نمود.

۵ـ نکتهٔ جالب در این توقیع؛ تشبیهی است که امام خود را در زمان غیبت، همانند خورشید پنهان در پشت ابر می‌داند که هر چند مردم روی زمین، خورشید پشت ابر را

---

۱. رجال کشی، ص ۲۵۶.

۲. همان، ص ۲۵۲.

۳. *مفاخر اسلام*، ج ۱، ص ۲۶.

نمی‌بینند، ولی اشعهٔ خورشید به‌صورت لطیفی به آنان و عالم طبیعت می‌رسد، و تأثیر خود را می‌بخشد!

۶ـ امام‌زمان ﷺ می‌فرماید در حوادثی که پیش می‌آید ـ*حوادث واقعه* ـ و حکم آن مورد را نمی‌دانید، یعنی در آن خصوص از ما روایت و حدیثی نرسیده و در قرآن مجید هم دلیلی بر آن نیست؛ باید به راویان حدیث ما یعنی اشخاص متخصص علم حدیث و کارشناسان خبرهٔ احکام دینی که همان فقهای توانا هستند مراجعه کنید و حکم آن را از آنها بخواهید. زیرا آنها از جانب امام‌زمان ﷺ حجت بر خلق می‌باشند، و قادرند حکم خدا را از احادیث و ادلّه استنباط نمایند و در اختیار مردم بگذارند، و بدین‌گونه از شیعیان در دوران غیبت امام‌زمان ﷺ رفع تکلیف کنند.

از این مطلب استفاده می‌شود که کار اساسی فقها و خبرگان احادیث اهل‌بیت ﷺ این است که مسائل مستحدثه و حوادث واقعه را مورد توجه قرار دهند، و حکم آنها را بیان کنند تا مردم تکلیف شرعی خود را نسبت به این موضوعات بدانند. و گرنه آنچه مأخذی از کتاب و سنت دارد، و فقهای پیشین امثال شیخ‌طوسی، ابن‌ادریس حلّی، محقق اول و دوم، علامه حلّی و فرزندش فخرالمحققین، شهید اول و دوم و بزرگانی از فقهای دیگر، حکم آنرا مطرح ساخته و پیرامون آن اظهارنظر کرده‌اند؛ در دستور کار فقهای بعدی نیست. زیرا در حقیقت هر چه فقهای امروز و آینده دربارهٔ یکی از مسائل فقهی گذشته بگویند؛ تقریباً نقل قول و استدلال یک یا چند تن از فقهای پیشین است!

این مسائل مستحدثه و حوادث واقعه مسائلی همچون بیمه‌ها، معاملات بانکی، انواع شرکتها و امتیازات، حقوق مختلف، مسائل مربوط به خون و اجاره رحم، نماز و روزه در بلاد کبیره، وسائل روز امثال هواپیماها و سفینه‌های فضائی، نماز و روزه مسافر با شرایط کار و کسب کنونی، و نظایر آن است که باید فقیه و حدیث‌شناس هر زمانی حکم آن را بیان کند. نه مسائل تکراری گذشته امثال خمس، زکات و نماز و روزه و حج و تجارت و غیره ...

[یک ماه پس از نوشتن این قسمت ضمن نگاهی به کتاب *نهضتهای اسلامی در صد ساله*

اخیر نوشته استاد شهید حاج شیخ مرتضی مطهری ـ فیلسوف و فقیه تلاشگر نامی ـ دیدم که در این باره سخن گفته است، و لازم دانستم عین نوشتهٔ آن دانشمند عالی‌قدر فقیه را بر آن بیفزایم. آن شهید به خون‌خفته نوشته است:

بدیهی است که مشکلات جامعه بشری نو می‌شود و مشکلات نو، راه‌حل نو می‌خواهد. **الحوادث الواقعه** چیزی جز پدیده‌های نوظهور نیست که حل آنها بر عهدهٔ حاملان معارف اسلامی است.
سرّ ضرورت وجود مجتهد در هر دوره، و ضرورت تقلید و رجوع به مجتهد زنده همین است. والا در یک سلسله مسائل استاندارد شده، میان تقلید از زنده و مرده فرقی نیست. اگر مجتهدی به مسائل و مشکلات روز توجه نکند، او را باید در صف مردگان به‌شمار آورد. افراط و تفریط در همین جا پیدا می‌شود. برخی آن چنان عوام‌زده هستند که تنها معیارشان سلیقهٔ عوام است، و عوام هم گذشته گر است و به حال و آینده کاری ندارد.[1]

و اکنون که استاد شهید مطهری هم صریحاً راجع به حوادث واقعه در توقیع اسحاق‌بن یعقوب، اظهارنظر کرده؛ جرأت بیشتری یافته و می‌گوئیم: اصلاً چرا مسائل روز و حوادث واقعه را باید *مسائل مستحدثه* بنامیم، و آن را در درس خارج‌فقه به عنوان طفیلی و موضوعات فرعی، آن هم در ایام تعطیل بیان کنیم، و در آخر رساله‌های عملیه قرار دهیم، و بر شاگردان و مقلّدین هم منّت بگذاریم که در این مورد هم اظهارنظر کرده‌ایم؟!

مگر کار فقهأ و مجتهدین و روات احادیث در زمان غیبت امام‌زمان جز اینهاست؟ و اصولاً سؤال اسحاق‌بن یعقوب چه بوده است؟ از جواب امام‌زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه پیداست که او پرسیده هنگام غیبت شما چه بسا مسائلی پیش می‌آید که حکم آنها را نمی‌دانیم، و اخبار و احادیث شما هم در آن مورد چیزی نگفته است؛ و امام جواب می‌دهد به روات احادیث ما مراجعه کنید که آنها با توجه به همان احادیث اجتهاد خواهند کرد و حکم آن را برای شما بیان خواهند داشت. فقها

---

۱. *نهضت‌های اسلامی در صد سالهٔ اخیر*، ص ۹۳.

نیز که فارجعوا الی رواة احادیثنا را یکی از ادلّهٔ نقلی برای اثبات اجتهاد و تقلید دانسته‌اند، به همین معنی نظر دارند.

بنابراین وظیفهٔ فقها و مجتهدین در عصر غیبت؛ تعیین تکلیف مردم در مسائل جاری و مورد ابتلاء است، نه تکرار فتاوی و استدلالهای سابقین و انباشتن ده‌ها اقوال مختلف و ضد و نقیض، که به جای تعیین تکلیف باعث تشویش خاطر و پریشانی و سرگردانی مقلدین گردد. چنانکه زیاد اتفاق افتد و دانی!

از دیر زمان این مطلب را در حوزهٔ علمیه قم حتی به اساتید درس خارج صریحاً گفته‌ام و در بعضی از کتابهایم نوشته‌ام، ولی کمتر اثری دیده‌ام! ولعل الله یحدث بعد ذلک امراً.

۷ـ امام‌زمان ـاروحنا فداهـ در این توقیع می‌فرماید: امامان قبل از من، بیعت طاغوتهای زمان را به گردن داشتند، ولی من به امر خدا غیبت کرده‌ام تا وقتی که قیام می‌کنم؛ بیعت هیچ یک را به گردن نداشته باشم.

ممکن است خواننده‌ای سؤال کند مگر ائمهٔ پیشین با طاغوتهای زمان بیعت کرده بودند؟ در جواب می‌گوئیم: آری، کم‌رشدی و بی‌تفاوتی مسلمان‌نماهای پس از پیغمبر ﷺ تا عصر امام حسن‌عسکری ؑ باعث شد که همهٔ ائمهٔ‌اطهار ؑ ناچار شوند از صحنه حکومت اسلامی کنار بروند. به عبارت دیگر مردم آنها را نخواستند و کنار گذاشتند. ائمه ؑ هم برای اینکه در آن شرایط بتوانند نقش خود را در بقای دین اسلام ایفا کنند؛ به ناچار بیعت خلفای زمان خود را پذیرفتند. جز این هم چاره‌ای نبود، و اشکال هم در بی‌وفائی و جهالت و نادانی مردم هر زمان بود که خرمهره را با دُر برابر می‌کردند.

ولی امام‌زمان که با ظهورش تمام دولت‌های باطل از بین می‌رود و حکومت واحد جهانی را تشکیل می‌دهد؛ نباید بیعت هیچ طاغوتی را به گردن داشته باشد. این یکی از علل غیبت امام‌زمان ؑ است، تا زمانی که زمینهٔ ظهور از هر جهت مساعد گردد و افکار عمومی آماده شود، و تقاضا برای پذیرش وجود نجات دهندهٔ دنیا باشد. آنگاه خداوند او را که آخرین برگزیده خداست، آشکار ساخته و به وسیلهٔ او دنیا را پر از عدل و داد می‌کند، پس از آن که پر از ظلم و

ستم شده باشد.

۸ـ اسحاق‌بن یعقوب که به نقل از *کمال‌الدین* شیخ‌صدوق دوبار از وی نام بردیم، و استاد سعدبن عبدالله اشعری و ثقةالاسلام کلینی بوده است؛ با کمال تعجب نامی از وی در مآخذ رجالی به میان نیامده است.

شیخ‌صدوق در باب توقیعات در چند مورد بدون واسطه از ابوجعفر محمدبن علی اسود، آن هم با تعبیر ﷺ روایت می‌کند، و از جمله ماجرای جالب ولادت خودش با دعای امام‌زمان‌عليه‌السلام را از او روایت نموده، درحالیکه از او هم در کتب رجال خبری نیست. نه تنها این دو تن بلکه اشخاص دیگری هم هستند که صدوق و ثقةالاسلام کلینی و دیگران از آنها روایت کرده‌اند، ولی نامشان در کتب رجال نیامده و همین باعث شده علمای بعدی تا عصر ما آنها را *مجاهیل* بخوانند و در پذیرش حدیث از آنها احتیاط کنند. در صورتی‌که باید گفت چه دلیلی برای شناخت آنها از این بهتر که کلینی و صدوق آنها را شناخته‌اند و از آنها نام برده و روایت کرده‌اند، به خصوص که روایات آنها هم مانند روایات اسحاق‌بن یعقوب و محمدبن علی اسود، با قواعد و عقاید ما مطابقت دارد؟!

عجب این است که اغلب به توقیع اسحاق‌بن یعقوب عمل می‌کنند، ولی خود او را مجهول می‌دانند! به این دلیل که مثلاً نجاشی در رجال از وی نام نبرده است. آیا نجاشی از ثقةالاسلام کلینی و شیخ‌صدوق در شناخت و فهم حدیث قوی‌تر بوده است، و آیا نقل آنها از این افراد کافی نیست؟!

هبةالله‌بن محمد دخترزادهٔ او

همانطور که گذشت شیخ‌صدوق و شیخ‌طوسی روایاتی از *ابونصر هبةالله‌بن محمد* ـ دخترزادهٔ ام‌کلثوم دختر محمدبن عثمان ـ نقل کرده‌اند که آن را در شرح حال محمدبن عثمان آوردیم، و تعدادی دیگر را در شرح حال حسین‌بن روح‌نوبختی، و ابوسهل نوبختی، و ابوالحسن سمری نقل خواهیم کرد، و بقیه را می‌توان در ابواب ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ کتاب مهدی موعود دید. این

احادیث همگی در ارتباط با نواب خاص امام‌زمان، و ارتباط شیعیان با آنها است.[1]

نجاشی از وی این‌گونه نام می‌برد:

> ابونصر هبة‌الله‌بن احمدبن محمد کاتب معروف به ابن‌برینه می‌گفت که مادر مادرش ام‌کلثوم دختر محمدبن عثمان است، او حدیث بسیاری شنیده است... او صاحب کتابی در امامت، و کتابی در اخبار عثمان‌بن سعید و فرزندش محمدبن عثمان است و من دیده‌ام که ابوالعباس ابن‌نوح در کتابش **اخبار الوکلاء الاربعة** به کتاب او اعتماد نموده و حکایاتی را از آن نقل کرده است.
>
> این مرد زیاد به زیارت ائمه ﷺ می‌رفت، و آخرین باری که با ما تشرف حاصل کرد، روز عید سال ۴۰۰ در مشهد امیرالمؤمنین ﷺ بود.[2]

اهل‌تحقیق، صدر و ذیل گفتار نجاشی را دربارهٔ این شخص ببینند، و آن را با اعتماد ابوالعباس ابن‌نوح به مطالب کتاب وی در کتاب *اخبارالوکلاء الاربعة* مقایسه نمایند. باید توجه داشت که نجاشی پنجاه سال پیش از وفاتش در سال ۴۵۰ برای آخرین‌بار با هبة‌الله‌بن محمد به زیارت حضرت امیرالمؤمنین ﷺ رفته، که در آن موقع ۲۸ سال داشته است، زیرا به گفتهٔ علامه حلی در خلاصه نجاشی متولد سال ۳۷۲ است.

شیخ‌طوسی در کتاب غیبت حدیثی از هبة‌الله‌بن محمد، از دائیش جعفربن احمدبن ابراهیم نوبختی روایت می‌کند که گویای آن است که ام‌کلثوم دختر محمدبن عثمان جدهٔ وی، همسر احمدبن ابراهیم نوبختی بوده، و از اینرو هبة‌الله‌بن محمد از طرف مادرش نوبختی است، و از جانب جده‌اش نوادهٔ دختر محمدبن عثمان بوده است.

---

۱. ر.ک: در جلد اول *مفاخر اسلام*.

۲. رجال، نجاشی، ص ۳۰۸.

وفات محمدبن عثمان

محمدبن عثمان، نائب دوم امام‌زمان که با پدرش وکیل امام حسن‌عسکری ﷺ و پس از آن‌حضرت، حتی در زمان پدرش عثمان‌بن سعید، وکیل امام‌زمان بوده، و پس از پدر نیز نیابت خاص امام‌زمان ﷺ را داشته است؛ پس از یک عمر پرافتخار و ارائه خدمات ذی‌قیمت به شیعیان طی پنجاه سال دوران سفارت و نیابت خود، در سال ۳۰۴ یا ۳۰۵ هـ. به جوار رحمت حق شتافت، و از جانب امام‌زمان ابوالقاسم حسین‌بن روح‌نوبختی را به جانشینی خود منصوب داشت.

شیخ اجل محمدحسن طوسی ﷺ از دانشمند معاصر خود ابوالعباس ابن‌نوح ـ در کتاب اخبارالوکلاء ـ از ابونصر هبةالله‌بن محمد ـ دخترزادهٔ محمدبن عثمان ـ روایت می‌کند که ابوعلی‌بن ابی‌جید قمی ﷺ از ابوالحسن علی‌بن احمد دلال قمی نقل کرده که گفت:

روزی بر ابوجعفر محمدبن عثمان وارد شدم تا به وی سلام کنم. دیدم لوحی در پیش روی او نهاده شده و نقاش بر آن نقش می‌کشد، و آیاتی از قرآن را در آن می‌نویسد، و اسامی ائمه را در اطراف آن می‌نگارد.

من گفتم: آقا! این لوح چیست؟ فرمود: این برای قبرم می‌باشد و مرا روی آن خواهند گذاشت ـ یا اینکه گفت: بر آن تکیه می‌دهم ـ و فرمود: هر روز داخل قبرم می‌شوم و یک جزء قرآن می‌خوانم سپس بیرون می‌آیم.

ابوعلی راوی این خبر می‌گوید گمان می‌کنم ابوالحسن علی‌بن احمد گفت:

محمدبن عثمان دست مرا گرفت و قبر خود را به من نشان داد و گفت: چون فلان روز و فلان ماه و فلان سال فرا رسد؛ به سوی خدا می‌روم و در آن مدفون می‌شوم و این لوح هم با من خواهد بود.

چون از نزد او خارج شدم، آنچه فرموده بود یادداشت کردم و همواره مراقب آن اوقات بودم. چیزی نگذشت که او بیمار شد و سرانجام در همان روز، و ماه و سالی که گفته بود

وفات یافت و در همان قبر نیز دفن شد.

ابونصر هبة‌الله می‌گفت: این روایت را از دیگری غیر از ابوعلی نیز شنیده‌ام، همچنین این حدیث را ام‌کلثوم دختر محمدبن عثمان ـ رضی‌الله عنهما ـ برای من نقل کرد.
شیخ اضافه می‌کند: جماعتی از علماء از شیخ‌صدوق از محمدبن علی اسود قمی به من خبر دادند که:

محمدبن عثمان ـ قدس‌الله روحه ـ قبری برای خود حفر نمود و آن را با چند قطعه تخته آماده ساخته بود. وقتی علت آن را پرسیدم گفت: برای مردن اسبابی هست. بعد از آن نیز از وی پرسیدم، گفت: مأمور شدم که خود را جمع و جور کنم. سپس دو ماه بعد وفات یافت ـ رضی‌الله عنه و ارضاه.

در *کمال‌الدین* هم این روایت آمده است. و در غیبت نیز شیخ از ابونصر هبة‌الله روایت می‌کند که گفت:

به خط ابوغالب زراری دیدم که نوشته بود: ابوجعفر محمدبن عثمان ﷺ در آخر ماه جمادی الاولی سال سیصد و پنج وفات یافت.
و هم ابونصر ذکر نموده که: محمدبن عثمان در سال سیصد و چهار رحلت فرمود و مدت پنجاه سال نیابت حضرت امام‌زمان ﷺ را داشت. مردم اموال خود را به وسیلهٔ او به امام می‌رسانیدند، و توقیعاتی به همان خطی که در زمان امام حسن‌عسکری ﷺ برای شیعیان در امور مهمهٔ دین و دنیای آنها می‌رسید، صادر می‌گشت.
و نیز ابونصر گفت: قبر محمدبه عثمان (در بغداد) جنب قبر مادرش در سر راه دروازهٔ کوفه در محلی که خانه‌اش آنجا بود، واقع است، و فعلاً در وسط بیابان است.[1]

---

۱. غیبت، شیخ‌طوسی، ص ۲۲۲.

کسانی که به دروغ دعوی سفارت کردند

مسئله سفارت ائمه ﷺ مانند رابطهٔ صحابه با پیغمبر پس از پیغمبر و حتی در زمان خود پیغمبر ﷺ گاهی برای افراد سودجو و فرصت‌طلب دستاویز خوبی بوده، و گروهی از آن سوء استفاده نموده و سرانجام شومی پیدا کرده‌اند.

شیخ‌الطائفه[۱] در غیبت تحت عنوان کسانی‌که به دروغ دعوی بابیت نمودند؛ به تفصیل از این‌عده سخن گفته. ما نیز به تفصیل در مهدی موعود سخن علامهٔ مجلسی در این زمینه را ترجمه کرده‌ایم.[۲] در اینجا به اختصار اشاره می‌کنیم:

۱ ـ ابومحمد حسن شریعی: نخستین کسی که به دروغ ادعای سفارت از جانب امام‌زمان ﷺ کرد؛ ابومحمد حسن شریعی بود. جماعتی از علماء از ابومحمد تلعکبری از ابوعلی محمدبن همام نقل نموده‌اند که کنیهٔ شریعی ابومحمد بوده.

تلعکبری گفت: گمان دارم نام وی حسن بود. او از اصحاب امام علی‌النقی و بعد از آن‌حضرت از یاران امام حسن‌عسکری ﷺ به شمار می‌آید.

او نخستین کسی است که مدعی مقامی شد که خداوند برای او قرار نداده و شایسته آن هم نبود، و اولین کسی‌است که در این‌خصوص بر خدا و حجت‌های پروردگار دروغ بست، و چیزهائی به آنها نسبت داد که شایستهٔ مقام والای آنان نبود، و آنها از آن بیزار بودند.

از این رو شیعیان او را معلون دانسته و از وی دوری جستند، و توقیعی از ناحیهٔ مقدسهٔ امام‌زمان ﷺ در خصوص لعن او و دوری از وی صادر شد.

تلعکبری می‌گوید: بعد از آن عقیدهٔ به کفر و الحاد از او به ظهور رسید. این مدعیان،نخست بر امام دروغ می‌بستند و می‌گفتند: ما وکلای آن‌حضرت هستیم. جمعی از مردم ضعیف الایمان هم با این ادعای آنها، نسبت به آنان اظهار دوستی می‌کردند، سپس که کارشان بالا می‌گرفت به عقیدهٔ حلاج منتهی می‌گردید، چنانکه از

---

۱. علمای شیعه شیخ‌طوسی را به خاطر عظمتی که داشته است، «شیخ‌الطائفه» نامیده‌اند.

۲. مهدی موعود، باب ۲۲، ص. ۶۹۷.

ابوجعفر شلمغانی و امثال او ـ لعنت‌الله علیهم اجمعین ـ آشکار گشت.[1]

۲ـ محمدبن نُصَیر نُمَیری: ابوالعباس‌بن نوح می‌نویسد:

ابونصر هبة‌الله‌بن محمد به من خبر داد که محمدبن نصیر نمیری از اصحاب امام حسن‌عسکری ﷺ بود. چون آن‌حضرت وفات یافت ، مدعی منصب محمدبن عثمان شد و گفت : من نائب امام‌زمان هستم. خداوند او را رسوا گردانید، زیرا الحاد و نادانی وی آشکار گردید. محمدبن عثمان هم او را لعنت کرد و از وی دوری جست و خود را از او پنهان داشت. نُمیری بعد از شریعی به دروغ ادعای بابیت کرد.

ابوطالب انباری گفت : چون این‌گونه اعتقادات از نمیری آشکار شد ، محمدبن عثمان او را لعنت کرد و از وی دوری جست. وقتی این خبر را به او رساندند نزد محمدبن عثمان آمد تا او را بر سر مهر آورد و از وی معذرت بخواهد، ولی محمدبن عثمان به او اجازهٔ ورود نداد و خود را پنهان کرد، و او را با افتضاح برگردانید.

سعدبن عبدالله اشعری می‌گوید : محمدبن نصیر نمیری مدعی بود که پیغمبر است و امام علی‌النقی ﷺ او را مبعوث کرده است، و به تناسخ عقیده داشت، و معتقد به خدائی امام علی‌النقی ﷺ بود. نزدیکی با زنان محارم را جایز می‌دانست و عمل لواط را حلال کرده بود.

نمیری این را موجب تواضع و فروتنی و تذلل مفعول و لذت و کامرانی فاعل می‌دانست و می‌گفت : خدا هیچ‌یک از اینها را بر بندگانش حرام نکرده است! محمدبن موسی‌بن حسن‌بن فرات[2] هم اسباب کارش را فراهم نموده و او را تقویت می‌کرد.[3]

۳ـ احمدبن هلال کرخی: او نیز یکی دیگر از مدعیان بابیت بود.

---

۱. غیبت، شیخ‌طوسی، ص ۲۴۴. راجع به دعوی بابیت حسین‌بن منصور حلاج که در انحراف سرآمد اینان بوده است، و دربارهٔ شلمغانی در بخش بعد سخن خواهیم گفت.

۲. ابوالحسن‌بن فرات از خاندان آل‌فرات، وزیر معروف مقتدر خلیفه عباسی بود که در زمان او سه بار عزل و نصب شد.

۳. غیبت، شیخ‌طوسی، ص ۲۴۴.

ابوعلی‌بن همام می‌گفت: احمدبن هلال از اصحاب امام حسن‌عسکری ﷺ بود. در زمان آن‌حضرت شیعیان اتفاق نظر داشتند که وکیل امام به فرمان خود امام، محمدبن عثمان و پدرش هستند.

بعد از رحلت آن‌حضرت، شیعیان از احمدبن هلال پرسیدند چرا وکالت محمدبن عثمان را قبول نمی‌کنی و در امور دینی خود به وی مراجعه نمی‌نمائی، با اینکه امامِ مفترض‌الطاعة او را به این سمت تعیین فرموده است؟ احمدبن هلال گفت: من از امام حسن‌عسکری ﷺ چیزی راجع به وکالت محمدبن عثمان نشنیدم، ولی وکالت پدرش عثمان‌بن سعید را انکار نمی‌کنم. اگر بدانم محمدبن عثمان وکیل صاحب‌الزمان است، به وی جسارت نمی‌ورزم.

گفتند: دیگران از امام شنیده‌اند. گفت: اگر شما شنیده‌اید باید از او اطاعت کنید. از این روی دربارهٔ وکالت محمدبن عثمان توقف نمود، و او را به این سمت نپذیرفت. شیعیان هم او را ملعون دانسته و از وی دوری جستند. سپس توقیعی به دست حسین‌بن روح صادر شد که در آن امام‌زمان ﷺ او را لعنت نموده و به شیعیان امر کرده بود که از وی دوری کنند.[1]

شیخ ابوعمرو کشّی در رجال خود راجع به این شخص می‌نویسد:

احمدبن هلال عبرتاهی، علی‌بن محمدبن قتیبه از ابوحامد احمدبن ابراهیم مراغی روایت نموده که گفت: نسخه‌ای مشتمل بر لعن ابن‌هلال برای قاسم‌بن علاء[2] رسید که در آغازِ آن، امام‌زمان به نمایندگانش در عراق نوشته بود: **از صوفی متظاهر بپرهیزید.**

سپس کشّی می‌گوید:

احمدبن هلال بیست و پنج بار به حج رفته بود که بیست بار آن پیاده بوده است!

---

۱ غیبت، ص ۲۴۵.

۲ این شخص وکیل امام‌زمان در آذربایجان، و در حقیقت وکیل بوده است. ــ

راویان اصحاب ما او را در عراق ملاقات نموده و احادیثی را از وی یادداشت کردند، و چون این توقیع صادر شد، آن را انکار نمودند و قاسم‌بن علاء را وا داشتند که راجع به وی به ناحیهٔ مقدسه مراجعه کند.
از ناحیهٔ مقدسه هم توقیعی به این مضمون صادر شد: ما دربارهٔ این متظاهر ـ ابن‌هلال ـ نظر خود را به تو اعلام داشتیم. چنانکه می‌دانی خدا او را نیامرزد و هرگز گناه او را نبخشد و از لغزش او نگذرد. بدون اجازه و رضایت ما درکار ما دخالت می‌کند و مستبد به رأی خود است... ما خبر او را به گروهی از دوستان خود در زمان حیاتش دادیم، خدا او را نیامرزد...[1]

شیخ‌طوسی در *رجال* ضمن اصحاب امام هادی ﷺ از وی به عنوان احمدبن هلال عبرتاهی بغدادی *غالی* نام می‌برد[2] و در اصحاب امام حسن‌عسکری ﷺ نیز همین‌طور.[3] او در فهرست می‌نویسد:

احمدبن هلال عبرتائی؛ عبرتا روستائی از نواحی شهر اسکاف بنی‌جنید است. در سال ۱۸۰ متولد و در سنهٔ ۲۶۷ درگذشت. او مردی غالی و در دینش متهم بود. او بیشتر اصول اصحاب ما را روایت کرده است.[4]

ابوالعباس نجاشی از وی این‌گونه یاد می‌کند:

احمدبن هلال ابوجعفر عبرتاهی، صالح‌الروایه بود و در میان روایاتش شناخته و ناشناخته دیده می‌شد. از سرور ما امام حسن‌عسکری ﷺ مذمت‌هائی دربارهٔ او روایت شده است. جزکتاب یوم ولیله و کتاب نوادر، کتاب دیگری سراغ ندارم. ابوعبدالله‌بن شاذان از

---

۱. رجال، کشی، ص ۴۴۹.
۲. رجال، شیخ، ص ۴۱۰.
۳. همان، ص ۴۲۸.
۴. فهرست، شیخ، ص ۳۶.

احمدبن محمدبن یحیی، از عبدالله‌بن جعفر حمیری از وی به ما خبر داده است. به گفتهٔ ابن‌همام، احمدبن هلال در سال ۱۸۰ متولد و در سنهٔ ۲۶۷ درگذشت.[1]

احمدبن هلال پیش از ماجرائی که پیدا کرد، استاد و شاگرد گروه زیادی از راویان و محدثین مشهور بوده است، و در سلسلهٔ اسناد آنها قرار دارد. نعوذ بالله من سوء العواقب بای نحوکان! غلو و دگرگونی او مانند شلمغانی بعدها اتفاق افتاد و زیانی به سابقهٔ او نمی‌رساند.

۴ـ محمدبن علی‌بن بلال: ابوطاهر محمدبن علی‌بن بلال نیز از کسانی است که دعوی وکالت امام‌زمان علیه السلام نمود. ماجرای او با محمدبن عثمان که با ادعای وکالت و نیابت امام‌زمان اموالی را ضبط کرد و از تسلیم آن به وی خودداری نمود و ادعا کرد که از طرف امام‌زمان در اخذ آنها وکالت دارد؛ و دوری شیعیان از وی و لعن او که از ناحیهٔ مقدسه توقیعی مبنی بر لعن وی بیرون آمد معروف است.

ابوغالب زراری روایت کرده که ابوالحسن محمدبن یحیی معاذی نقل کرد که:

مردی از شیعیان بعد از واقعه تفرقه شیعیان (به واسطه وفات امام عسکری و غیبت امام‌زمان) به ابوطاهربن بلال پیوست، سپس برگشت و در سلک ما در آمد.
ما علت این پیوستن و گسستن را از او پرسیدیم. او گفت: روزی نزد ابوطاهر بودم، و برادرش ابوالطیب و ابن‌حرز و جمعی از پیروانش نیز بودند.
غلامی آمد و گفت: ابوجعفر عَمْری (محمدبن عثمان) جلو در خانه است! از شنیدن این خبر پیروان ابوطاهر مضطرب شدند و آمدن او را ناخوش داشتند.
ابوطاهر گفت: بگو بیاید. محمدبن عثمان وارد شد و پرسید: ابوطاهر! تو را به خدا قسم می‌دهم آیا صاحب‌الزمان علیه السلام به تو فرمان نداد اموالی که در نزد تواست به من تسلیم کنی؟ گفت: چرا، حضرت این را فرمود! محمدبن عثمان هم برخاست و بیرون رفت.
از این جریان حاضران مجلس سراسیمه شدند و چون به خود آمدند، ابوالطیب از برادرش

---

۱. رجال، نجاشی، ص ۸۳.

ابوطاهر پرسید: صاحب‌الزمان را در کجا دیدی؟ ابوطاهر گفت: ابوجعفر (محمدبن عثمان) مرا به یکی از خانه‌های خود وارد ساخت. ناگهان حضرت در بالا خانهٔ وی به من نگریست و امر کرد اموالی که نزد من بود، به وی بدهم.

ابوالطیب پرسید: از کجا دانستی که او امام‌زمان است؟ ابوطاهر گفت: وقتی او را دیدم مهابتش مرا گرفت و سخت مرعوب گردیدم، و دانستم که صاحب‌الزمان است. علت جدایی من از محمدبن عثمان نیز همین مطلب است (که امام‌زمان فرمان داد اموال را به او بدهم! و نداد.)[1]

---

۱. غیبت، شیخ، ص ۲۴۵.

ابوالقاسم حسین‌بن روح‌نوبختی (۳۲۶هـ.ق)

نائب سوم امام

ابوالقاسم حسین‌بن روح‌نوبختی، از مردان نامی و دانا و توانای خاندان بزرگ شیعه ایرانی نوبختی است که مقیم بغداد بودند. از این خاندان علما، حکما و متکلمان نام آوری برخاستند و خدمات گرانقدری به آئین تشیع ارائه نمودند. به‌طوری که می‌توان گفت در محیط بغداد و پایگاه خلافت بنی‌عباس، تنها خاندان نوبختی بود که در سایهٔ علم و دانش وسیع و نفوذ سیاسی خود، از مدافعان شاخص و صمیمی و سرشناس شیعه، و پشتیبان مسئله امامت و غیبت آخرین امام معصوم، به شمار می‌رفتند.

حسین‌بن روح، سومین نائب از سفرای چهارگانه حضرت امام‌زمان‌علیه‌السلام است که از سال ۳۰۴ یا ۳۰۵ پس از رحلت نائب دوم محمدبن عثمان عَمْری تا سال ۳۲۶ اواسط غیبت صغرای آن‌حضرت، رابط میان شیعیان و امام غائب بود، و کارهای مهم شیعیان به وسیله او حل و فصل می‌شد.

جای تعجب است که نام وی در رجال شیخ‌طوسی نیامده، ولی شیخ در کتاب غیبت و صدوق در *کمال‌الدین* در ارتباط با وکالتش از جانب امام‌زمان‌علیه‌السلام همه چیز را دربارهٔ او گفته‌اند.

تثبیت نیابت وی

شیخ‌طوسی در غیبت از حسین‌بن ابراهیم قمی از احمدبن علی‌بن نوح از ابوعلی احمدبن

جعفربن سفیان بزوفری روایت می‌کند که گفت از ابوالحسن علی‌بن بلال‌بن ابی‌معاویهٔ مُهَلّبی از ابوالقاسم جعفربن محمد قولویه شنیدم که می‌گفت از جعفربن متیل قمی شنیدم که گفت:

محمدبن عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ ده نفر وکیل در بغداد داشت که ابوالقاسم حسین‌بن روح ـ رضی‌الله عنه ـ هم در میان آنها بود، و (در ظاهر) همهٔ آنها از حسین‌بن روح به وی نزدیکتر بودند، و خصوصیت بیشتری داشتند. تا آنجا که هرگاه کاری داشت یا محتاج به واسطه‌ای بود، شخصی غیر از حسین‌بن روح آن را انجام می‌داد، زیرا او (به ظاهر) چنین خصوصیتی با محمدبن عثمان نداشت، ولی با این‌وصف محمدبن عثمان موقع وفاتش او را به جانشینی خود انتخاب کرد!

مشایخ ما می‌گفتند: ما شک نداشتیم که وقتی محمدبن عثمان وفات کرد کسی جز جعفربن احمدبن متیل یا پدر وی جای او را نخواهد گرفت. چون خصوصیت او را با محمدبن عثمان دیده بودیم، و می‌دانستیم که چقدر در منزل او به سر می‌برد. تا جائی که در اواخر عمر فقط غذائی راکه در منزل جعفربن مَتیل و پدرش تهیه می‌شد می‌خورد، یا اینکه به خانهٔ جعفر یا پدرش می‌رفت و در آنجا غذا می‌خورد.

خواص شیعیان تردید نداشتند که اگر برای محمدبن عثمان حادثه‌ای پدید آید طبق وصیت، جعفربن متیل را به جای خود منصوب خواهد داشت. ولی وقتی دیدند او وصیت به ابوالقاسم حسین‌بن روح کرد، تسلیم شدند و او را به عنوان جانشین محمدبن عثمان پذیرفتند، و مانند محمدبن عثمان با وی رفتار کردند. جعفربن متیل هم تا زنده بود مانند زمان محمدبن عثمان، در دستگاه حسین‌بن روح کار می‌کرد ﷺ.

پس هر کس از حسین‌بن روح نکوهش کند، از محمدبن عثمان نکوهش کرده، و هر کس از او نکوهش نماید در حقیقت از امام‌زمان ﷺ نکوهش و انتقاد کرده است.[1]

شیخ‌صدوق از ابوجعفر محمدبن علی اسود روایت می‌کند که گفت:

---

۱. غیبت، شیخ، ص ۲۲۴.

من اموالی راکه از موقوفات به دست می‌آمد نزد محمدبن عثمان می‌بردم و او هم از من می‌گرفت. در یکی از روزهای اواخر عمرش، مقداری از این اموال را به نزد وی بردم، ولی محمدبن عثمان دستور داد آن را به حسین‌بن روح تسلیم نمایم. من هم تسلیم کردم و رسید آن را از وی خواستم.

حسین‌بن روح در این باره به محمدبن عثمان شکایت کرد، و او هم دستور داد که قبض رسید مال را از وی مطالبه نکنم، و افزود که آنچه به دست ابوالقاسم حسین‌بن روح می‌رسد ، مثل این است که به دست من می‌رسد. بعد از آن هر وقت اموالی به نزد حسین‌بن روح بردم مطالبهٔ رسید نکردم.

شیخ‌صدوق بعد از نقل این خبر می‌گوید:

این خبر می‌رساند که حسین‌بن روح می‌باید فقط مبلغ وجه و مقدار مال را بگوید و دیگر نیازی به قبض نباشد، و این هم نشانه‌ای از جانب خدا (با اطلاع از امام‌زمان علیه‌السلام) بوده است.[1]

شیخ‌طوسی هم این خبر را به نقل از جماعتی از علما از شیخ‌صدوق از محمدبن علی اسود نقل کرده است.[2]

او در غیبت با همین سند از علی‌بن محمدبن متیل از عمویش جعفربن احمدبن متیل نقل کرده که گفت:

هنگام وفات محمدبن عثمان من در کنار سر وی نشسته بودم، و از او سؤالاتی می‌کردم و گفتگو می‌نمودم. حسین‌بن روح هم در پائین پای او نشسته بود.

در آن موقع محمدبن عثمان رو کرد به جانب من و گفت: مأمورم که وصیت خود را به

---

۱ کمال‌الدین، ص ۵۰۲.

۲ غیبت، شیخ، ۲۲۵.

حسین‌بن روح بگویم. من از کنار سر او برخاستم و دست ابوالقاسم را گرفتم و در جای خود نشاندم، و خود در پائین پای او نشستم.[1]

شیخ‌صدوق در *کمال‌الدین* این خبر را خود از محمدبن متیل روایت می‌کند. شیخ‌طوسی به دنبال خبر مزبور می‌نویسد:

ابوالعباس ابن‌نوح (در کتاب **اخبارالوکلاء الاربعة**) نوشته است: حسین‌بن علی‌بن بابویه (برادر شیخ‌صدوق) که در ماه ربیع‌الاول سال ۳۷۸ وارد بصره شد، می‌گفت: از علویهٔ صفّار، و حسین‌بن احمدبن ادریس شنیدم که هر دو این خبر را نقل می‌کردند و می‌گفتند ما آن موقع در بغداد حاضر بودیم، و این واقعه را مشاهده کردیم.[2]

همچنین شیخ در غیبت می‌نویسد:

هارون‌بن موسی تلعکبری، از ابوعلی محمدبن همام برای من روایت نمود که محمدبن عثمان پیش از رحلتش ما را که رؤسای شیعه بودیم جمع کرد و گفت: اگر حادثهٔ وفات من به وقوع پیوست، جانشین من حسین‌بن روح‌نوبختی است، زیرا من مأمورم او را به جای خود قرار دهم. شما هم به او مراجعه کنید و در کارهای خود به وی اعتماد نمائید.[3]

شیخ این واقعه را به نقل دیگر و مفصّل‌تر از حسین‌بن ابراهیم از ابن‌نوح از ابونصر هبةالله‌بن محمد (دخترزادهٔ محمدبن عثمان) روایت می‌کند که گفت:

دائیم جعفربن احمد نوبختی می‌گفت: پدر احمدبن ابراهیم و عمویم ابوجعفر عبدالله بن

---

۱. همان، ص ۲۲۶.

۲. همان

۳. غیبت، ص ۲۲۶.

ابراهیم و گروهی از بستگان ما یعنی اولاد نوبخت[1] نقل کردند که چون حال احتضار محمدبن عثمان شدت گرفت، جماعتی از معروفین شیعه همچون ابوعلی‌بن همام، و ابو عبدالله‌بن محمد کاتب، و ابو عبدالله باقطانی و ابوسهل‌بن علی نوبختی، و ابوعبدالله ابن‌وجناء و دیگران از سرشناسان و بزرگان شیعه اجتماع نمودند و رفتند نزد وی و از او پرسیدند: اگر برای شما اتفاقی افتاد جانشین شما کیست؟

محمدبن عثمان گفت: این ابوالقاسم حسین‌بن روح‌بن ابی‌بحر نوبختی جانشین من، و میان شما و حضرت صاحب‌الامر عليه‌السلام سفیر و وکیل، و مورد وثوق و طرف اطمینان اوست. پس شما در امور خود به وی مراجعه نمائید، و در کارهای مهم خود به او اعتماد داشته باشید. من این مأموریت را داشتم و آن را ابلاغ نمودم.[2]

شیخ اضافه می‌کند:

جماعتی از علماء از ابوالعباس‌بن نوح به من خبر دادند که وی گفت: به خط محمدبن نفیس که از اهواز نوشته بود دیدم نوشته است نخستین توقیعی که راجع به حسین‌بن روح از ناحیهٔ مقدسه شرف صدور یافت بدین‌گونه بود: ما او (حسین‌بن روح) را می‌شناسیم. خداوند همهٔ خوبیها و رضای خود را به او بشناساند و او را با توفیقات خود سعادتمند گرداند.

از نامهٔ او اطلاع یافتیم، و به وثوق او اطمینان داریم. او در نزد ما جایگاهی دارد که او را مسرور می‌گرداند. خداوند احسان و نیکی خود را دربارهٔ او افزون کند. إنّه وَلیٌ قَدیرٌ، و الحمدُلله لا شریکَ لَهُ و صلّی الله علی رسولِه مُحمد و آله وَ سَلَّم تَسلیماً.

این توقیع در روز یکشنبه، شش شب از ماه شوال گذشته به سال ۳۰۵ هـ. رسیده بود.[3]

---

۱. به‌طوری که در شرح حال محمدبن عثمان گفتیم؛ هبةالله‌بن محمد از جانب جده‌اش ام‌کلثوم، دخترزادهٔ محمدبن عثمان و از طرف جدش احمدبن ابراهیم، نوبختی بوده است، و این احمدبن ابراهیم نوبختی شوهر ام‌کلثوم، و از وی پسری به نام جعفر و دختری داشته که مادر ابونصر هبةالله‌بن محمد بوده است.

۲. غیبت، شیخ، ص ۲۲۶.

۳. همان، ص ۲۲۷؛ و مهدی موعود، ص ۶۸۱.

شخصیت و موقعیت حسین‌بن روح

شیخ‌طوسی بعد از نقل این توقیع و توقیعات عبدالله‌بن جعفر حمیری می‌نویسد:

ابوالقاسم حسین‌بن روح نزد دوست و دشمن داناترین مردم بود، و از مخالفین تقیّه می‌کرد. ابونصر هبة‌الله‌بن محمد روایت نموده که ابوعبدالله‌بن غالب، و ابوالحسن‌بن ابی‌الطیب برای من نقل کردند که خردمندتر از شیخ ابوالقاسم حسین‌بن روح ندیدیم. روزی او را در خانهٔ ابن‌یسار وزیر دیدیم. او در نزد بزرگان مملکت و شخص المقتدربالله خلیفهٔ عباسی، دارای جایگاهی بزرگ بود. اهل‌تسنن هم او را بزرگ می‌داشتند. وی از روی تقیه در خانه ابن‌یسار حاضر می‌شد.

روزی در آنجا دو نفر از دانشمندان (عامه) به گفتگو پرداختند، و حسین‌بن روح هم حاضر بود.

یکی از آن دو نفر معتقد بود که بعد از پیغمبر ﷺ ابوبکر از همهٔ مردم برتر است، و بعد از او عمر و پس از وی علی ﷺ قرار دارند. دومی گفت: علی از عمر افضل بود و در این باره میان ایشان گفتگوی زیاد درگرفت.

در آن میان ابوالقاسم حسین‌بن روح ـ رضی‌الله عنه ـ گفت: آنچه مورد اتفاق اصحاب پیغمبر ﷺ می‌باشد این است که صدیق را مقدم می‌دارند، و پس از وی فاروق[1] و بعد از او عثمان ذوالنورین، آنگاه علی وصی را! اهل حدیث هم بر این عقیده‌اند، و در نزد ما شیعه نیز صحیح همین است.

آنهاکه در مجلس حضور داشتند از این سخن در شگفت ماندند، و او را به روی سر خود برداشتند، و برای او دعای بسیار نمودند و به کسانی‌که او را رافضی می‌دانستند بد گفتند. من از این منظره خنده‌ام گرفت، ولی خودداری کردم و آستین خود را در دهان فرو بردم،

---

۱. در روایات شیعه و سنی آمده است که پیغمبر ﷺ به علی ﷺ فرمود: انت الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم. نگاه‌کنید به *الغدیر*، ج ۲، ص ۳۱۲. و کتاب *ما امیرالمؤمنین خلیفة الله و صدیق اکبر و فاروق اعظم*. ولی پس از پیغمبر ﷺ شهرت یافت که صدیق ابوبکر و فاروق عمر است، و تا امروز هم این شهرت بی‌مورد ادامه دارد! تفو بر تو ای چرخ گردون تفو! چه می‌شود کرد؟

جهان را عادت دیرینه این است که با آزادگان دائم بکین است

مبادا به خطر بیفتم. سپس برخاستم که از مجلس بیرون بروم. حسین‌بن روح نگاهی به من نمود، و متوجه وضع من شد. چون به خانه آمدم دیدم کسی در می‌زند. وقتی در را باز کردم دیدم ابوالقاسم حسین‌بن روح سواره پیش از آنکه به خانه‌اش برود به نزد من آمده است.

او مرا مخاطب ساخت و گفت: ای بندهٔ خدا! چرا در مجلس خندیدی و می‌خواستی مرا به مخاطره بیندازی؟ ! آیا آنچه گفتم به نظر تو مناسب آنجا نبود؟ گفتم: چرا مناسبت داشت. گفت: پس از خدا بترس. اگر این سخن را در چنین شرایط و مجلسی از من بزرگ شماری، تو را حلال نمی‌کنم.

گفتم: ای آقای من! مردی که خود را نمایندهٔ امام می‌داند اگر چنین سخنی بگوید نباید از وی تعجب نمود و به گفتهٔ او خندید؟ حسین‌بن روح گفت: به جان خودت اگر بار دیگر این سخن را تکرار کنی، با تو قطع علاقه خواهم کرد. سپس خداحافظی کرد و رفت.

و هم ابونصر هبةالله‌بن محمد گفت: ابوالحسن‌بن کبریاء نوبختی برای من نقل کرد که به شیخ ابوالقاسم حسین‌بن روح ـ رضی‌الله عنه ـ خبر رسید که یکی از خادمان او معاویه را لعنت می‌کند و به وی ناسزا می‌گوید.

حسین‌بن روح هم دستور داد او را راندند و از خدمت معزول کردند. خادم مزبور مدتی طولانی به وی سر می‌زد تا او را به خدمت بازگرداند، ولی حسین‌بن روح او را به کار خود بازنگردانید، تا اینکه یکی از بستگان وی (حسین‌بن روح) او را استخدام کرد که با او در جائی کار کند. حسین‌بن روح همهٔ این کارها را به خاطر تقیه انجام می‌داد.[1]

دربارهٔ تقیه: نویسندهٔ این سطور در سال ۱۳۳۷ شمسی که مهدی موعود را نگاشتم، در پاورقی این دوخبر نوشتم:

شاید بعضی در این عصر که تقیه موضوع خود را از دست داده است، نتوانند پی به حکمت تقیهٔ حسین‌بن روح ببرند، و از کار او در دل خرده بگیرند. ولی اگر شرایط آن

---

۱ غیبت، شیخ، ص ۲۳۶ و ۲۳۷.

عصر و وضع زندگی شیعه و سختگیری که علیه آنها بعمل می‌آمد، مخصوصاً نسبت به نوّاب امام‌زمان عجل‌الله‌فرجه در نظر گرفته شود، مطلب آسان خواهد شد.[۱]

اکنون پس از ۴۷ سال و نگارش صد کتاب تحقیقی و اسلامی و بحمدالله مطالعات فراوان در تاریخ و حدیث و رجال شیعه و دیگر رشته‌های علمی؛ عرض می‌کنم که تقیه یکی از بهترین وسایل حفظ دین مقدس اسلام و پیشبرد اهداف اسلامی، و نگاهداری دین خداست، همانطور که امام صادق علیه‌السلام فرموده است: التقیة دینی و دین آبائی؛ تقیه راز نگاهداری دین من و دین پدران من است.

شیعه و سنی روایت کرده‌اند که وقتی حضرت ابراهیم، ساره همسر زیبای خود را در صندوقی نهاد تا هنگام عبور از مرز مصر گمرک‌چیان او را نبینند و مبادا قصد سوئی نسبت به وی داشته باشند؛ راز او کشف شد، چون از وی پرسیدند، این زن کیست؟ ابراهیم گفت: خواهر من است، و قصدش خواهر دینی خود بود. زیرا مردی غیرتمند بود و نخواست نام همسر و نزدیکترین ناموسش را ببرد... آیا این تقیه نیست؟!

تقریباً در همهٔ تفاسیر شیعه و سنی روایت شده که وقتی کفار قریش پدر و مادر عمار یاسر را شکنجه دادند و به شهادت رساندند؛ چون به سراغ عمار جوان آمدند که رهایت نمی‌کنیم مگر اینکه به محمد ناسزا بگوئی ولات و عزّی خدایان ما را به نیکی یاد کنی؛ عمار هم چنین کرد و آنها نیز او را رها کردند.

عمار که از عملکرد خود ناراحت بود با چشم اشکبار به نزد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و حضرت فرمود: طوری نیست. در باطن دل خود را چگونه می‌بینی؟ عمار گفت: لبریز از ایمان است. فرمود: ای عمار! اگر باز هم تو را تحت فشار گذاشتند به همین گونه پاسخ بده و جان خود را حفظ کن، و به دنبال آن، این آیه نازل شد: ﴿من کفر بالله من بعد ایمانه. الا من اکره و قبله مطمئن

---

۱. مهدی موعود، ص ۶۸۱.

بالایمان ﴾[1]. آیا این مصداق کامل تقیه نیست؟

آیا مماشاتی که پیغمبر ﷺ با مشرکین قریش در صلح حدیبیه و تسلیم نمودن فرزند مسلمان و فراری سهیل‌بن عمرو نمایندهٔ مشرکین که پدرش پس از تحویل گرفتن او، پیش روی پیغمبر ﷺ و مسلمانان، او را شکنجه می‌داد و با خود می‌برد، و او فریاد می‌زد: مسلمانان! مرا از دست این مشرک نجات دهید، من به شما پناه آورده‌ام. اما کسی به داد او نمی‌رسید؛ اینها و نظایر اینها که پیغمبر طبق صلاحدید خود معمول می‌داشت؛ از مظاهر تقیه و مماشات با قوم برای حفظ دین خدا و پیشبرد آن نبوده است؟

مگر این تصریح قرآن مجید نیست که به همهٔ مسلمانان رهنمود می‌دهد که: ﴿لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین، و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء، الا ان تتقوا منهم تقاة﴾[2] که مصداق کامل تقیه آن هم با تصریح بر عنوان تقیه است؟ پس به آنها که تصور می‌کنند تقیه ساخته و پرداختهٔ شیعه است، باید گفت: ما لکم کیف تحکمون؟!‌[3]

ما امروز با گذشت ۱۱ قرن چه می‌دانیم که وضع مجلس آن روز خانهٔ وزیر ابن‌یسار چه بوده و حاضران مجلس چه کسانی بوده‌اند؟ شاید آنها عمداً این مسئله را مطرح کرده بودند تا حسین‌بن روح به دفاع از شیعه سخنی بگوید و او را از میان بردارند، و آیا این گفتهٔ حسین‌بن روح که گفت: آنچه مورد اتفاق اصحاب پیغمبر می‌باشد؛ درست نبوده، و اکثریت قریب به اتفاق صحابه خلفا را جلو نینداختند و علی ؑ را کنار نزدند، تا جائی که حتی سلمان و ابوذر و مقداد

---

۱. سورهٔ نحل، آیهٔ ۱۰۵.

۲. سورهٔ آل عمران، آیه ۲۸.

۳. بسیار بجاست که در این روزها که وعاظ السلاطین و آخوندهای درباری رژیم‌های ارتجاعی و وابستهٔ ممالک عربی و به ظاهر اسلامی، در وسائل ارتباط جمعی خود به دستور امریکای جهانخوار و سایر استعمارگران چپاولگر، شیعیان ایران را با اعتقاد به «تقیه» و «متعه» و «تحریف قرآن» و غیره متهم می‌کنند، کتابهای کوچک و کم حجمی از مجموع کتابهائی که در این باره علمای ما نوشته‌اند و در دست است، به زبان ساده روز هر چه زودتر نوشته، و به زبانهای گوناگون منتشر سازند تا معلوم گردد که در این موارد شیعه تنها نیست، و آنچه به ما نسبت می‌دهند در مآخذ اهل تسنن هم هست، و بعضی از علمای آنها هم عقیده دارند.

خلاصه تقیه و متعه از کتاب و سنت دلیل دارد، و تحریف قرآن هم در نزد عامه و علمای آنها سابقه دارد، ولی علمای بزرگ ما و آنها قائل به تحریف نیستیم، و محققین ما معتقدند که یک حرف قرآن کم و زیاد نشده است.

هم مجبور شدند وارد کادر اداری خلفا شوند؟ پس او با تأکید بر این نکته که چنین شد؛ هم خواست قوم را اظهار داشت، و هم خود را نجات داد.

در همین دوران ما، چند بار علمای اهل‌سنت صدا به اعتراض گشودند (حتی در مجلس شورای اسلامی) که ما برای معاویه احترام قائل هستیم. اگر معاویه و امثال او نبودند، امروز شما مسلمان نبودید! و حاضران برای جلوگیری از فتنه و فساد و بهانه ندادن به دست دشمن مشترک، چیزی نگفتند؟! چه رسد به عصر حسین‌بن روح و حساسیتی که دربار وقت و علمای مخالف نسبت به اقلیت ناچیز شیعیان آن روز داشتند. آن هم با کنجکاوی آنها نسبت به مسئلهٔ امام غائب و نمایندهٔ خاص او، به خصوص که خواهیم دید با این حال حسین‌بن روح در سال ۳۱۲ در دربار خلافت محبوس و تحت نظر بوده است!!

در ادامهٔ سخن پیرامون شخصیت و موقعیت حسین‌بن روح؛ به‌طوری که در شرح حال عثمان‌بن سعید عَمْری نائب اول امام‌زمان گفتیم؛ درست روشن نیست که نواب خاص امام‌زمان گذشته از مقام تقوا و فضلیت، در علم و فضل هم از معاصران خود برتر بوده‌اند، یا انتخاب آنها برای سفارت و نمایندگی امام‌زمان عجّل‌الله‌فرجه که از نظرها غائب بود و شیعیان در پریشانی و حیرانی خاصی قرار داشتند و به چهارده گروه تقسیم شده بودند، علت دیگری داشته است.

شاید از سخن ابوسهل نوبختی دانشمند بزرگ و متکلم و فیلسوف معاصر حسین‌بن روح که از خاندان او هم بوده است، بتوان فهمید که آنچه در نیابت شرط بوده؛ قدرت اراده، احتیاط و تقیّه و خویشتن‌داری آنها بوده است.

البته این احتمال هم هست که آنها از لحاظ فهم فقه و حدیث و شناخت احکام دینی که وظیفهٔ اصلی نائب امام‌زمان عجّل‌الله‌فرجه است؛ از دیگران برتر بوده‌اند، ولی آنرا اظهار نمی‌نموده و خودنمائی نمی‌کرده‌اند تا بتوانند وظیفهٔ خود را چنانکه باید به دور از جلب‌توجه انجام دهند، و رابط بین امام و علما و محدثین و شیعیان باشند. این چند خبر گویای همهٔ این معانی و موضوعات است:

ابوالعباس ابن‌نوح می‌گوید : در مصر از جماعتی از علمای شیعه شنیدم کـه مـی‌گفتند از ابوسهل نوبختی پرسیدند چطور شد که ابوالقاسم حسین‌بن روح نائب امام‌زمان علیه‌السلام شد و تو نشدی؟ ابوسهل در جواب گفت : ائمه طاهرین علیهم‌السلام بهتر می‌دانند چه کسی را برای این منصب برگزینند.

من مردی هستم که با دشمنان شیعه ملاقات نموده و با آنـها در امـور اعـتقادی مـناظره می‌کنم. اگر من مانند ابوالقاسم (حسین‌بن روح) مکـان امـام‌زمان علیه‌السلام را مـی‌شناختم، شاید هنگام مناظره و گفتگو که در آوردن دلیل معطّل می‌ماندم و برای اثبات مـدعای خود، جای حضرت را به آنها نشان می‌دادم (تا بدانند که واقعاً امـام‌زمان علیه‌السلام زنـده و موجود است.) !

شیخ‌طوسی می‌نویسد:

حسین‌بن ابراهیم قمی به من خبر داد که : ابـوالعـباس احـمدبن عـلی‌بن نـوح از ابـوعلی احمدبن جعفربن سفیان بزوفری روایت نموده که گفت : ابوعبدالله معروف به ابن‌قزاد در مقابر قریش[1] نقل کرد و گفت : رسم من این بود که هر وقت اموالی که در دستم بود برای محمدبن عثمان می‌بردم، با زبانی با وی سخن می‌گفتم که هیچ‌کس نمی‌گفت. می‌گفتم : این مال که مبلغ آن فلان مقدار است مال امام علیه‌السلام است؟ او هم می‌گفت : آری، آن را بگذار. باز می‌پرسیدم : به من می‌گوئید که این اموال مال امام است؟ و او می‌گفت : آری مال امام است، آنگاه آن را از من تحویل می‌گرفت.

آخرین باری که رفتم به نزد وی و چهارصد دینار برده بودم، طبق عادتی که داشتم همان سؤال را کردم. محمدبن عثمان گفت : آری آن را برای ابوالقاسم حسین‌بن روح ببر ! من اندکی تأمل نمودم، سپس گفتم : شما مانند همیشه آن را از من تـحویل بگـیرید، ولی او سخن مرا نپذیرفت و گفت : خدا تو را سلامت بـدارد، بـرخیز و آن را بـه ابـوالقـاسم

---

۱. مقابر قریش، محلی در بغداد بوده که سادات بنی‌هاشم اعم از عباسیان و طالبیان و علویان را در آنجا دفـن مـی‌کردند و همین جاست که امروز مراقد منور امام موسی‌کاظم و امام محمدتقی علیهماالسلام به نام کاظمین در آن واقع است، و به صورت شهری در کنار بغداد در آمده است.

حسین‌بن روح تسلیم کن!

چون آثار ناراحتی را در چهرهٔ وی مشاهده نمودم بیرون آمدم و سوار الاغ شدم و عازم رفتن گشتم. چون کمی راه رفتم به شک افتادم و بازگشتم و درب خانهٔ محمدبن عثمان را کوفتم. خادمش آمد پشت در و پرسید کیست؟ گفتم: من فلانی هستم، اجازه بگیر داخل شوم، ولی مثل اینکه خادم اطمینان به من و برگشتم نداشت، دوباره پرسید: تو کیستی؟ گفتم: برو برای من اجازه بگیر که لازم است با آقا ملاقات کنم.

او هم رفت و خبر بازگشت مرا به محمدبن عثمان اطلاع داد. او به اندرون رفته بود. در این هنگام بیرون آمد و روی سریری[1] نشست. پاهایش روی زمین بود، و دم پائی به پا داشت که رنگ آن رفته بود.

محمدبن عثمان پرسید چرا برگشتی و چرا آنچه را به تو گفتم امتثال نکردی؟ گفتم: نسبت به آنچه به من امر فرمودی جسارت نورزیده‌ام، ولی او خشمگین شد و گفت: برخیز! خدا تو را به سلامت بدارد. من حسین‌بن روح را به جای خویش منصوب داشته‌ام، و او هم اکنون منصب مرا دارد.

پرسیدم: آیا به امر امام او را جانشین خود فرموده‌ای؟ گفت: برخیز! خدا به تو سلامتی بدهد، چنان است که به تو می‌گویم.

دیدم چاره‌ای ندارم جز اینکه به نزد ابوالقاسم حسین‌بن روح بروم. وقتی به نزد او رفتم دیدم در خانهٔ تنگی نشسته است. من ماجرای خودم و محمدبن عثمان را به وی اطلاع دادم. او هم مسرور شد و شکر خدا را به جای آورد. من هم دینارها را به وی سپردم، و از آن روز آنچه مال امام به دستم می‌رسید به او تسلیم می‌کردم.[2]

در کتاب غیبت شیخ‌الطائفه به سند خود از هبة‌الله‌بن محمد روایت می‌کند که گفت:

مادرم از ام‌کلثوم (مادرش) دختر محمدبن عثمان نقل می‌کرد که: ابوالقاسم حسین‌بن روح سالهای زیادی وکیل محمدبن عثمان و ناظر املاک وی (متعلق به امام‌زمان علیه‌السلام)

---

۱. سریر تختی است که عربها می‌سازند و بسیار ساده و بی‌تکلف است.

۲. غیبت، شیخ، ص ۲۲۳؛ مهدی موعود، ص ۶۷۶.

بوده، و اسرار او را به رؤسای شیعه می‌رسانید، و از مخصوصین او بود، به طوری که به واسطهٔ نزدیکی و مؤانستی که با هم داشتند، اسرار خانه‌اش را برای او نقل می‌کرد.

پدرم ماهانه سی دینار به عنوان حقوق به وی می‌داد، و این مبلغ غیر از وجوهی بود که از طرف وزراء و رؤسای شیعه مانند آل‌فرات و غیره، به خاطر احترام و جلالتی که نزد آنها داشت، به او می‌رسید.

از این‌رو حسین‌بن روح در قلوب شیعیان جایگاه بزرگی پیدا کرد. زیرا آنها می‌دانستند که او از خواص پدرم می‌باشد، و پدرم در نزد شیعیان او را توثیق نموده بود، و فضل و امانتش در همه جا منتشر گشت، و به واسطه لیاقتی که از خود نشان داد، در تمام زمان حیات پدرم آمادهٔ این کار بود. تا آنکه پدرم از طرف امام‌زمان علیه‌السلام مأمور شد او را به جانشینی خود برگزیند، و از هیچ‌کس جز آنها که از روز نخست پدرم را نمی‌شناختند، در خصوص وکالت وی اختلافی پدید نیامد و کسی تردید ننمود. من یک نفر از شیعه را نمی‌شناسم که دربارهٔ وکالت او تردید داشته باشد.

هبةالله‌بن محمد سپس می‌گوید: من این موضوع را از بسیاری از نوبختیان ـ رحمة‌الله علیهم ـ مانند ابوالحسن‌بن کبریاء و غیره هم شنیده‌ام.[1]

این مطلب با آنچه قبلاً گذشت منافات ندارد، زیرا محمدبن عثمان وکلای دیگری هم داشته است، ولی ناچار بوده که با حسین‌بن روح طوری رفتار کند که زمینهٔ وکالت و نیابت او به نحو مطلوبی انجام گیرد، و باعث چند دستگی و اختلاف نظر سایر وکلاء و رؤسای شیعه نگردد.

با این‌وصف عده‌ای همچون محمدبن علی شلمغانی با وی درافتادند. لیکن اکثر قریب به اتفاق شیعه نیابت او را گردن نهادند و سفارش محمدبن عثمان را دربارهٔ وکالت او پذیرفتند. از آنجا که بسیاری از شیعیان موقع تسلیم وجوه خود به وی دچار تردید می‌شدند و از وی تقاضای دلیل روشنی می‌نمودند؛ او از جانب امام‌زمان علیه‌السلام ادلهٔ روشنی ارائه می‌داد تا هرگونه

---

۱. غیبت، شیخ، ص ۲۲۷.

شک و تردید آنها برطرف گردد. گاهی هم خود علائمی ارائه می‌داد تا شخص به نیابت و وکالت او از جانب امام‌زمان یقین پیدا کند، و برای دیگران هم بازگو نماید.

پیشوای محدثین شیعه محمدبن علی‌بن بابویه معروف به شیخ‌صدوق در *کمال‌الدین* می‌نویسد:

حسین‌بن علی‌بن محمد قمی معروف به ابوعلی بغدادی به ما خبر داد شخصی معروف به ابن‌جاوشیر در شهر بخارا، هشت شمش طلا به من داد و گفت که آن را در بغداد به شیخ ابوالقاسم حسین‌بن روح ـ قدس‌الله روحه ـ تسلیم نمایم.

من هم آن را با خود آوردم، و چون به آمویه[1] رسیدم یکی از آنها راگم کردم و متوجه آن نشدم تا آن که به بغداد آمدم و آنها را بیرون آوردم که به وی تحویل دهم. دیدم یکی از آنهاکم است. رفتم شمش طلائی به همان وزن خریدم و با هفت شمش دیگر بردم و پیش روی حسین‌بن روح نهادم.

حسین‌بن روح با دست به همان شمشی که خریده بودم اشاره نمود و گفت: این راکه خودت خریده‌ای بردار. زیرا آن شمش راکه گم کردی به ما رسید، و آن این است. سپس آن را بیرون آورد و به من نشان داد. دیدم همان است که در آمویه گم کرده بودم![2]

و هم ابوعلی بغدادی گفت: در همان سال زنی را در بغداد دیدم که از من پرسید وکیل

---

۱. آمویه یا آمودریا یا جیحون؛ یکی از رودهای آسیا در ترکستان است که از فلات پامیر سرچشمه می‌گیرد، و پس از مشروب ساختن ناحیه بخارا به دریاچه آرال می‌ریزد. به طول ۱۸۵۰ کیلومتر. این رود را آمو، و آموی، و آمویه و آمون و آمل هم گفته‌اند. (فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا)

رود آمویه یا جیحون همان است که در شعر معروف رودکی سمرقندی آمده است، و از آن و جوی مولیان بخارا یاد می‌کند

بوی جوی مولیان آید همی ... یاد یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتیهای او ... زیر پا چون پرنیان آید همی
آب جیحون و شگرفیهای او ... خنگ ما را تا میان آید همی

یاقوت حموی در *معجم‌البلدان* می‌نویسد: آمل شهری در مازندران است، و هم شهری مشهور در مغرب جیحون در راه بخارا به مرو بود که آمل زم و آمل جیحون، و آمو و آمویه هم می‌گویند، و مغولها آن را ویران کردند. بنابراین آمل شهر ویران شدهٔ غرب جیحون در زمان مغول، به مناسبت اینکه درکنار آموی بوده بدین نام خوانده شده است.

۲. *کمال‌الدین*، ص ۵۱۸.

امام‌زمان عجل‌الله کیست؟ بعضی از قمی‌ها به وی گفتند ابوالقاسم حسین‌بن روح است و به وی اشاره کردند که این مرد او را می‌شناسد. پس زن و من به خدمت حسین‌بن روح رسیدیم.

زن پرسید : ای شیخ ! چه چیز در نزد من است؟ حسین‌بن روح گفت : آنچه با توست بینداز به دجله[1]، آنگاه بیا که از آن به تو اطلاع دهم. زن هم رفت و آنچه با خود آورده بود به دجله انداخت، سپس آمد به نزد حسین‌بن روح. او هم به کنیزش گفت : برو و آن حقه[2] را بیرون بیاور. کنیز هم رفت و حقه را آورد.

حسین‌بن روح به زن گفت : این همان حقه است که در نزد تو بود و آن را در دجله انداختی. اکنون بگویم در آن چیست یا خودت می‌گوئی؟ ! زن گفت : شما بفرمائید !

حسین‌بن روح گفت : یک جفت خلخال طلا (میل پا) و حلقه بزرگی است که گوهری در آن است و نیز دو حلقه کوچک است که در هر کدام یک دانه گوهر و دو انگشتر فیروزه و یک انگشتر عقیق است !!

آنچه در حقه بود همان بود که حسین‌بن روح گفته بود، بدون کم و کاست. سپس سر حقه را باز کرد و هرچه در آن بود به من نشان داد. زن هم نگاهی به من کرد و گفت : درست همان چیزهائی است که من آورده بودم و در دجله انداختم.

من و آن زن با مشاهدهٔ آنچه از حسین‌بن روح دیدیم، چنان شاد و مسرور شدیم که نزدیک بود هوش از سر ما برود. !

آنگاه شیخ‌صدوق می‌نویسد:

حسین‌بن علی (ابوعلی بغدادی) پس از نقل این خبر به من گفت : خدا را در روز قیامت گواه می‌گیرم که این خبر درست همین است که نقل کردم، نه چیزی بر آن افزودم و نه چیزی از آن کم کردم، و به دوازده امام ـ صلوات‌الله علیهم ـ قسم خورد که آنچه را نقل

---

۱. نهر دجله از شهر بغداد می‌گذرد و آن را دو قسمت می‌کند.

۲. حقه به ضم حاء و تشدید قاف ؛ ظرف چوبین کوچکی بوده که مروارید یا لعل یا سایر اشیاء و آلات قیمتی طلا و نقره و جواهر را در آن می‌نهادند.

کرده بدون زیاده و نقصان است.[۱]

شیخ‌الطائفه در غیبت می‌نویسد:

جماعتی از علما (اساتید وی) از حسین‌بن علی‌بن بابویه (برادر شیخ‌صدوق) نقل کردند که وی گفت: گروهی از مردم شهر ما (قم) در سال ۳۱۷ که قرامطه حجاج بیت‌الله را مورد هجوم قرار دادند[۲]، برای من نقل کردند که پدرم ـ رضی‌الله عنه ـ (علی‌بن بابویه) نامه‌ای به شیخ ابوالقاسم‌بن روح‌نوبختی ـ قدس‌الله روحه ـ نوشت که به پیشگاه مقدس امام‌زمان علیه‌السلام تقدیم دارد، و از حضرتش به منظور رفتن به حج بیت‌الله برای وی اجازه بگیرد. از ناحیه مقدسه پاسخی به این مضمون صادر شد:
در این سال به حج مرو! پدرم مکتوب دیگری نوشت که حج من نذر واجب می‌باشد، آیا جایز است خودداری نمایم؟ جواب آمد که اگر ناگزیر به رفتن هستی باکاروان آخری حرکت کن. چون پدرم باکاروان آخری حرکت کرد، سالم ماند، ولی کاروانهائی که پیش از آن رفته بودند همگی تلف شدند.[۳]

و نیز شیخ می‌نویسد:

ابوالعباس‌بن نوح از ابوعبدالله حسین‌بن محمدبن سورهٔ قمی روایت نموده که گفت: مرد پارسای وارسته‌ای به نام سرور را در اهواز دیدم، ولی فراموش کرده‌ام که اهل کجا بود. او می‌گفت: من لال بودم و نمی‌توانستم حرف بزنم. پدرم و عمویم در زمانی که ۱۳ یا ۱۴

---

۱. *کمال‌الدین*، ص ۵۱۹.

۲. به گفته ابن‌اثیر در *الکامل*، ج ۶، وقایع سال ۳۱۷؛ در این سال قرامطه (که مردمی آشوبگر بودند و بر ضد خلفای عباسی قیام کردند) در روز هشتم ذی‌الحجه در مکه به سرکردگی ابوطاهر قرمطی حجاج را مورد هجوم قرار دادند. اموال مردم را به غارت بردند و جماعت بسیاری راکشتند و اجساد آنها را به درون چاه زمزم ریختند. سپس حجرالاسود را از جای کندند و با خود بردند. حجرالاسود تا سال ۳۳۹ با آنها بود، و در آن سال آن را آوردند و دوباره در جای خود نصب کردند

۳. غیبت، شیخ، ص ۱۹۶.

ساله بودم مرا نزد شیخ ابوالقاسم‌بن روح ـ رضی‌الله عنه ـ بردند و از وی خواستند که از حضرت بخواهد دعاکند خدا زبان مرا بگشاید.
حسین‌بن روح گفت: به شما امر شده که رهسپار حائر حسینی (کربلا) شوید. سرور گفت: من و پدر و عمویم رفتیم به کربلا غسل نمودیم و زیارت کردیم. در اثنای زیارتِ امام حسین ﷺ ناگهان پدرم و عمویم صدا زدند: سرور! من هم با زبان رسا گفتم: بله. پدرم گفت: ای وای! حرف می‌زنی؟ گفتم: آری.!
ابوعبدالله‌بن سوره گفت: سرور مردی بود که صدایش پرطنین نبود.[1]

شیخ‌صدوق در *کمال‌الدین* از محمدبن علی‌بن متیل روایت می‌کند که:

زنی به نام زینب از اهل آبه[2] همسر محمدبن عبدیل آبی، سیصد دینار سهم امام داشت، آن را نزد عمویم جعفربن محمدبن متیل آورد و گفت: می‌خواهم این مال را از من گرفته و به ابوالقاسم حسین‌بن روح تسلیم کنی.
عمویم مرا با آن زن به نزد حسین‌بن روح فرستاد تا درخواست او را برای وی ترجمه کنم. چون به خدمت حسین‌بن روح رسیدیم، وی با زبان فصیح مردمِ آبه با آن زن سخن گفت و پرسید: زینب! چونا، خویذا، کوابذا چون استه؟ یعنی زینب! چطوری، خوبی، کجا بودی، از بچه‌هایت چه خبر؟
وقتی من دیدم حسین‌بن روح با زبان زن آشنائی دارد، پول را به او دادم و برگشتم.[3]

از این روایت ممکن است استفاده شود که حسین‌بن روح اصالتاً از اهالی قم و ساوه بوده و در بغداد می‌زیسته است. این احتمال هم هست که او خواسته است با این علامت، نحوهٔ ارتباط خود با امام‌زمان ﷺ که ملهم به مغیبات است را تثبیت کند. والله اعلم.

---

۱. غیبت، ص ۱۸۸.
۲. آبه و آوه روستائی از توابع ساوه نزدیک قم و مانند خود شهر قم از قدیم الایام شیعه‌نشین بوده است. آوه امروز هم هست. این دو نقطه در نسبت آوی و آبی خوانده می‌شود، ولی ساوه را در نسبت ساووجی می‌گویند.
۳. *کمال‌الدین*، ص ۵۰۳.

از حوادث جالب ایام وکالت حسین‌بن روح‌نوبختی، نامه‌ای است که علی‌بن بابویه قمی، پیشوای فقهای قم برای امام‌زمان علیه‌السلام نوشت و توسط او به ناحیهٔ مقدسه ارسال داشت تا حضرت برای او دعا کند که خداوند پسری به وی روزی نماید. حضرت در جواب نوشته بود که ما برای تو دعا کردیم و بزودی صاحب دو پسر پاکیزه و پاک‌سرشت می‌شوی که دو فقیه پربرکت خواهند بود. چنین هم شد، و آن دو محمدبن بابویه (شیخ‌صدوق) و برادرش حسین‌بن بابویه می‌باشند، به شرحی که در شرح حال علی‌بن بابویه در جلد دوم، و دو فرزند نامبرده‌اش در جلد سوم *مفاخر اسلام* یادآور شده‌ایم.

باید دانست که حسین‌بن روح‌نوبختی با سه تن از خلفای بنی‌عباس یعنی المقتدربالله و القاهربالله، و الراضی‌بالله معاصر و پیوسته از طرف آنها تحت نظر بود. گاهی هم به واسطه نفوذ سیاسی خاندان نوبختی و خاندان فرات و خاندان بسطام که همگی در دستگاه خلافت، اهل‌سیاست و کیاست و انشاء و ریاست بودند، مورد تکریم خلفای وقت قرار می‌گرفت. مدتی نیز در خانهٔ خلیفه محبوس، و چندی هم در استتار و پنهانی به سر می‌برد. به تفصیلی که خواهیم گفت.

شلمغانی و حسین‌بن روح

با اینکه منصب نیابت و سفارت ابوالقاسم حسین‌بن روح با وصیت و سفارش محمدبن عثمان تثبیت شد و اکثریت قریب به اتفاق شیعه آن را پذیرفتند؛ با این حال تنی چند به وی حسد برده، و در برابر او قد علم کردند، و باعث انحراف و گمراهی گروهی از شیعیان گردیدند، که از جمله باید از محمدبن علی شلمغانی از فقهای معاصر او نام برد.

شیخ‌الطائفه در کتاب غیبت می‌نویسد:

جماعتی از علماء از هارون‌بن موسی تلعکبری، و او از محمدبن همام ـ شاگرد حسین‌بن روح ـ نقل کرده‌اند که: محمدبن علی شلمغانی یابی نبود که مردم به وسیله آن به ابوالقاسم حسین‌بن روح راه یابند. حسین‌بن روح هم او را به این سمت‌ها منصوب نداشته

بود، و او بین مردم و حسین‌بن روح واسطه نبود.
هر کس این عقیده را داشته باشد اشتباه است. او فقط فقیهی از فقهاء ما بود که فکرش آشفته شد و چیزهای ناهنجاری از او سر زد و کفر و الحادش منتشر گشت. سپس به وسیلهٔ حسین‌بن روح توقیع امام‌زمان مبنی بر لعن و دوری از وی و پیروان او صادر شد.[۱]

شیخ در غیبت از جماعتی از علماء از ابوعبدالله احمدبن محمدبن عیاش از ابوغالب زراری نقل می‌کند:

شیخ ابوالقاسم حسین‌بن روح در ایام استتار خود ابوجعفر محمدبن علی معروف به شلمغانی را به جای خویش منصوب داشته بود. وی نخست اعتقاد درستی داشت و در آن موقع کفر و الحادی که بعدها از وی صادر شد، از او به ظهور نرسیده بود. مردم آهنگ او می‌نمودند و برای مقاصد خود با وی ملاقات می‌کردند، زیرا او همکار حسین‌بن روح در انجام حوایج و کارهای مهم شیعیان، و سفیر و واسطه بین آنها و حسین‌بن روح بود...[۲]

شیخ در همان حدیث که به طریق دیگر از ابوغالب زراری نقل نموده می‌گوید:

من که در آن موقع کمتر از بیست سال داشتم با رئیس شیعیان ابوجعفر محمدبن احمد زجوزجی برای ارسال نامه‌ام به ناحیهٔ مقدسه امام‌زمان به نزد محمدبن علی شلمغانی رفتیم که در این باره واسطه شیعیان و حسین‌بن روح بود و از جانب او وکالت داشت...[۳]

می‌بینید که ابن‌داود قمی و ابوغالب زراری دو تن از دانشمندان عالیقدر ما که هر دو در سال ۳۶۸ چشم از جهان فرو بسته‌اند، دو نظر متضاد راجع به شلمغانی اظهار داشته‌اند.

---

۱ غیبت، شیخ، ص ۲۵۱.
۲ همان، شیخ، ص ۱۸۳.
۳ همان، ص ۱۸۵.

ابن‌داود می‌گوید شلمغانی بین مردم و حسین‌بن روح واسطه نبود، ولی ابوغالب می‌گوید واسطه بود. هر دو در جوانی، شلمغانی را دیده‌اند و از ماجرای او اطلاع داشته‌اند. شیخ‌طوسی نیز هر دو قول رانقل کرده است.

پیداست که ابن‌داود خواسته است ادعای شلمغانی را رد کند، از اینرو نمایندگی او از ناحیهٔ حسین‌بن روح را هم تخطئه نموده است. ابوغالب می‌گوید: در ایام استتار حسین‌بن روح، شلمغانی وکیل حسین‌بن روح و رابط میان شیعیان و او بوده است.

می‌توان گفت: منافاتی میان دو قول وجود ندارد، هر چند پیداست که ابن‌داود خواسته است جلو انحراف شیعیان و ادعای آلوده به غرض شلمغانی را بگیرد و به همین جهت دائره را تنگ گرفته است. همچنین شیخ‌طوسی از استادش حسین‌بن ابراهیم از احمدبن علی‌بن نوح از ابونصر هبة‌الله‌بن محمدبن احمد روایت کرده که گفت:

ابوعبدالله حسین‌بن احمدبن حامد بزاز معروف به غلام ابوعلی‌بن جعفر معروف به ابن‌زهومهٔ نوبختی که پیرمردی گوشه گیر بود روایت نموده که گفت: از روح، پسر ابوالقاسم حسین‌بن روح شنیدم که می‌گفت: وقتی محمدبن علی شلمغانی کتاب *التکلیف* را تصنیف کرد، شیخ (ابوالقاسم حسین‌بن روح) گفت: آن را بیاور ببینم.
کتاب را آوردند و او از اول تا آخر آن را خواند، سپس گفت: چیزی بر خلاف روش اهل‌بیت در آن نیست، مگر دو یا سه مطلب که وی بر ائمه‌اطهار دروغ بسته است. خدا او را لعنت کند.

شیخ‌الطائفه از جماعتی از علما (استادانش) از ابوالحسن محمدبن احمدبن داود، و حسین‌بن علی‌بن بابویه قمی (برادر شیخ‌صدوق) روایت کرده که گفته‌اند:

از جمله خطاهائی که از شلمغانی در خصوص مذهب (فروع فقهی) سر زد، این است که وی در باب **شهادت و گواهی دادن** از عالم (یعنی امام موسی‌بن جعفر علیه‌السلام که به خاطر تقیه از دشمنان، در برخی از روایات از آن‌حضرت به عالم تعبیر شده است) روایت نموده که

فرمود: اگر برادر مؤمن تو حقی بر گردن مردی داشته باشد، و یک شاهد هم بیشتر ندارد، و آن شاهد هم موثق است، نزد شاهد می‌روی و از گواهی او جویا می‌شوی. اگر گواهی داد با آن شاهد و گواه نزد حاکم می‌روی و (به عنوان شاهد دوم) مانند او گواهی می‌دهی تا مبادا حق مسلمانی ضایع شود.

حسین‌بن بابویه گفته است: شلمغانی دروغ گفته، ما از چنین حکمی اطلاع نداریم، و در جای دیگر گفته است: او در این حکم دروغ گفته است.[۱]

شیخ تحت عنوان ***کسانی‌که به دروغ ادعای بابیت کرده‌اند*** **می‌نویسد:**

یکی دیگر از کسانی‌که ادعای بابیت نمود ـ و خود را راهی به سوی امام‌زمان دانست ـ ابن‌ابی‌العزاقر است.

حسین‌بن ابراهیم از احمدبن نوح و او از ابونصر هبة‌الله‌بن محمدبن احمد کاتب، پسر دختر ام‌کلثوم دختر محمدبن عثمان برای من نقل کرد و گفت: ام‌کلثوم دختر محمدبن عثمان که زنی بزرگوار بود گفت: ابوجعفربن ابی‌العزاقر (شلمغانی) نزد بنی‌بسطام (که از سران شیعه بودند) محترم و موجه بود، زیرا شیخ ابوالقاسم (حسین‌بن روح) ـ رضی‌الله عنه ـ مقام او را (به عنوان یکی از فقها) نزد مردم محترم و بزرگ می‌داشت.

او هم از این امر سوء استفاده کرد و چون از طریق حق منحرف شد، همه گونه دروغ و کفری را به نام حسین‌بن روح برای بنی‌بسطام نقل می‌کرد. بنی‌بسطام هم سخنان او را می‌پذیرفتند. وقتی خبر آن به حسین‌بن روح رسید، نسبت آن سخنان را به خود انکار کرد و آن را بهتان عظیم شمرد، و بنی‌بسطام را از شنیدن کلام شلمغانی منع کرد و دستور داد او را لعنت کنند و از وی دوری جویند. ولی بنی‌بسطام سخن حسین‌بن روح را نشنیدند و در ارادت به شلمغانی ثابت ماندند.

علت آن هم این بود که شلمغانی به بنی‌بسطام گفته بود: آنچه من به شما گفته‌ام، سرّی بود که آن را فاش ساختم.[۲] حسین‌بن روح از من پیمان گرفته بود که آن سر را کتمان کنم و

---

۱ غیبت، ص ۲۵۱

۲ لابد از همان سرهائی که حسین‌بن منصور حلاج فاش ساخت، و از او گشت سر دار بلند!

به کسی نگویم. ولی اکنون که آن را فاش نموده‌ام، با همهٔ خصوصیتی که با وی داشته‌ام مرا از خود دور می‌کند. آن سرّ امری عظیم بود که کسی جز فرشتهٔ مقرب و پیغمبر مرسل یا مؤمنی که آزمایش شده، قادر به نگاهداری آن نیست.

شلمغانی با این سخنان بی‌اساس، وضع خود را نزد بنی‌بسطام محکم‌تر نمود و کارش بالا گرفت و مقامی بزرگ یافت. چون این خبر به حسین‌بن روح رسید، مکتوبی مبنی بر لعن او و دوری از وی و کسانی‌که از سخنان او پیروی می‌نمایند و در دوستی او باقی مانده‌اند، برای بنی‌بسطام فرستاد. آنها هم نامه را به شلمغانی نشان دادند و او سخت ناراحت و منقلب شد.

شلمغانی به آنها گفت: اینکه حسین‌بن روح گفته است مرا لعن کنید، در معنی خیلی بزرگ است! زیرا لعنت به معنی دور گردانیدن است، و لعنهُ‌الله یعنی خدا او را از عذاب و آتش دوزخ دور گرداند. بنابراین من هم اکنون مقام خود را شناختم! آنگاه صورتش را به خاک نهاد و گفت: این سخن را کتمان کنید و به کسی نگوئید.

ام‌کلثوم گفت: من به شیخ ابوالقاسم (حسین‌بن روح) خبر دادم که روزی به خانهٔ مادر ابوجعفربن بسطام رفتم. او از من استقبال کرد و مرا بسیار بزرگ داشت، به‌طوری که خم شد پای مرا ببوسد، ولی من نگذاشتم و گفتم: ای بانوی من! نمی‌گذارم، زیرا پابوسی کاری بس بزرگ است. او گریست و گفت: چرا این طور از تو احترام نکنم با اینکه تو فاطمهٔ زهرا ـ علیهاسلام ـ هستی؟!

گفتم: ای بانوی من! چطور من فاطمه زهرا عليها السلام هستم؟ گفت: شیخ (محمدبن علی شلمغانی) در این باره سرّی به ما سپرده است. پرسیدم: چه سری به شما سپرده؟ گفت: او از من پیمان گرفته که آن را فاش نکنم. می‌ترسم اگر آن را بازگو نمایم خدا مرا عذاب کند. من به وی اطمینان دادم که آن را به کسی نخواهم گفت، ولی پیش خود، شیخ ابوالقاسم حسین‌بن روح را استثناء کردم.

آنگاه گفت: شیخ ابوجعفر (شلمغانی) به ما گفته است که روح پیغمبر صلى الله عليه وآله به پدر شما محمدبن عثمان، و روح امیرالمؤمنین عليه السلام به بدن شیخ ابوالقاسم حسین‌بن روح، و روح فاطمه زهرا عليها السلام به تو منتقل شده است! بنابراین، ای بانوی ما! چرا تو را بزرگ ندانم؟!

من گفتم: این چه حرفی است؟ مبادا آن را باور کنی که پاک دروغ است. گفت: این

سپس شیخ‌طوسی می‌نویسد:

شلمغانی حکایات زشتی دارد و کارهائی مفتضح نموده، و من کتاب خود غیبت را پاک‌تر از آن می‌دانم که آنها را در آن بیاورم. احمدبن نوح (در اخبارالوکلاءالاربعه) و دیگران آنها را نوشته‌اند.[۱]

شیخ اضافه می‌کند:

صفوانی[۲] گفته است از ابوعلی‌بن همام شنیدم که می‌گفت از محمدبن علی عزاقری ـ شلمغانی ـ شنیدم که می‌گفت: حق یکی است، و پیراهن‌های آن گوناگون می‌باشد. روزی حق در لباس سفید و روزی در لباس سرخ و روز دیگر در لباس سیاه است. ابن‌همام می‌گفت: این نخستین کلام زشتی بود که از شلمغانی شنیده شد، زیرا این گفته اهل حلول است.[۳]

توقیع لعن شلمغانی

شیخ‌طوسی می‌نویسد:

جماعتی از استادان از هارون‌بن موسی تلعکبری از محمدبن همام به ما خبر دادند که

---

۱. غیبت، شیخ، ص ۲۴۸.

۲. ابوعبدالله محمدبن احمدبن عبدالله‌بن قضاعة‌بن صفوان‌بن مهران جمال معروف به صفوانی؛ شیخ‌طوسی در رجال (باب من لم یرو) می‌گوید او صاحب تصنیفاتی است که در فهرست آورده‌ایم. از علی‌بن ابراهیم قمی روایت می‌کند، و تلعکبری از او روایت نموده، و شیخ مفید و ابومحمد حسن‌بن قاسم علوی محمدی از وی به ما خبر داد او از علمای شیعه و مقیم بغداد بوده است.

۳. غیبت، شیخ، ص ۲۵۱. اهل‌حلول کسانی هستند که عقیده دارند خداوند در افراد بشر حلول می‌کند، و آن موقع هر سده‌ای حداست. چنانکه حلاج می‌گفت: لیس فی جُبّتی الاالله. یعنی نیست در پیراهن من جز خدا، که خود او باشد و می‌گفت: سبحانی، سبحانی ما اعظم شأنی و از این قبیل مزخرفات که تنها افرادگوهر ناشناس خریدار آنند که هر زمان خر مهره را با دُر برابر می‌کنند.

محمدبن همام گفت: در ماه ذی‌الحجهٔ سال ۳۱۲ توقیعی به وسیله حسین‌بن روح راجع به ابن‌ابی‌عزاقر (شلمغانی) از ناحیهٔ مقدسهٔ امام‌زمان صادر شد که مرکب آن هنوز تر بود و خشک نشده بود.

همچنین جماعتی از علما (اساتید) از ابن‌داود قمی نقل کردند که گفت: توقیعی به وسیلهٔ حسین‌بن روح دربارهٔ شلمغانی صادر گشت. حسین‌بن روح نسخه‌ای از آن را در ماه ذی‌الحجهٔ سال ۳۱۲ برای ابوعلی‌بن همام فرستاد.[1]

ابن‌نوح گفته است: ابوالفتح احمدبن ذکاء غلام علی‌بن محمدبن فرات برای ما نقل کرد که ابوعلی‌بن سهیل، خبر توقیعی راکه در ذی‌الحجهٔ سال ۳۱۲ از ناحیهٔ مقدسه بیرون آمده بود به ما داد.

همچنین محمدبن حسن صیمری گفت: حسین‌بن روح نسخه توقیع را در ماه ذی‌الحجهٔ سنهٔ ۳۱۲ از زندان خود واقع در خانهٔ المقتدر خلیفهٔ عباسی، برای ابوعلی‌بن همام فرستاد. ابوعلی هم آن را خواند و به من گفت: چون حسین‌بن روح در دست دشمن گرفتار و در زندان آنها بود[2]، نامه‌ای به حضور امام‌زمان نوشت و از حضرت خواست که اجازه دهد این توقیع را منتشر نسازد. ولی حضرت دستور داد آن را منتشر کند و از کسی هم نترسد، و تأمین داشته باشد. سپس به اندک مدتی از زندان آزاد شد، والحمدلله.

سپس شیخ‌طوسی، نسخهٔ توقیع *لعن شلمغانی* را با اختلاف نظری که محدثین در ضبط بعضی از فقرات آن دارند بدین‌گونه نقل می‌کند:

خداوند عمر تو را (حسین‌بن روح) طولانی گرداند، و همهٔ خوبیها را بـه تـو بشـناساند و سرانجام تو را به نیکی کامل گرداند و سعادت تو را پیوسته کند.

به کسانی‌که اطمینان به دیانت آنـها داری اعـلام کـن کـه مـحمدبن عـلی مـعروف بـه شلمغانی، خداوند در عذاب وی تعجیل نموده و دیگر مهلت به او نمی‌دهد، زیرا او از

---

۱. شرح حال محمدبن همام شاگرد نامدار دیگر حسین‌بن روح را در جلد ۳ *مفاخر اسلام* ببینید.

۲. می‌بینید با همهٔ احتیاط و تقیه‌ای که حسین‌بن روح می‌نموده، باز تحت نظر و در خانه خلیفه محبوس بـوده است. حـالا چند بار؛ معلوم نیست.

دین اسلام برگشته و از آن فاصله گرفته و ملحد گردیده و مدعی چیزهائی شده که موجب کفر به خالق متعال گشته است. او از خدا دور شده و مردم زیانی بس آشکار بردند.

ما از جانب خداوند و پیغمبر ﷺ از او بیزاری جسته و او را لعنت می‌کنیم ـ در ظاهر و باطن و پنهان و آشکار و در هر وقت و هر حال ـ لعنت خدا بر کسی که از وی پیروی و تبعیت کند و بعد از صدور این توقیع ما، باز در دوستی او ثابت بماند. تو مردم را از این موضوع آگاه کن...

تلعکبری گفت: ابوعلی‌بن همام این توقیع را گرفت و کلیه شیوخ و رؤسای شیعه را دعوت کرد و برای آنها خواند. سپس از روی آنها نسخه‌ها نوشته و به شهرها فرستادند، تا آنکه در میان طائفه شیعه شهرت یافت و همه بالاتفاق او را لعن کردند و از وی دوری جستند. قتل شلمغانی در سال ۳۲۳ روی داد.[1]

شیخ‌الطائفه می‌نویسد:

جمعی از علما از ابوالحسن محمدبن احمدبن داود قمی برای من نقل کردند که گفت: به خط احمدبن ابراهیم نوبختی (داماد محمدبن عثمان و شوهر ام‌کلثوم دختر او و جدّ مادری ابونصر هبة‌الله‌بن محمد) و املاء ابوالقاسم حسین‌بن روح، در پشت مکتوبی مشتمل بر جواب مسائل اهل‌قم، دیدم که از حسین‌بن روح پرسیده بودند: آیا این جوابها از فقیه ـ علیه‌السلام ـ[2] است یا از محمدبن علی شلمغانی؟ زیرا شلمغانی گفته است جواب این مسائل را من داده‌ام.

در پاسخ نوشته بود:

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

ما بر نامهٔ شما واقف شدیم و از مضمون آن اطلاع یافتیم. تمام جوابها از ما است و آن مخذول ضالّ مُضل معروف به عزاقری ـ لعنت‌الله علیه ـ در یک حرف آن دخالت

---

۱ غیبت، ص ۲۵۲.

۲ فقیه علیه‌السلام: در آن زمانها کنایه از امام‌زمان ؈ بوده، چنانکه همین تعبیر را در زمان تقیه در برخی از احادیث و سؤالات بزرگان شیعه راجع به امام موسی‌بن جعفر هم می‌بینیم.

نداشته است. سابقاً نیز جوابهائی به وسیلهٔ احمدبن بلال و افرادی مانند او به شما می‌رسید. بدانید که آنها و این مرد ملعون (شلمغانی) همه از اسلام برگشته‌اند. خدا آنها را لعنت کند و مورد خشم خود قرار دهد.

همچنین در این نامه نوشته بود: قبلاً می‌خواستم بدانم آن جوابها راکه احمدبن بلال به ما می‌داد از حضرت بود یا نه؟

جواب آن بدین مضمون صادر گشت: بدان که آنچه سابقاً به وسیلهٔ آنها به شما رسید، ضرر نداشت و جواب آنها درست بود.[۱]

ابوالعباس‌بن نوح نوشته است: نخستین کسی که این توقیع شریف را برای من روایت کرد ابوالحسین محمدبن علی‌بن همام بود. او می‌گفت: من آن را از روی نوشتهٔ پشت طوماری که نزد ابوالحسن محمدبن داود بود استنساخ نمودم. وقتی ابن‌داود (به بغداد) آمد من آن را برای وی قرائت نمودم و او گفت: این طومار را اهل‌قم به شیخ ابوالقاسم حسین‌بن روح نوشتند و مسائلی در آن بود که حسین‌بن روح جواب آنها را (که از ناحیهٔ مقدسه رسیده بود) به خط احمدبن ابراهیم نوبختی در پشت آن نوشت، و این طومار در نزد ابوالحسن‌بن داود بود.[۲]

این توقیع همان پاسخ مسائل عبداللهبن جعفر حمیری است که در شرح حال وی نقل کردیم. جوابهائی که امام‌زمان به سؤالات حمیری داده بود؛ شلمغانی گفته بود از من است. علمای قم هم موضوع را از حسین‌بن روح استفسار نمودند، و او از جانب امام‌زمان علیه‌السلام اعلام کرد جوابها از حضرت است و شلمغانی دروغ گفته است.

---

۱. غیبت، ص ۲۲۸. احمدبن بلال شناخته نشده است. اگر منظور احمدبن هلال عبرتاهی باشد که به گفتهٔ شیخ در فهرست و نجاشی در رجال به سال ۲۶۷ از دنیا رفته است و با زمان وکالت حسین‌بن روح وفق نمی‌دهد. گویا او همان ابوطاهربن بلال باشد که شیخ در غیبت ص ۲۳۸ از وی نام می‌برد.

۲. غیبت، ص ۲۲۹.

قتل شلمغانی

شیخ‌طوسی می‌نویسد:

علت کشته‌شدن شلمغانی این بود که چون ابوالقاسم حسین‌بن روح لعن او را آشکار ساخت و در همه جا شهرت یافت و مردم از وی دوری جستند و تمام شیعیان را از وی بر حذر داشت تا جائی که دیگر نتوانست مردم را فریب دهد، روزی در محفلی که رؤسای شیعه حاضر بودند و همگی ماجرای لعن شلمغانی و دوری از او را از حسین‌بن روح بازگو می‌کردند، شلمغانی به حضار گفت: من و او را در جائی بخواهید تا من دست او و او هم دست مرا بگیرد و در حق یکدیگر نفرین کنیم، اگر آتشی نیامد و او را نسوزانید، هر چه او دربارهٔ من گفته درست است.[1]

این موضوع را شیخ در جایی دیگر به طور مستند این‌گونه نقل می‌کند:

حسین‌بن عبیدالله غضائری از ابوالحسن محمدبن احمدبن داود ـ رحمة‌الله علیه ـ از ابوعلی‌بن همام به من خبر داد و گفت: محمدبن علی شلمغانی عزاقری به شیخ حسین‌بن روح پیغام داد و از او خواست که با وی مباهله کند[2] و گفت: من باب امام زمانم و مأمور شده‌ام که آنچه را می‌دانم آشکار کنم، من آن را ظاهراً آشکار ساختم. حال بیا و با من مباهله کن.

حسین‌بن روح جواب داد: هر کدام ماکه در این کار پیشقدم شویم دشمن امام‌زمان علیه‌السلام خواهیم بود. عزاقری (شلمغانی) هم پیشقدم شد و کشته و مصلوب گردید. و ابن‌ابی‌عون هم با او به قتل رسید. این واقعه در سال ۳۲۳ بود.[3]

این واقعه در خانهٔ ابن‌مُقله[4] اتفاق افتاد، و از آنجا به گوش الراضی‌بالله خلیفهٔ عباسی رسید. راضی هم دستور داد شلمغانی راگرفتند و به قتل رساندند، و بدین‌گونه شیعیان از

---

۱. غیبت، شیخ، ص ۱۸۶.

۲. مباهله یعنی نفرین کردن در حق یکدیگر برای اثبات مدعا و حقانیت یکی و نابودی دیگری.

۳. غیبت، ص ۲۵۰.

۴. ابن‌مقله؛ وزیر المقتدر و القاهر و الراضی خلفای عباسی و خوشنویس معروف است.

شرّ او آسوده شدند.[۱]

ماجرای قتل شلمغانی و علل آن را مورخین به تفصیل نوشته‌اند. ۴۴ سال پیش در کتاب مهدی موعود در پاورقی این خبر، خلاصهٔ آن را از تاریخ ابن‌اثیر جزری دانشمند مورخ مشهور عامّه، ترجمه نمودیم که عیناً نقل می‌شود:

ابن‌اثیر مورخ مشهور عامه در تاریخ خود ضمن حوادث سال ۳۲۲، ماجرای شلمغانی و عقاید و ادعاهای وی و چگونگی قتل او را به تفصیل شرح داده که خلاصه آن بدین قرار است: در این سال ابوجعفر محمدبن علی شلمغانی معروف به ابن‌ابی‌عزاقر کشته شد.
شلمغان روستائی از نواحی واسط (نزدیک بغداد) بوده است. علت قتل وی این بود که مذهبی در تناسخ و حلول و غلّو در تشیع و چیزهای دیگر درست کرد، و ابوالقاسم حسین‌بن روح که شیعه امامیه او را باب می‌نامند؛ در زمان وزارت حامدبن عباس، اسرار او را فاش ساخت.
شلمغانی به محسن‌بن ابی‌الحسن فرات در دورهٔ سوم وزارت پدرش ابوالحسن‌بن فرات پیوست و از خطر جست. پس از آن‌که ابن‌فرات عزل شد، به موصل گریخت و چند سال در آنجا ماند، آنگاه به بغداد بازگشت و پنهان شد، بعد شهرت یافت و ادعای خدائی کرد. گفته‌اند که حسین‌بن قاسم وزیر مقتدربالله عباسی و ابوجعفر و ابوعلی‌بن بسطام، و ابراهیم‌بن محمدبن ابی‌عون و ابن‌شبیب زیات، و احمدبن محمدبن عبدوس، به وی گرویده‌اند.
در زمان وزارت ابن‌مقله این عده مورد تعقیب قرار گرفتند، ولی دستگیر نشدند تا اینکه در سال ۳۲۲، نخست شلمغانی و سپس ابن‌عبدوس و ابن‌ابی‌عون دستگیر و زندانی گردیدند. سپس در زمان خلافت الراضی‌بالله، فقهای (اهل‌تسنّن) آنها را مهدورالدم دانسته و شلمغانی و ابن‌ابی‌عون را ابتدا به دار زدند و سپس سوزاندند.[۲]

---

۱ غیبت، ص ۱۸۶.

۲ *کامل بن اثیر*، ج ۶، وقایع سال ۳۲۲، مهدی موعود، ص ۷۰۹.

این مرد با اینکه فقیهی زبردست بوده به دلیل حسد ورزیدن به نمایندهٔ خاص امام‌زمانعليه‌السلام و ریاست‌طلبی، کارش به کجا کشید! او و دیگران، امثال او؟

شیخ‌طوسی می‌نویسد:

شلمغانی در اول کتاب غیبت که خود تصنیف کرده نوشته است: راجع به اختلافی که میان من و آن مرد (حسین‌بن روح) پدید آمده که خدا توفیقات او را افزون گرداند، من دخالتی در آن نداشته‌ام. بلکه جنایتی به من رسیده بود که ناچار بودم بگویم دربارهٔ من جنایت شده است.

و در فصل آخر آن می‌نویسد: کسی که منّت خداوند بر او بزرگ باشد، حجّت بر وی فزونی می‌یابد و همواره در خوشی‌ها و ناخوشی‌ها راستگوئی پیش می‌گیرد. بین من و خدا سزاوار نیست که جز راستگوئی از امر او، چیزی بگویم. با اینکه جنایت او نسبت به من بزرگ است، مع‌الوصف این مرد (حسین‌بن روح) از جانب امام‌زمان برای کاری ازکارها منصوب گشته و شیعیان را نمی‌رسد که از وی رو بگردانند. با اینکه او نسبت به من جنایت نموده، مع‌الوصف حکم اسلام مانند سایرین بر او جاری است.[1]

شلمغانی در کتاب فهرست و رجال شیخ و نجاشی

شیخ در کتاب فهرست می‌نویسد:

محمدبن علی شلمغانی مکنّی به ابوجعفر و معروف به ابن‌ابی‌عزاقر، اوراست کتابها و روایاتی.

او نخست روشی مستقیم داشت، سپس دگرگون شد و سخنان ناهنجاری از وی پدید آمد. تاآنکه خلیفهٔ وقت او را دستگیر ساخت و در بغداد به قتل رسانید و دار زد.

ازکتابهائی که او در حال استقامتش تألیف کرده کتاب *التکلیف* است. جماعتی از (استادان ما) از ابوجعفربن بابویه (شیخ‌صدوق) از پدرش آن را به ما خبر داده‌اند. جز

---

۱ غیبت، شیخ، ص ۲۴۰.

یک حدیث آن در باب شهادات ، که او جایز دانسته اگر مردی برای برادر مؤمنش که یک شاهد بیشتر ندارد، شهادت دهد جایز است.[1]

نجاشی که *رجال* خود را بعد از *فهرست* شیخ نوشته و معمولاً تفصیل بیشتری ارائه می‌دهد ؛ نوشته است :

ابوجعفر محمدبن علی شلمغانی معروف به ابن‌ابی‌عزاقر ؛ او در میان علمای ما از دانشمندان بزرگ بود، ولی بر اثر حسدی که به ابوالقاسم حسین‌بن روح برد ، مذهب شیعه را ترک گفت و قدم به مذهبی مردود نهاد، و کارش به جائی کشید که درباره‌اش توقیعاتی از ناحیهٔ مقدسهٔ امام‌زمان صادر شد. خلیفهٔ وقت هم او را دستگیر ساخت و به قتل رسانید، سپس به دار زد.

او دارای تألیفاتی است از جمله: کتاب **التکلیف**[2]، **رساله** خطاب به ابن‌همام، کتاب

---

۱. فهرست ، شیخ‌طوسی، ص ۱۴۶.

۲. هنگامی‌که جلد دوم *مفاخر اسلام* در دست چاپ بود ؛ سفری به شهر مقدس قم نمودم و در مؤسسه آل‌البیت ﷺ لاحیاء التراث ضمن مذاکره با دوست دانشمند آقای سیدجواد شهرستانی، اطلاع یافتم که کتاب *التکلیف* شلمغانی به دست آمده و از طرف مؤسسه به مناسبت کنگرهٔ جهانی حضرت امام رضا ؑ چاپ شده است.

آقای شهرستانی گفتند: طی مقدمه‌ای در ۵۹ صفحه ثابت کرده‌ایم کتاب معروف *فقه‌الرضا* ؑ که فقها پیرامون صحت انتساب آن به حضرت رضا ؑ یا تطبیق آن با رسالهٔ علی‌بن بابویه قمی به پسرش شیخ‌صدوق، یا کتاب *شرایع* او گفتگو داشته‌اند ؛ هیچ کدام نیست، بلکه همان کتاب *التکلیف* شلمغانی است !

پس از اینکه نسخهٔ چاپ شده آن را دوست محترم برای بنده فرستادند و مقدمهٔ تحقیق جالب ایشان را خواندم، و به خود کتاب هم مراجعه نمودم، به خصوص باب شهادات آن که شیخ‌طوسی می‌گوید : شلمغانی گفته است : اگر مردی برای برادر مؤمنش که یک شاهد بیشتر ندارد، بدون اطلاع شهادت بدهد جایز است ؛ به یقین دانستم که *فقه‌الرضا* که گاهی به رسالهٔ علی‌بن بابویه به پسرش یا کتاب *شرایع* او اشتباه شده، و فقها راجع به پاره‌ای از مطالب آن گفتگو داشته‌اند ؛ همان *التکلیف* شلمغانی است که علی‌بن بابویه شاگرد شلمغانی آن را روایت کرده و موجب این اشتباهات شده است.

اهل‌علم برای اطلاع کامل به مقدمه و متن کتاب مراجعه نمایند، تا چنانکه باید در جریان امر قرار گیرند، و به یقین بدانند که پس از ۱۱ قرن به همت مؤسسهٔ آل‌البیت و کار پرارزش دوست دانشمند ما و دوستان فاضل و کاوشگرانی که در مؤسسهٔ آل‌البیت مشغول تحقیق هستند ؛ کتاب *التکلیف* شلمغانی چاپ و منتشر و در اختیار عموم قرار می‌گیرد و آن همه مگو مگوها پیرامون *فقه‌الرضا* را برای همیشه باید خاتمه یافته تلقی کرد !

چیزی که باید در این جا یادآور شویم ؛ حیرت و تأثر و تأسفی است که نویسنده از مشاهده *التکلیف* شلمغانی پیدا کردم

ماهیةالعصمة، کتاب الزاهر بالحُجج‌العقلیه، کتاب المباهلة، کتاب الاوصیاء، کتاب المعارف، کتاب الایضاح، کتاب فضل‌النطق علی‌الصمت، کتاب فضائل‌العمرتین، کتاب الانوار، کتاب التسلیم، کتاب الزهاد (الزهد) والتوحید، کتاب البداء والمشیة، کتاب نظم القرآن، کتاب الامامة الکبیر، کتاب الامامة الصغیر، کتاب ابوالفرج محمدبن علی کاتب قنائی.

سپس نجاشی می‌افزاید:

ابوالمفضل محمدبن عبدالله‌بن مطلب شیبانی به ما گفت: ابوجعفر محمدبن علی شلمغانی در معلثایا در ایام استتارش، کتب خود را برای ما حدیث کرد.[1]

آشنایی بیشتر با حسین‌بن روح

برای آشنائی بیشتر با حسین‌بن روح‌نوبختی، اهل تحقیق رجوع کنند به ابواب مختلف جلد ۱۳ *بحارالانوار* علامهٔ مجلسی[2] و فارسی‌زبانان به ترجمهٔ آن به قلم نویسندهٔ این سطور به نام *مهدی موعود*؛ در این کتاب به نقل از غیبت شیخ‌طوسی و *کمال‌الدین* شیخ‌صدوق و *خرایج* راوندی و *احتجاج* طبرسی و دیگر منابع، شخصیت و موقعیت حسین‌بن روح قبل و بعد از انتصابش به نیابت محمدبن عثمان و سفارت حضرت امام‌زمان عجل‌الله‌فرجه به خوبی تشریح شده است.

⇐ شگفتا فقیهی زبردست با آن قدرت علمی و فقهی در عصر غیبت صغری که خود نمایندهٔ امام‌زمان عجل‌الله‌فرجه یا نمایندهٔ نمایندهٔ امام غائب بوده؛ چه اثر علمی و فقهی بدیع بی‌نظیری پدید آورده که تا زمان ابن‌ابی‌عقیل عمانی و ابن‌جنید اسکافی و شیخ مفید و حتی شاید پس از زمان آنها بدان‌گونه کتابی در شیعه تألیف و تصنیف نشده است. ولی سرانجام کار مؤلف آن به آنجا کشید که در این جا می‌خوانید!؟

۱. *رجال*، نجاشی، ص ۳۷۸. از این جا معلوم می‌شود ابوالمفضل شیبانی متوفی به سال ۳۷۸ که نجاشی ـ متولد در سنهٔ ۳۷۲ ـ به سن ۱۵ سالگی او را دیده و از وی روایت نموده؛ در زمان جوانی، کتب شلمغانی را موقع استتارش از خود وی شنیده و درس گرفته است.

۲. و جلد ۵۱ و ۵۳ چاپ جدید که همان جلد ۱۳ به ترتیب تصنیف آن است.

با نظر به کتاب *خاندان نوبختی* تألیف نفیس دانشمند متتبع، و مورّخ فقید مرحوم عباس اقبال آشتیانی؛ لازم دانستیم قسمتی از آن را به عنوان آشنایی بیشتر با حسین‌بن روح از آن نویسندهٔ مرحوم که سالها استاد دانشگاه تهران بوده و یک شخصیت علمی و بین‌المللی به شمار می‌رفته است، عیناً بیاوریم.

فصل یازدهم) شیخ ابوالقاسم حسین‌بن روح: (وفاتش در ۱۸ شعبان ۳۲۶) بعد از ابوسهل اسماعیل‌بن علی، مشهورترین افراد خاندان نوبختی، ابوالقاسم حسین‌بن روح‌بن ابی‌بحر است، و عمدهٔ اشتهار او به واسطهٔ مقام دینی بزرگی است که در میان شیعه امامیه دارد و از نواب اربعه حضرت قائم محسوب می‌شود...

نگارنده با اینکه در کتب و منابع موجوده تفحص بسیار کردم، به تشخیص رابطهٔ قرابت ابوالقاسم حسین‌بن روح با سایر افراد خاندان نوبختی موفق نیامدم، و بالاخره ندانستم که او با آل‌نوبخت چه نسبتی داشته، همین قدر معلوم شد که وی از بستگان نزدیک ابوعبدالله حسین‌بن علی نوبختی وزیر ابن‌رائق بوده، و چنانکه خواهیم گفت بر او تسلط و نفوذ کلی داشته است.

در نوبختی‌بودن ابوالقاسم حسین‌بن روح هیچ تردیدی نیست، چه عموم اصحاب رجال و علمای اخبار او را **نوبختی** نوشته‌اند. او با خاندان نوبختی و بزرگان ایشان در عصر خود مثل ابوسهل اسماعیل‌بن علی و ابوعبدالله حسین‌بن علی وزیر ابن‌رائق مخلوط و محشور بوده و در کارها به صلاحدید یکدیگر می‌رفته‌اند.

بعلاوه بعد از مرگ نیز او را در مقابر نوبختیه دفن کرده و در حیات خود نیز عده‌ای از بنی‌نوبخت از محارم اسرار او محسوب می‌شده‌اند، و سمت کتابت او را داشته و این جمله از مطالبی که بعد ذکر خواهیم کرد واضح خواهد شد... .

حسین‌بن روح‌نوبختی حتی در ایام امامت امام یازدهم حضرت امام ابومحمد حسن‌بن علی عسکری ﷺ از صحابهٔ خاص به شمار می‌رفته و به اصطلاح باب امام یازدهم بوده[۱]

---

۱. *مناقب*، ابن‌شهرآشوب، ص ۴۵۸. (چاپ طهران)

و قطعه‌ای از ائمه سابق را هم که از دیگران شنیده بوده نقل می‌کرده است.[1]

.. بعد از وفات ابوجعفر عمری (محمدبن عثمان) و وصیت او در نصب حسین‌بن روح به عنوان نائب سوم امام غائب ، ابوالقاسم حسین‌بن روح به دارالنیابه در بغداد آمد و رسماً جلوس کرد و وجوه و بزرگان شیعه گرد او نشستند. خادم ابوجعفر بنام ذکاء حاضر شد و با او عصا (عکّازه) و کلید صندوقچهٔ ابوجعفر بود، گفت : ابوجعفر مرا فرموده است که چون مرا به خاک سپردی و ابوالقاسم بر جای من نشست این اشیاء را تسلیم او کن. این صندوقچه حاوی خواتیم ائمه است. حسین‌بن روح در آخر آن روز با جماعتی از شیعه از دارالنیابه بیرون آمد و جمعاً به خانهٔ ابوجعفر محمدبن علی شلمغانی رفتند.[2]

اختیار حسین‌بن روح به نیابت امام با وجود وصیت ابوجعفر عمری بدون مخالفت صورت نگرفت... از جمله کسانی‌که در ابتدا منکر وکالت حسین‌بن روح شده‌اند ، یکی ابوعبدالله حسین‌بن علی الوجناء نصیبی است که در جلسهٔ انتصاب او به این مقام از طرف ابوجعفر عمری در جزء رؤسای امامیه حضور داشت. این شخص را بالاخره در سال ۳۰۷ محمدبن فضل موصلی، یکی دیگر از شیوخ شیعه را بغداد آورده به خدمت حسین‌بن روح برد و او از آن تاریخ به صحت وکالت شیخ ابوالقاسم نوبختی اقرار آورد.[3]

حسین‌بن روح از سال انتصاب خود به مقام نیابت تا اوان وزارت حامدبن العباس (از جمادی‌الاخری سال ۳۰٦ تا ماه ربیع‌الآخر ۳۱۱) به حرمت تمام در بغداد می‌زیست و منزل او محل رفت و آمد اُمرا و اعیان و وزرای معزول بود.

مخصوصاً چون خاندان فرات چنانکه گفتیم به شخص او به نظر احترام می‌نگریستند و از پیروان مذهب امامی محسوب می‌شدند، تا این خاندان روی کار بودند و وزارت المقتدر بالله و مشاغل عمدهٔ دولتی دیگر را در دست داشتند کسی مزاحم حسین‌بن روح و اصحاب او نمی‌شد، و شیعیان اموالی را که به رساندن آن ملزم بودند به خدمت او می‌آوردند. ولی همین که آل‌فرات به دست حامدبن العباس و طرفداران او از کار افتادند

---

۱. *مناقب*، ص ۴۶۰، و غیبت، طوسی، ص ۱۵۳. (در مناقب چاپ بمبئی در هر دو مورد حسن‌بن روح به طبع رسیده.)

۲. *تاریخ الاسلام*، ذهبی F.132B. (باید توجه داشت که این نقل ذهبی مورخ نامی عامه است. جای تعجب است که این واقعه در منابع شیعه نیامده است، یعنی اینجانب ندیده‌ام ـ مؤلف)

۳. کتاب *الغیبة*، طوسی، ص ۲۴۰. (گویا مرحوم عباس اقبال از چاپ اول کتاب غیبت استفاده نموده است.)

و وزیر جدید به حبس و بند و مصادرهٔ آل‌فرات و بستگان ایشان قیام کرد ؛ بین او و حسین‌بن روح نیز وقایع سختی واقع شد که شرح و تفصیل آنها درست به ما نرسیده و اساساً زندگی نائب سوم امام از این تاریخ تا سال ۳۱۷ که از حبس خارج شده است، روشن نیست. فقط سه نکتهٔ ذیل را از بیانات مورخین می‌توان استنباط کرد :

۱ ـ حسین‌بن روح در سال ۳۱۲ به علت مالی که دیوان از او مطالبه می‌کرده است به حبس افتاده و تاریخ شروع حبس او یعنی سال ۳۱۲ را از دو طریق می‌توانیم استخراج کنیم. اولاً به شهادت اخبار شیعه حسین‌بن روح در ذی‌الحجه سال ۳۱۲ در دستگاه مقتدر خلیفه محبوس بوده[1]. ثانیاً مدت حبس او پنج سال طول کشیده و چون او در محرم سال ۳۱۷ از حبس نجات یافته ؛ پنج سال قبل از آن، با همان سال ۳۱۲ مقارن می‌شود.

۲ ـ حسین‌بن روح مدتی را پنهان می‌زیسته و او در این مدت ابوجعفر محمدبن علی شلمغانی معروف به ابن‌ابی‌العزاقر را به نیابت خود نصب کرده و شلمغانی بین او و شیعیان واسطه و سفیر محسوب می‌شده است.[2] این دورهٔ استتار لابد قبل از شروع حبس او بوده، چه قبل از این تاریخ بوده است که شلمغانی در حال استقامت سر می‌کرده و هنوز راه خلاف مسلک امامیه و ادعای نبوت و الوهیت نرفته بود. ابتدای انحراف او از همین سال ۳۱۲ است و در ذی‌الحجهٔ همین سال ۳۱۲ است که حسین‌بن روح از محبس، توقیعی در لعن او صادر کرده.[3]

۳ ـ مقتدر خلیفه در حبس حسین‌بن روح بی‌دخالت نبوده، چه این خلیفه موقعی که خود در ۱۵ محرم سال ۳۱۷ به توسط لشکریان مونس‌المظفر و ابوالهیجا عبدالله‌بن حمدان به حبس افتاد و از خلافت خلع شد ؛ مونس‌المظفر عده‌ای از محبوسین را که در دستگاه او حبس بودند آزاد کرد و از جمله ایشان یکی حسین‌بن روح بود که مونس او را به خانهٔ خود برگردانید.

چون با مقتدر از حسین‌بن روح سخن گفتند ؛ گفت او را رها کنید که هر بلائی بر سر ما

---

۱ کتاب *الغیبة*، طوسی، ص ۲۰۰.

۲ همان، ص ۱۹۶.

۳. همان، ص ۲۰۰. (قبلاً توقیع امام‌زمان را به وسیله حسین‌بن روح در محبس خانهٔ مقتدر خلیفه عباسی نقل کردیم که حضرت فرموده بود، آن را منتشر کن و ناراحت مباش، و به دنبال آن حسین‌بن روح از زندان آزاد شد ــ مولف ــ.)

آمد از خطاکاری او بود.[۱] لیکن درست معلوم نشد که حسین‌بن روح در قضیهٔ گرفتاری‌های مقتدر چه دخالتی داشته و خلیفه به چه امری اشاره می‌کند.
احتمال دارد که دشمنان حسین‌بن روح ـ چنانکه ذهبی اشاره می‌کند ـ او را به مراودهٔ با قرامطه که در این ایام بر سواحل خلیج فارس و حجاز استیلا یافته و اسباب وحشت مردم بغداد را فراهم ساخته بودند متهم کرده باشند. چه بنا به نقل این مورخ، حسین‌بن روح به مکاتبهٔ با قرامطه و دعوت ایشان به محاصرهٔ بغداد متهم شده بوده و حسین‌بن روح بـا عباراتی که حاکی از رزانت و وفور عقل و دهاء و علم اوست از خود دفاع کرده بوده[۲]، و این تهمت ـ یعنی مربوط بودن با قرامطه ـ در آن ایام در بغداد خیلی شیوع داشته و ابوالحسن ابن‌الفرات وزیر و پسر او مُحَسِّن از دوستان حسین‌بن روح را نیز به همین نسبت و با عناوین قرمطی کبیر و قرمطی صغیر، دشمنان ایشان حبس و مصادره کرده و بالاخره به قتل رسانیدند. به هر حال علت حقیقی حبس حسین‌بن روح هر چه بوده عمال دیوانی او را به بهانهٔ طلب مالی در حبس انداخته بودند...[۳]

به احتمال قوی، علت حبس حسین‌بن روح، به خاطر اتهام رابطه او با قرامطه نبوده، و به خاطر ضبط اموال او نیز نبوده است، چون اموال او چنان نبوده که اندوخته کند تا جائی که هوس شخص خلیفه را برانگیزد. بلکه آنچه بیشتر به نظر می‌رسد؛ شهرت وی به مقام نیابت خاص امام غائب و ارتباط با جامعهٔ شیعه، و سر و سامان دادن به کار آنها بوده است. و اگر مالی هم از وی مصادره شده به خاطر تهی‌دست ساختن سرپرست شیعیان و جلوگیری از بهبود وضع آنها بوده است.

بعد از خلاص از حبس، حسین‌بن روح باز در بغداد به همان عزّت و احترام سابق به ادارهٔ امور دینی شیعه مشغول شد و امامیه اموالی را که بر عهده داشتند به او مـی‌رسانیدند، و

---

۱. تاریخ الاسلام، F.133 A.

۲. همان.

۳. صلة، عریب، ص ۱۴۱.

چون در این دوره چند نفر از آل‌نوبخت مثل ابویعقوب اسحاق‌بن اسماعیل (مقتول در ۳۲۲) و ابوالحسن علی‌بن عباس (۲۴۴ ـ ۳۲۴) و ابوعبدالله حسین‌بن علی نوبختی (وفاتش در ۳۲۶) در دربار خلفا و امرای لشکری مقامهای مهم داشتند[1]، دیگر کسی نمی‌توانست چندان اسباب زحمت ابوالقاسم حسین‌بن روح را فراهم آورد. بلکه برعکس در این دوره منزل او محل آمد و رفت بزرگان اعیان بغداد و رجال درباری و وزرای سابق شد، و بعضی از ایشان در پیشرفت کارهای خود پیش خلفا و امراء از حسین‌بن روح استمداد می‌جستند. چنانکه ابوعلی ابن‌مقله در سال ۳۲۵ به او متوسل شد و حسین‌بن روح در باب اصلاح کار او با ابوعبدالله حسین‌بن علی نوبختی وزیر ابن‌رائق گفتگو کرد، و ابوعبدالله مهم او را پیش ابن‌رائق فیصله داد...[2]

این واقعه یعنی تشبث ابن‌مقله به ذیل عنایت حسین‌بن روح چنانکه صولی اشاره می‌کند، در سال ۳۲۵ اتفاق افتاده، و چون در ایام وزارت حسین‌بن علی نوبختی که سه ماه و هشت روز بیشتر طول نکشیده بوده[3] (از اوائل محرم ۳۲۵ تا اواسط ربیع‌الاول همان سال) پس بایستی در همین فاصله واقع شده باشد.

در قسمت عمدهٔ ایام خلافت راضی (۳۲۲ ـ ۳۲۹) حسین‌بن روح در بغداد در میان شیعیان مقامی بس جلیل داشت، و به واسطه کثرت مالی که طایفهٔ امامیه نزد او می‌آوردند، ذکر حشمت و فراوانی ثروت او نظر خلیفه و عمال دیوانی را که در این اوقات دچار دست‌تنگی بودند را جلب کرده بود، و خلیفه غالباً از او سخن می‌گفت.

ابوبکر محمدبن یحیی صولی مؤلف کتاب **الاوراق** (وفاتش در ۳۳۵ یا ۳۳۶) که از معاصرین حسین‌بن روح بوده می‌گوید: راضی همیشه به ما می‌گفت که بی‌میل نبودم که هزار نفر مثل حسین‌بن روح وجود داشت و امامیه اموال خود را به ایشان می‌بخشیدند تا خداوند به این وسیله آن‌طایفه را نیازمند می‌کرد، توانگر شدن امثال حسین‌بن روح از گرفتن اموال امامیه چندان مرا ناپسند نمی‌آید.[4]

---

۱. شرح حال این سه تن در کتاب خاندان نوبختی آمده است.

۲. کتاب *الاوراق*، صولی F.122 A.

۳. *تجارب‌الامم*، ابن‌مسکویه، ج ۵، ص ۳۶۳.

۴. کتاب *الاوراق*، F.147 A.

ابوالقاسم حسین‌بن روح به تصدیق مخالف و موافق از فهیم‌ترین و عاقل‌ترین مردم روزگار بوده، و در بغداد در میان مردم و پیش خلفا با عزّت و احترام تمام می‌زیسته و مخصوصاً در نزد مقتدر خلیفه و مادر او سیده منزلتی عظیم داشته، و چون مردی عاقل و مصلحت‌شناس بوده، در میان ایشان به تقیّه عمل می‌کرده است. شیخ‌طوسی دو حکایت از او در این باب نقل می‌کند.

شرح حال حسین‌بن روح را روات و مورخین شیعه در کتب خود به تفصیل ذکر کرده بودند، ولی از بدبختی هیچ‌یک از این تألیفات به زمان ما نرسیده است. از آن جمله ابوالعباس احمدبن علی‌بن نوح سیرافی از بزرگان مصنّفین شیعه و از شیوخ روایت نجاشی ـ صاحب رجال ـ (۳۷۲ـ۴۵۰) کتابی داشته است به نام **اخبار وکلاء اربعه** و او بیشتر اخبار این کتاب را از ابونصر هبة‌الله‌بن احمدبن محمد کاتب اخذ کرده است، و این ابونصر که از طرف پدر نوادهٔ ام‌کلثوم دختر ابوجعفر عمری و از طرف مادرِ نوبختی خود، به این خاندان منتسب بوده[1]، یکی از راویان مهم اخبار حسین‌بن روح است، و از او اخبار بسیار در باب نائب سوم امام غائب مروی است.

یکی دیگر از مورخین شیعی‌مذهب حلب به اسم منتخب‌الدین ابوزکریا یحیی‌بن ابی‌طی نجّار حلبی فقعانی (متوفی به سال ۶۳۰) در کتاب **تاریخ** خود، در ضمن شش ورقه شرح حال حسین‌بن روح را نوشته بوده، و شمس‌الدین ذهبی آن را در دست داشته و خلاصهٔ آن را در **تاریخ الاسلام** در ضمن وقایع سال ۳۲۶ آورده است.[2]

سپس مورخ فقید مرحوم عباس اقبال، تحت عنوان *حسین‌بن روح و شلمغانی* نوشته است:

---

۱. غیبت، شیخ‌طوسی. (او یکی از روایان مهم اخبار حسین‌بن روح است و از او اخبار بسیار در باب نائب سوم امام غائب مروی است.)

۲. ابن‌ابی‌طی مؤلف تاریخی است از شهر حلب به نام *عقود الجواهر*. ذکر او را ابوالفضل محمدبن شحنهٔ حلبی (۸۰۴ ـ ۸۹۰) در *تاریخ حلب* آورده، و او از خاندان بنی ابی‌طی است که مثل خانواده‌های بنی‌زهره و آل‌جراده از خاندانهای شیعی‌مذهب حلب بوده‌اند. (در این اطلاع، نگارنده مرهون راهنمائی حضرت آقای شیخ‌الاسلام زنجانی است.) و بعضی از افراد، این خانواده را صاحب کتاب *امل الآمل* و مؤلف *روضات‌الجنات* در کتب خود دانسته‌اند.

یکی از جمله کسانی‌که به مخالفت با حسین‌بن روح برخاست و از راه حسد به تأسیس مذهب جدیدی قیام کرد، ابوجعفر محمدبن علی بود از مردم قریهٔ شلمغان از قراء واسط که او را ابن‌العزاقر و پیروانش را نیز به همین مناسبت عزاقریه می‌خوانده‌اند...

تاریخ خروج شلمغانی از تبعیت حسین‌بن روح درست معلوم نیست. چراکه نمی‌دانیم که حسین‌بن روح در چه موقع در خفا می‌زیسته، و دورهٔ استتار او چه اندازه طول کشیده است، ولی از قراین چنین معلوم می‌شود که دورهٔ پنهان زیستن او مصادف بوده است با شروع ایام وزارت حامدبن العباس که از جمادی‌الاخری سال ۳۰۶ تا ربیع‌الآخر ۳۱۱ طول کشیده.

چنین تصور می‌رود که شلمغانی در همین مدت استتار حسین‌بن روح از موقعیت استفاده کرده و جماعتی از خواص و متنفّذین شیعه را به طرف خود خوانده است، و گویا ابتدا هم غرض او گرفتن مقام حسین‌بن روح و باب قلمدادن خود به جای او بوده و بعدها کار ادعای او بالاگرفته و دعوت نبوت و الوهیت نیز کرده است.

اول موقعی که سرّ شلمغانی و دعاوی او فاش شد ـ به شهادت ابن‌الاثیر ـ در همان اول وزارت حامدبن العباس بوده و کسی که پرده از روی این کار برداشته است، حسین‌بن روح‌نوبختی است.[1]

بعد از عزل حامدبن العباس و روی‌کار آمدن ابوالحسن علی‌بن محمدبن الفرات و وزارت سوم او (از ربیع‌الثانی ۳۱۱ تا ۸ ربیع‌الاول ۳۱۲) شلمغانی به مناسبت بستگی که پسر وزیر جدید یعنی مُحَسّن به او داشت، او را به خود نزدیک کرد، و چون در این تاریخ قرامطه بر کاروان حجاج زده و بسیاری از ایشان راکه از مردم بغداد بودند کشته بودند و اهل دارالخلافه بر او و پدرش قیام نموده و ایشان را به مشارکت با قرامطه متهم می‌ساختند، مُحَسّن برای جلوگیری از حملهٔ مخالفین و افشای اموالی که از مردم گرفته بود، شلمغانی را در دستگاه وزارت داخل کرد و او را به جای جمعی از عمال دیوانی گذاشت و به دستیاری او و کسان دیگر، جماعتی را به بهانهٔ مطالبهٔ بقایای به دست‌آورده مثل گوسفند، سر برید.[2]

---

۱. *ابن‌الاثیر*، وقایع سال ۳۲۲، و ذهبی F.119 B .

۲. *معجم‌الادباء*، یاقوت، ج ۱، ص ۲۹۶، و *تجارب‌الامم*، ج ۵، ص ۱۲۳.

بعد از قتل ابوالحسن‌بن الفرات و پسرش محسّن و روی کار آمدن ابوالقاسم خاقانی (وزارت او از ۸ ربیع‌الاول ۳۱۲ تا رمضان ۳۱۳) شلمغانی مخفی شد و از ترس به موصل گریخت، و در همین ایام (یعنی ذی‌الحجهٔ سال ۳۱۲) بوده که حسین‌بن روح از محبس، توقیعی در لعن او صادر کرده و ما عنقریب عین این توقیع را نقل خواهیم کرد.

شلمغانی در موصل چند سال پیش امیر ناصرالدوله حسن حمدانی ـ در زمان حیات پدرش ابوالهیجا عبدالله‌بن حمدان (قتل او در سال ۳۱۷) ـ ماند و در این ایام مدتی نیز در مَعْلثایا از آبادی‌های نزدیک جزیرهٔ ابن‌عمر پنهان بود، و در همین زمان بوده است که ابوالمفضل محمدبن عبدالله‌بن مطلب شیبانی از شیوخ ابوالعباس نجاشی ـ صاحب کتاب معروف رجال ـ تألیفات شلمغانی را پیش خود او خوانده و از شلمغانی اجازهٔ روایت آنها را گرفته است.[1]

بعد از چندی شلمغانی از موصل به بغداد آمد و در آنجا از ترس مخالفین، چندی مخفی گردید و در این دوره بود که عقاید او شیوع، و طرفدارانش افزایش یافت و جمعی از بزرگان و رجال معتبر بغداد به او گرویدند و کار فتنهٔ عزاقریه اوج گرفت، و از این طریق اسباب زحمت کلی جهت خلیفه و وزیر او و مردم دیگر دارالخلافه فراهم آمد.

مشاهیر کسانی‌که در این ایام به شلمغانی گرویدند عبارت بودند از حسین‌بن ابوالقاسم‌بن عبیدالله‌بن سلیمان‌بن وهب وزیر مقتدر خلیفه، و ابوجعفربن بسطام، و ابوعلی‌بن بسطام از کُتّاب و وجهای شیعهٔ بغداد، و ابواسحاق ابراهیم‌بن محمدبن ابی‌عون از ادبا و مؤلفین مشهور، و ابن‌الشبیب، و احمدبن محمدبن عبدوس و غیره.[2]

مرحوم عباس اقبال که سالها برای تصنیف کتاب *خاندان نوبختی* متحمل رنج تتبّع و تحقیق گشته و تقریباً همهٔ منابع را دیده است، تحت عنوان *دعاوی شلمغانی* می‌نویسد:

اصول عقاید و دعاوی شلمغانی درست معلوم نیست.[3] چراکه از او و پیروانش چیزی به ما

---

۱. رجال، نجاشی، ص ۳۷۸.

۲. *خاندان نوبختی*، ص ۲۲۲ تا ۲۲۴.

۳. قسمتی از آن محصوصاً مسئله ضدّ را در *مهدی موعود* به نقل از غیبت شیخ‌طوسی، در باب ۲۲ آورده‌ایم. قسمتی از

نرسیده، و آنچه را که مخالفین ایشان نقل کرده‌اند هم مختصر است و آلودهٔ به تهمت و غرض. امر مسلّم اینکه شلمغانی نیز مثل حسین‌بن منصور حلّاج از حلولیه بوده و بین بسیاری از عقاید او و حلّاج تفاوتی وجود نداشته و شلمغانی در این راه از مسلک حلّاج پیروی می‌کرده است. حسین‌بن روح صریحاً او را از متابعان قول حلاج می‌شمارد.[1] بعلاوه تناسخ غلوّ و عقیدهٔ به ضدّ و الوهیت خود و کیمیا نیز از ارکان عمدهٔ معتقدات او بوده است.

خلاصهٔ عقاید او را از چهار مأخذ عمده که در دست است می‌توان استخراج کرد. آن چهار مأخذ به قرار ذیل است:

۱ ـ نامه‌ای که الراضی‌بالله خلیفه بعد از قتل شلمغانی و اعوان او در ذی‌القعدهٔ **۳۲۲** به امیر ابوالحسن نصربن احمد سامانی در بخارا نوشته و یک جزء عمدهٔ آن نامه را یاقوت در مرو رونویس کرده و در جلد اول **معجم‌الادبا** در ضمن شرح حال ابراهیم‌بن محمدبن ابی‌عون گنجانده است.

۲ ـ توقیعی که به دست حسین‌بن روح‌نوبختی در ذی‌الحجهٔ **۳۱۲** در لعن شلمغانی صادر شده، و اخباری که شیخ‌طوسی (متوفی سال ۴۶۰) در کتاب **الغیبة**[2] از روات شیعه در خصوص عقاید شلمغانی نقل نموده.

۳ ـ مجملی از عقاید او مندرج در کتاب **الفرق بین الفِرَق** تألیف ابومنصور عبدالقاهر اشعری بغدادی (متوفی سال ۴۲۹.)

۴ ـ شرحی که ابن‌الاثیر (متوفی ٦۳۲) در وقایع سال **۳۲۲** در کتاب **تاریخ** خود آورده و غالب مضامین آن با محتویات نامهٔ راضی به امیر نصر یکی است.

غیر از این منابع در **رجال** نجاشی و **تجارب‌الامم** ابوعلی مسکویه و **ملل و نحل** ابن‌حزم ظاهری و **وفیات‌الاعیان** ابن‌خلکان و **الآثارالباقیه** ابوریحان بیرونی و **رساله** ابن‌القارح نیز پاره‌ای اطلاعات مختصر به دست می‌آید که ما به تمام آنها در این مختصر شرح حال اشاره خواهیم کرد.

⇨ آنها را در اینجا نقل کردیم، تفصیل بیشتر را در کتاب *خاندان نوبختی* ببینید.

۱. غیبت، طوسی، ص ۲۶۶؛ و *رسالهٔ* ابن‌القارح (در مجموعهٔ *رسائل البلغا*، ص ۲۰۰ و ۲۰۱.)

۲. تاریخ تألیف کتاب *الغیبة* شیخ‌طوسی سال ۴۴۷ است. (رجوع کنید به صفحه ۲۳۲ و ۲۳۳ از همان کتاب.)

به‌طور کلی اصول عقاید شلمغانی را به شرح ذیل می‌توانیم خلاصه کنیم:

۱ ـ خداوند در هر چیزی به اندازهٔ تحمل آن چیز حلول می‌کند، و شلمغانی کسی است که روح خداوند در او به تمامه حلول کرده، چون شلمغانی در این خصوص خود را به مسیح و حلّاج تشبه نموده است. او را روح‌القدس[۱]، مسیح[۲] و حلاج[۳] خوانده‌اند...

پیروان شلمغانی هر یک خود را خداوند کسانی‌که مادون او بودند می‌دانستند. به عبارهٔ اخری هر مادونی از این جهت نسبت به مافوق فاضل خود، مفضول محسوب می‌شد.

مثلاً یک نفر عزاقریه می‌گفت: من خداوند فلان، و فلان خداوند فلان، و فلان خداوند خداوند من است تا سلسله به شلمغانی منتهی می‌گردید، و شلمغانی دعوی داشت که او رب‌الارباب و خداوند خداوندان و افضل عزاقریه است، و پس از او دیگر خدائی وجود ندارد...

۲ ـ عزاقریه به ترک نماز و روزه و غسل معتقد بودند، و بر روش سنّت ازدواج نمی‌کردند و عموم زنان را بر خود مباح می‌دانستند... نزدیکی با زنان محارم و زنان دوستان و حرم پسران در صورتی‌که در دین شلمغانی آمده باشند اشکالی ندارد، و چون شلمغانی رب‌الارباب و فاضل‌ترین عزاقریه بوده، حرم عموم ایشان بر او حلال شمرده می‌شد، و پیروان او جهت کسب نور فضل در فرستادن زنان خویش پیش او بر یکدیگر سبقت می‌جسته‌اند...

شلمغانی احکام دین خود را در کتابی به نام الحاسّة السادسة[۴] تدوین کرد بوده و این کتاب دستور دینی اصحاب او به شمار می‌رفته، و موضوع آن گویا ردّ شرایع سابقه بوده است.[۵]

پیروان شلمغانی از آل‌ابی‌طالب و بنی‌عباس نفرت داشتند و هلاک ایشان را واجب می‌شمرده‌اند.

---

۱. *الفرق بین الفرق*، ص ۲۴۹. *الآثارالباقیه*، ص ۲۱۴.

۲. **معجم‌الادبا**، ج ۱، ص ۳۰۱. غیبت، طوسی، ص ۲۶۵.

۳. **معجم‌الادبا**، ج ۱، ص ۲۹۸. غیبت، طوسی، ص ۲۶۵. **تجارب‌الامم**، ج ۵، ص ۱۲۳.

۴. یعنی حسّ ششم (مؤلف).

۵. معلوم می‌شود شلمغانی ده قرن پیش از فرقه ضاله بابی و بهائی، دین جدید آورده است، و سران آنها دعوی بابیت و آزادی و حریت نسوان و آن احکام کذائی را از اینجا الهام گرفته‌اند! همان ده قرن و هزار سالی که بدان استناد جسته و می‌گویند «کان مقداره الف سنة مما تعدون». !! (مؤلف)

۳ـ از مهم‌ترین عقاید شلمغانی عقیده اوست به ضدّ، به این معنی که شلمغانی می‌گفته است که خداوند وجود ضدّ را خلق کرده است تا به وسیلهٔ آن پی به مخالفت آن برده شود و تا اضداد در برگزیدگان طعن نزنند فضلیت ایشان ظاهر نمی‌گردد. به همین جهت اضداد از اولیاءالله مقامشان برتر است، چراکه اضداد وسیلهٔ بروز فضل اولیائند، و در این صورت دلیل بر وجود حقیقت، بر نفی حقیقت برتری دارد...

شلمغانی در ابتدای دعوت ، جماعتی از بزرگان بغداد را محرمانه به طرف خود خواند و در بدو امر به نام حسین‌بن روح اخباری منتشر می‌کرد و خود را به امامیه به عنوان باب او معرفی می‌نمود...

بعد از آن‌که لعن شلمغانی به دست حسین‌بن روح صادر گردید ، امامیهٔ بغداد از او دوری جستند و همه حکایت لعن او را در مجالس و محافل نقل می‌کردند و شلمغانی برای اثبات حقانیت خود و معارضهٔ با حسین‌بن روح و متقاعد کردن امامیهٔ طرفدار او سعی می‌نمود، و کتاب الغیبة خود را در این ایام تألیف کرده و در آن به تعریض حسین‌بن روح پرداخته و مدعی هم‌قدمی با شیخ ابوالقاسم نوبختی در تهیهٔ اسباب وکالت و نیابت بوده است. ولی اکثریت امامیه به دعاوی او گوش فرانداندند و در لعن او کوشیدند...[1]

وفات حسین‌بن روح

ابوالقاسم حسین‌بن روح، پس از یک عمر پرافتخار و نیابت خاص و وکالت از جانب امام‌غائب علیه‌السلام که بیشتر آن در حال تقیّه گذشته بود، در بغداد به سرای باقی شتافت.

شیخ‌الطائفه از استادش حسین‌بن ابراهیم قزوینی (متوفای ۴۰۸) از ابوالعباس احمدبن علی‌بن نوح از ابونصر هبةالله‌بن محمد کاتب دخترزادهٔ امکلثوم دختر محمدبن عثمان، روایت می‌کند که گفت:

مرقد ابوالقاسم حسین‌بن روح ـ رضی‌الله عنه ـ در نوبختیه در دروازه‌ای که خانه علی‌بن احمد نوبختی در آنجا واقع است، و از آنجا به تلّ و دروازهٔ دیگر و پل شوک می‌روند،

---

۱. خاندان نوبختی، نقل به اختصار از ص ۲۲۴ تا ۲۳۸.

واقع است.

ابن‌نوح به نقل از ابونصر می‌گفت: ابوالقاسم حسین‌بن روح ـ رضی‌الله عنه ـ در ماه شعبان سال ۳۲۶ وفات یافت، و من اخبار زیادی از وی روایت نموده‌ام.[۱]

دانشمند فقید مرحوم عباس اقبال از منابع دیگری وفات حسین‌بن روح را نقل نموده که برای تکمیل این بخش می‌آوریم.

وفات شیخ ابوالقاسم حسین‌بن روح‌نوبختی در چهارشنبه ۱۸ شعبان ۳۲۶ در شب اتفاق افتاده[۲] و او را در نوبختیه در دربندی که خانه علی بن احمدبن علی نوبختی در آنجا بوده به خاک سپرده‌اند.[۳] این قبر هنوز در محل سابق نوبختیه در بغداد باقی است، و آن در خانه‌ای است در محله سوق‌العطارین در طرف راست و جانب شرقی این محله.[۴]

حدیثی جالب از حسین‌بن روح

در پایان بحث از این دانشمند پارسای پاک‌سرشت ـ حسین‌بن روح ـ لازم می‌دانیم حدیث جالب زیر را که گویای بسیاری از حقایق و پاسخ بسیاری از مسائل است ذکر کنیم.

شیخ‌صدوق در *کمال‌الدین* می‌نویسد:

حدیث کرد برای ما محمدبن ابراهیم‌بن اسحاق طالقانی ـ رضی‌الله عنه ـ و گفت: من در نزد شیخ ابوالقاسم حسین‌بن روح ـ قدس‌الله روحه ـ با جماعتی که در میان آنها علی‌بن عیسی قصری هم بود، نشسته بودیم که دیدم مردی برخاست و به حسین‌بن روح گفت: من می‌خواهم مطلبی را از شما سؤال کنم. حسین‌بن روح گفت: هر چه می‌خواهی بپرس!

---

۱ غیبت شیخ‌طوسی، ص ۲۳۸.

۲ کتاب *الاوراق*، صولی، F.127 .

۳ ر.ک: صفحه ۲۰۹ از همین کتاب (*خاندان نوبختی*).

۴ *احسن الودیعه*، ج ۲، ص ۲۳۲ به نقل از *خاندان نوبختی*، ص ۲۲۱.

مرد گفت: آیا امام حسین علیه‌السلام دوست خدا بود؟ حسین‌بن روح گفت: آری. مرد گفت: آیا قاتل او دشمن خدا بود؟ حسین‌بن روح گفت: آری. مرد گفت: در این صورت درست است که دشمن خدا بر دوست خدا مسلط گردد؟

حسین‌بن روح گفت: آنچه را می‌گویم به خاطر بسپار! بدان که خداوند ـ عزّوجل ـ مردم را با چشم ظاهر مخاطب قرار نمی‌دهد، و با زبان با آنها سخن نمی‌گوید. بلکه پیغمبرانی از جنس و صنف خود آنها که مانند ایشان بشر باشند به سوی آنها اعزام می‌دارد، و اگر پیغمبری از غیر صنف و صورت آنها به سوی ایشان اعزام دارد، از وی روی برتافته و سخنان او را نمی‌پذیرند.

با این‌وصف وقتی مردم دیدند پیغمبرانی آمده‌اند که از جنس خود آنها هستند و غذا می‌خورند و در بازارها راه می‌روند، گفتند: شما بشری مانند ما هستید، چیزی را از شما نمی‌پذیریم مگر اینکه چیزی را برای ما بیاورید که از آوردن مانند آن عاجز بمانیم، و از آن راه بدانیم که شما افراد خاصی غیر از ما هستید و کاری می‌کنید که ما توانائی آن را نداریم. خدا هم معجزات را که خلق از انجام آنها عاجز بودند، به آنها عطا کرد.

یکی از آنها معجزهٔ خود را با طوفان نشان داد که پس از بیم‌دادن قوم و رفع عذر ایشان پدید آمد، و بدان‌وسیله سرکشان را غرق کرد (حضرت نوح). دیگری (حضرت ابراهیم) در آتش افکنده شد و آتش بر او سرد و آرام بخش گردید، دیگری (حضرت صالح) از سنگ خارا شتر ماده‌ای پدید آورد که از پستانش شیر می‌چکید. دیگری (حضرت موسی) خدا دریا را برایش شکافت و از سنگ چشمه‌ها جوشانید، و عصای چوب خشک را برایش افعی گردانید تا همهٔ سحر ساحران را ببلعد. و دیگری به امر خداوند کور و پیس را شفا داد و مرده را زنده گردانید و به مردم می‌گفت چه می‌خورند و در خانه‌هاشان چه اندوخته‌اند (حضرت عیسی). دیگری، خداوند ماه را برایش شکافت و چهارپایان همچون شتر و گرگ و غیره با وی سخن می‌گفتند (پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله).

پیغمبران چنین معجزاتی را آوردند، خلق از کارهای آنها عاجز ماندند و نتوانستند مانند آن را بیاورند. خدا با لطف و حکمتش چنین تقدیر کرده بود که پیغمبرانش را با چنین قدرتی و معجزاتی گاهی به صورت غالب و زمانی به حالت مغلوب در آورد، به‌طوری که یک زمان پیروز شوند و زمانی دیگر مغلوب گردند.

اگر خداوند در تمام احوال آنها را غالب و پیروز می‌گردانید و مبتلا به مشکلی نمی‌کرد، و امتحان نمی‌نمود، مردم آنها را خدا می‌دانستند و مقام آنها در صبر بر بلاها و امتحانات و آزمایش‌ها معلوم نمی‌گردید.

به همین جهت خداوند آنها را در این خصوص مانند سایر افراد بشر قرار داده، تا در حال آزمایش و گرفتاری پایداری نشان بدهند، و در حال سلامتی و غلبه بر دشمنان، خدا را شکر گزارند، و در تمام احوال خود متواضع و فروتن باشند و گردن‌کش و ستمگر نباشند، تا بندگان بدانند که خدائی دارند که آفرینندهٔ آنهاست و تدبیر امور آنها به دست اوست. و از این راه او را پرستش کنند و از فرستادگانش پیروی نمایند، و بدین‌گونه حجت خدا بر کسی که از حدّ خود پا را فراتر نهاد و ادعای ربوبیت و خدائی کرد، یا عناد نشان داد و فرمان خدا را نادیده گرفت و معصیت کرد و آنچه را پیغمبران و فرستادگان خدا از جانب خدا آوردند، منکر شد ثابت گردد. ﴿لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حیّ عن بینة﴾[1] تا هر کس به هلاکت رسیده پس از اتمام حجت باشد، و هر کس به راه آمد نیز با دیدن دلیل و برهان و حجت خدا باشد.

سپس شیخ‌صدوق می‌نویسد:

محمدبن ابراهیم‌بن اسحاق ـ رضی‌الله عنه ـ گفت: آیا آنچه را وی دیروز می‌گفت از پیش خود می‌گفت؟

ناگاه دیدم حسین‌بن روح زبان به سخن گشود و به من گفت: ای محمدبن ابراهیم! اگر من از آسمان بیفتم و طعمهٔ مرغان هوا شوم، یا دستخوش بادهای سهمگین گردم؛ بهتر از این می‌دانم که در دین خدا چیزی را با رأی خود یا از پیش خود بگویم! بلکه همهٔ آنها را از ریشه می‌گویم، و از حجّت خدا ـ صلوات‌الله و سلامه علیه ـ شنیده‌ام.[2]

---

۱. سورهٔ انفال، آیهٔ ۴۲.

۲. *کمال‌الدین*، ص ۵۰۷.

ابوالحسن علی‌بن محمد سَمَری (۳۲۹ هـ.ق)

نائب چهارم و آخرین سفیر امام

این ثقهٔ جلیل‌القدر آخرین نائب خاص حضرت امام‌زمان عجل‌الله‌فرجه و چهارمین وکیل از وکلای اربعه و نمایندگان ویژهٔ آن‌حضرت است. به‌طوری که در شرح حال نائب سوم ـ ابوالقاسم حسین‌بن روح‌نوبختی ـ گفتیم جای تعجب است که شیخ‌الطائفه از وی در *رجال* حتی در باب کسانی‌که از ائمه علیهم‌السلام روایت نکرده‌اند؛ نام نبرده است، با اینکه آن باب مخصوص محدثین و راویانی است که در عصر غیبت صغری می‌زیسته‌اند و مستقیماً از ائمه روایت نکرده‌اند. جا داشته که از وی و حسین‌بن روح نام برده می‌شد. درحالیکه به کلّی غفلت شده است.

لیکن شیخ در کتاب غیبت که آن را در سال ۴۴۷ پیرامون اثبات وجود مقدس امام‌زمان عجل‌الله‌فرجه نوشته است؛ تحت عنوان *سفراء ممدوحین در زمان غیبت* همچون سه سفیر پیش ـ ابوعَمْرو عثمان‌بن سعید عَمْری، و فرزندش محمدبن عثمان عَمْری، و ابوالقاسم حسین‌بن روح‌نوبختی ـ از وی نیز نام برده و اخبار مربوط به او را آورده است.

او در غیبت می‌نویسد:

دربارهٔ ابوالحسن علی‌بن محمد سمری که بعد از شیخ ابوالقاسم حسین‌بن روح ـ رضی‌الله عنه ـ به سفارت منصوب شد، و پس از وی غیبت کبری فرا رسید. چون دوران آنها که *ابواب* امام‌زمان عجل‌الله‌فرجه بودند به سر آمد.

جماعتی از علماء (استادانش) از شیخ‌صدوق از محمدبن ابراهیم‌بن اسحاق از حسن‌بن علی‌بن زکریا در بغداد از ابوعبدالله محمدبن خلیلان روایت کرده‌اند که گفت: پدرم از

جدش عتّاب ـ از اولاد عتّاب‌بن اُسَید[1] ـ روایت کرد که : فرزند امام حسن‌عسکری علیه‌السلام یعنی مهدی ـ صلوات‌الله علیه ـ در روز جمعه متولد شد. نام مادرش ریحانه بود که او را نرجس و صیقل می‌نامیدند[2]. ولادت آن‌حضرت در روز هشتم ماه شعبان سال ۲۵۶ اتفاق افتاد.[3]

وکیل امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه نخست عثمان‌بن سعید بود و او بعد از خود به دستور حضرت فرزندش محمدبن عثمان را به جای خویش منصوب داشت، و او حسین‌بن روح، و او ابوالحسن علی‌بن محمد سمری را انتخاب کرد. چون وفات سمری فرا رسید از او خواستند کسی را به جانشینی خود برگزینند، ولی او گفت : خدا را امری است که خود، آن را به انجام می‌رساند.

بنابراین غیبت تامه همان است که بعد از درگذشت سمری به وقوع پیوست.[4]

و نیز شیخ در کتاب مزبور از شیخ مفید و غضائری، از ابوعبدالله صفوانی روایت کرده که :

شیخ ابوالقاسم (حسین‌بن روح) ـ رضی‌الله عنه ـ ابوالحسن علی‌بن محمد سمری را به جای خود منصوب داشت، و او هم قیام کرد به آنچه حسین‌بن روح انجام می‌داد. هنگامی‌که وفات او نیز فرا رسید، شیعیان نزد وی اجتماع کردند. من از وی پرسیدم : وکیل بعد از شما کیست و چه کسی باید جانشین شما باشد؟ ولی او در این باره سخنی اظهار نداشت و گفت : مأمور نیستم کسی را بعد از خود به عنوان نائب امام به مردم

---

۱. عُتّاب‌بن اُسَید همان است که پس از فتح مکه معظمه توسط پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در سال هشتم هجری به سن بیست و یک سالگی، به منصب فرمانداری مکه و امام جمعه و جماعت و قضاوت مکه منصوب شد که این خود بهترین نمونه از تجلی نسل جوان با استعداد در دولت محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. برای شناخت او نگاه کنید به کتاب *ماسیمای جوانان*.

۲. اختلاف اسامی مادر امام‌زمان بدین علت بوده که درست شناخته نشود. چون امام عسکری علیه‌السلام غیر از ایشان مانند اغلب مردم آن روزگار زنان دیگری هم داشته است. این احتمال نیز هست که بعضی از این اسامی به سایر بانوان موجود در خانه حضرت تعلّق داشته است. صیقل به معنی روشنی و درخشنده است و از آنجاکه حامل وجود امام دوازدهم بوده بدین نام خوانده شده است.

۳. مشهور میان علمای شیعه این است که امام‌زمان در روز نیمه شعبان سال ۲۵۵ در سامره متولد شده است.

۴. غیبت، شیخ‌طوسی، ص ۲۴۱.

معرفی کنم.[۱]

همچنین جماعتی از دانشمندان از شیخ‌صدوق روایت کرده‌اند که گفت: ابوالحسن صالح‌بن شعیب طالقانی ـ رحمت‌الله علیه ـ در ذی‌القعدهٔ سال ۳۲۹ برای من نقل کرد که:

احمد بن ابراهیم مخلّد گفت: من در بغداد به حضور مشایخ (شیعه) ـ رحمت‌الله علیهم ـ رسیدم. در آن محفل شیخ ابوالحسن علی‌بن محمد سمری ـ قدّس‌الله روحه ـ ابتداء به سخن نمود و گفت: خدا علی‌بن بابویه قمی (پدر شیخ‌صدوق) را رحمت کند. مشایخ حاضر در مجلس تاریخ آن را نوشتند تا آن‌که خبر رسید علی‌بن بابویه همان روز وفات یافته بود! خود سمری هم بعد از این خبر در نیمهٔ شعبان سال ۳۲۹ وفات یافت.[۲]

این حدیث با همین سند در *کمال‌الدین* شیخ‌صدوق آمده و علامهٔ مجلسی هم آن را در جلد ۱۳ *بحارالانوار* آورده و می‌گوید: صدوق نیز آن را در کمال‌الدین ذکر کرده است. درحالیکه در کمال‌الدین به سال ۳۲۸ است نه ۳۲۹. معلوم می‌شود مجلسی حدیث را از روی نسخهٔ غیبت شیخ‌طوسی نوشته و به *کمال‌الدین* استناد نموده، نه اینکه مستقیماً از آن گرفته باشد.

همچنین شیخ در غیبت از جماعتی از علما از شیخ‌صدوق روایت می‌کند که احمدبن حسن مکتّب گفت:

در همان سالی که شیخ ابوالحسن علی‌بن محمد سمری ـ قدس‌سره ـ وفات یافت، من در بغدادبودم. چند روز پیش از رحلتش به خدمت وی رسیدم. آن بزرگوار توقیعی که از ناحیهٔ مقدسه صادر شده بود به این عبارت برای مردم خواند:

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

ای علی‌بن محمد سمری! خداوند پاداش برادرانت را در مرگ تو بزرگ گرداند، زیرا تو تا

---

۱. همان، ص ۲۴۲.

۲. غیبت، ص ۲۴۲.

شش روز دیگر خواهی مرد. پس به کارهای خود رسیدگی کن، و به هیچ‌کس بـه عـنوان جانشین خود وصیت مکن که غیبت تامه (کبری) واقع شده است.
من آشکار نمی‌شوم مگر بعد از اجازهٔ پرورگار عالم، و آن هم بعد از گـذشت زمـانها و قساوت دلها و پر شدن زمین از ظلم و ستم خواهد بود. به‌زودی در میان شیعیان کسـانی پیدا می‌شوند که ادعا می‌کنند مرا دیده‌اند. ولی بدانند که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحهٔ آسمانی ادعا کند مرا دیده است، دروغگو، و افترا بسته است. ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.
راوی خبر احمدبن حسن مکتّب می‌گوید: از روی این توقیع نسخه‌ها نوشتیم و از نزد وی بیرون آمدیم. چون روز ششم شد، نزد وی بازگشتیم. دیدیم نزدیک است جان بدهد. به او گفتند: جانشین شما کیست؟ گفت: خدا را امری است که خود رساننده آن است. این را گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد، و این آخرین سخنی بود که از وی شنیده شد - رضی‌الله عنه.[1]

این روایت در *کمال‌الدین* شیخ‌صدوق هم نقل شده است.[2]
شیخ در غیبت از جماعتی از استادان خود از حسین‌بن علی‌بن بابویه قمی روایت می‌کند که گفت:

جماعتی از مردم (علمای) قم از جمله عمران صفّار و علویهٔ صفار و حسـین‌بن احمدبن ادریس - رحمة‌الله علیهم - نقل کردند که در همان سال که پدرم علی‌بن حسین‌بن موسی‌بن بابویه وفات یافت، به بغداد آمدند.
ابوالحسن علی‌بن محمد سمری - قدس‌سره - از هر کـدام کـه بـا پـدرم قـرابت داشـتند می‌پرسید: از علی‌بن بابویه چه خبر دارید؟ ما هم گفتیم: نامه رسیده که حالش خـوب است. تا آن روز که او وفات کرده بود، باز احوال او را از ما پرسید، و ما نیز همان جواب را

۱ غیبت شیخ‌طوسی، ص ۲۴۲.
۲ *کمال‌الدین*، شیخ‌صدوق، ص ۵۱۶.

دادیم. ولی او گفت: خداوند در رحلت علی‌بن حسین به شما اجر دهد، زیرا او در همین لحظه وفات یافت.
ما هم تاریخ آن لحظه و روز و ماه را یادداشت کردیم. چون هفده یا هیجده روز گذشت، خبر رسید که علی‌بن بابویه در همان ساعتی که شیخ ابوالحسن سمری فرموده بود، وفات یافته است؟

و نیز شیخ‌طوسی می‌گوید:

حسین‌بن ابراهیم از ابوالعباس‌بن نوح، از ابونصر هبة‌الله‌بن محمد کاتب روایت کرد که گفت: مقبرهٔ ابوالحسن سمری ـ رضی‌الله عنه ـ در جادهٔ معروف به شارع خلنجی جنب باب المحول نزدیک به نهر آبی عتاب است. و گفت که آن بزرگوار در سال ۳۲۹ وفات یافت.[۱]

با توجه به روایات و اخباری که از *کمال‌الدین* شیخ‌صدوق و غیبت شیخ‌طوسی یعنی دو منبع معتبر و قدیمی دربارهٔ ابوالحسن علی‌بن محمد سمری نقل کردیم؛ لازم می‌دانیم توضیحاتی بیان نمائیم.

۱ ـ لقب نائب چهارم امام‌زمان؈ گاهی به عنوان سمری و زمانی *سیمری* و در بعضی جاها صیمری نقل شده، ولی از آنجا که در غیبت شیخ و *کمال‌الدین* صدوق و *خرایج* قطب راوندی و دیگر منابع قدیمی، همه جا سمری آمده، ما نیز بی گفتگو همان را ملاک قرار می‌دهیم. البته اگر صیمری بود چون صیمره نام نقاط مختلفی از جمله ـ به قول یاقوت ـ حموی در نزدیک بصره است؛ ممکن بود بگوئیم اهل آنجا بوده، ولی در منابع یادشده سمری ضبط شده که خود بهترین دلیل است.

۲ ـ دیدیم که شیخ در غیبت وفات ابوالحسن سمری را ـ ضمن حدیثی ـ سال ۳۲۹ دانسته

---

۱ غیبت، ص ۲۴۳.

که در همان سال نیز علی‌بن بابویه چشم از جهان فرو بسته بود. علامهٔ مجلسی آن حدیث را در جلد ۱۳ *بحارالانوار* نقل می‌کند و می‌گوید در کمال‌الدین نیز با همین سند ذکر شده است. در صورتی‌که در کمال‌الدین سال ۳۲۸ آمده است. اگر تنها همین دو مأخذ بود می‌توانستیم بگوئیم چون کمال‌الدین بر غیبت شیخ مقدم بوده، و شیخ آن حدیث را از آن گرفته است؛ وفات علی‌بن بابویه و ابوالحسن سمری در سال ۳۲۸ واقع شده است، ولی دیدیم که شیخ از استاش حسین‌بن ابراهیم قزوینی از ابوالعباس‌بن نوح از هبة‌الله‌بن محمد، سال ۳۲۹ را روایت کرده است. توضیح و تحقیق بیشتر در این مورد را در بخش وفات علی‌بن بابویه آورده‌ایم.[1]

۳ـ شیخ‌صدوق در *کمال‌الدین* توقیع حضرت امام‌زمان ﷺ در اعلام وفات ابوالحسن سمری را از استادش ابومحمد حسن‌بن احمد مُکتّب روایت می‌کند، و شیخ همان را با واسطه از صدوق از ابومحمد احمدبن حسن مکتّب نقل کرده است. از آنجا که کنیهٔ ابومحمد معمولاً تعلق به حسن دارد؛ باید نقل صدوق مقدم باشد. ضمناً شیخ‌صدوق به نقل از پاورقی مجمع‌الرجال[2] در مشیخه فقیه یکی از استادان خود را حسین‌بن ابراهیم‌بن احمد بن هشام مکتّب دانسته است. آیا این هموست یا دیگری؛ باید تحقیق شود.

۴ـ دیدیم که در توقیع امام‌زمان ﷺ خطاب به سمری آمده بود:

> هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحهٔ آسمانی ادعاکند که مرا دیده است، دروغگو و افتراء بسته است.

علامهٔ مجلسی در آغاز باب بیست و هشتم جلد ۱۳ *بحارالانوار* که پیرامون کسانی است که در غیبت کبری امام‌زمان ﷺ را دیده‌اند؛ توقیع مزبور را از *احتجاج* طبرسی نقل می‌کند و می‌گوید: در کمال‌الدین هم به سند دیگر ذکر شده است. سپس می‌نویسد:

---

۱. یعنی در *مفاخر اسلام*، ج ۲.

۲. *مجمع‌الرجال*، ج ۲، ص ۹۸ و ج ۷، ۱۹۰.

اینکه امام‌زمان عليه‌السلام فرموده است: کسانی پیدا می‌شوند و ادعا می‌کنند مرا دیده‌اند، شاید مقصود کسانی باشند که ادعا می‌کنند حضرت را دیده‌اند و از جانب وی نیابت دارند، و بخواهند مانند سفیر به دروغ اخبار به نام حضرت به شیعیان برسانند. در اینصورت با اخباری که سابقاً گذشت که افراد زیادی حضرت را دیده‌اند، منافات نداشته باشد. عنقریب هم در باب کسانی‌که آن‌حضرت را در زمانهای متأخر دیده‌اند، خواهد آمد. والله اعلم![1]

۵ـ به‌طوری که در شرح حال محمدبن عثمان و حسین‌بن روح‌نوبختی گفتیم، بیشتر اخبار مربوط به وکلای امام‌زمان عليه‌السلام و نواب چهارگانهٔ حضرت در کتاب *اخبار وکلای اربعه* اثر ابوالعباس احمدبن علی‌بن نوح سیرافی استاد نجاشی آمده که در آن از ابونصر هبةالله‌بن محمد دخترزادهٔ ام‌کلثوم دختر محمدبن عثمان احادیث زیادی نقل شده است.

کتاب دیگری هم به همین نام یعنی *اخبارالوکلاء الاربعه* تألیف احمدبن محمدبن عبیدالله جوهری (متوفای ۴۰۱) بوده است که شاید شیخ‌طوسی از آن هم اخذ کرده باشد.[2]

سخن قطب‌الدین راوندی پیرامون نوّاب امام‌زمان عليه‌السلام

قطب‌الدین راوندی (متوفای ۵۷۲)[3] به نقل از علامهٔ مجلسی در کتاب *خرایج* می‌نویسد:

ابواب و سفرائی که در غیبت صغری بوده‌اند و از طرف امام علی‌النقی و امام حسن‌عسکری و امام‌زمان عليه‌السلام از آنها ستایش زیادی شده است، نخست شیخ موثق

---

۱. ر. ک: *مهدی موعود* ترجمه جلد ۱۳ بحارالأنوار علامهٔ مجلسی به قلم نویسندهٔ این سطور، پاورقی در ص ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۴۳.

۲. اهل تحقیق برای پی‌بردن به ارزش روایات این دو کتاب؛ شرح حال ابوالعباس احمدبن علی‌بن نوح، و احمدبن محمد جوهری و ابونصر هبةالله‌بن محمد را در *رجال* نجاشی به دقت ببینند! و مخصوصاً گفتار نجاشی دربارهٔ دو شخص اخیر و ابوالمفضل شیبانی راکه قسمتی از اخبار مربوط به امام‌زمان از وی نقل شده، با امعان نظر بنگرید!

۳. شرح حال مفصل او در ج ۳ *مفاخر اسلام* آمده است.

ابوعَمْر و عثمان‌بن سعید عمری است که قبلاً امام علی‌النقی ﷺ او را به این سمت منصوب داشت. سپس فرزندش امام حسن‌عسکری ﷺ او را ابقاء نمود. آن مرد بزرگ همهٔ کارهای آن دو امام ﷺ را در زمان حیات آنها به عهده گرفت و بعد از آن دو بزرگوار، به انجام کارهای امام‌زمان ﷺ پرداخت و توقیعات و پاسخ مسائل شیعیان هم به دست او صادر می‌گشت.

چون عثمان‌بن سعید به جوار رحمت حق شتافت؛ فرزندش محمدبن عثمان به جای وی نشست و رسیدگی به همهٔ کارهای او را به عهده گرفت. هنگامی‌که او هم وفات یافت؛ ابوالقاسم حسین‌بن روح‌نوبختی جانشین وی گردید، و بعد از درگذشت او، ابوالحسن علی‌بن محمد سمری به جای وی نشست.

هیچ‌یک از اینان بدین منصب بزرگ نرسیدند مگر اینکه قبلاً از طرف حضرت صاحب‌الامر ﷺ فرمان انتصاب آنها صادر می‌گشت، و شخص قبل از او، جانشین خود را تعیین می‌نمود. شیعیان هم تا معجزهٔ صاحب‌الامر که دلیل بر راستگوئی و صحت نیابت آنها بود؛ از آنها آشکار نمی‌گردید، دعوی آنها را نمی‌پذیرفتند.

چون هنگام رحلت ابوالحسن سمری فرا رسید به وی گفتند: چه کسی را جانشین خود قرار می‌دهید؟ و او در جواب توقیعی درآورد که نوشته بود... (مقصود توقیع سابق الذکر است.)[1]

سخن امین‌الدین طبرسی

امین‌الدین طبرسی[2] (متوفای ۵۴۸) در کتاب *اعلام‌الوری* که آن را در تاریخ چهارده معصوم تألیف کرده است، در فصل اول باب سوم در شرح حال امام‌زمان ﷺ می‌نویسد:

از جمله اموری که دلیل بر صحت وجود امام‌زمان ﷺ است؛ اینکه پیغمبر ﷺ دربارهٔ وی و غیبتش و کیفیت آن با صراحت سخن گفته، و بدون کم و کاست هم واقع شده

---

۱. مهدی موعود، ص ۶۸۹.

۲. شرح حال مفصل او را در جلد ۳ *مفاخر اسلام* ببینید.

است. بر حسب عادت نمی‌توان باور کرد که وقتی جماعت بسیاری به دروغ از موضوعی خبر دهند، همان طور که آنها گفته و وصف نموده‌اند، مصداق پیدا کند.

بنابراین هنگامی‌که اخبار غیبت امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه پیش از ولادتش بلکه قبل از زمان پدر و جدّش رسیده و در دسترس مسلمانان قرار گرفته باشد، به‌طوری که فرقهٔ کیسانیه و ناووسیه و واقفیه[1] آنها را دستاویز اصلاح عقاید خود قرار دهند، و محدثین شیعه اصول مؤلّفهٔ آنها را در عصر حضرت امام محمدباقر و امام جعفرصادق علیهماالسلام ثبت نموده و آن را از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یکایک ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام نقل کرده باشند، اعتقاد به امامت حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه به دلیل این صفت و غیبت مزبور که در دلائل و اعلام امامت آن سرور ذکر شده صحیح می‌باشد، و هیچ‌کس را نمی‌رسد که آن را انکار کند.

یکی از محدثین موثق شیعه، حسن‌بن محبوب زرّاد است که کتاب مشیخه او در میان اصول شیعه، مشهورتر از کتاب *مُزَنی*[2] و امثال آن است، و آن را بیش از یکصد سال پیش از زمان غیبت امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه تصنیف کرده است.

حسن‌بن محبوب قسمتی از اخبار غیبت حضرت را در آن کتاب ذکر کرده و بدون تفاوت همان طور که خبر داده نیز واقع شده است.

از جمله روایاتی که وی نقل کرده حدیثی است که از ابراهیم خارقی از ابوبصیر از حضرت صادق علیه‌السلام روایت نموده که به حضرت صادق عرض کردم امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید: آل‌محمد را دو غیبت است. یکی طولانی و دیگری کوتاه.

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: ای ابوبصیر! یکی از دیگری طولانی‌تر می‌باشد. چون غیبت طولانی آغاز گردد دیگر کسی او را نمی‌بیند.

سپس طبرسی می‌گوید: نگاه کن که چگونه این دو غیبت بر حسب آنچه اخبار سابقه متضمن آن بود و از پدران و نیاکان امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه رسیده، مطابق درآمده است.

غیبت کوتاه حضرت همان بود که سفرای امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه و ابواب آن بزرگوار در آن

---

۱. این فرقه‌ها را در مقدمهٔ کتاب شناسانده‌ایم.

۲. اسماعیل‌بن یحیی‌بن عمربن اسحاق مزنی شافعی متوفیٰ در مصر به سال ۲۶۴ مؤلف کتاب *المختصر* در فروع مذهب شافعی. ابن‌ندیم می‌نویسد: مزنی از «مزینه» است که قبیله‌ای در یمن بوده است. مزنی فقه را از شافعی اخذ کرد و در میان شاگردان شافعی کسی از او فقیه‌تر نبود.

وجود داشتند و میان شیعیان معروف بودند، و شیعه امامیه که معتقد به امامت امام حسن‌عسکری علیه‌السلام بودند، دربارهٔ آنها اختلاف نظر نداشتند.
سپس طبرسی وکلای اربعه و نوّاب خاص، عثمان‌بن سعید، محمدبن عثمان، حسین‌بن روح‌نوبختی و ابوالحسن سمری را به همان‌گونه که شرح حال آنها را نوشتیم (به اجمال) می‌شناساند و این عده را نیز که جزو وکلا و سفرای حضرت بوده‌اند را نام می‌برد: ابوهاشم داودبن قاسم جعفری، محمدبن علی‌بن بلال، احمدبن اسحاق قمی، ابومحمد وجنائی، ابراهیم‌بن مهزیار و پسرش محمدبن ابراهیم‌بن مهزیار اهوازی.[1]

نمایندگان سفرا

شیخ‌طوسی در غیبت می‌نویسد:

در زمان سفرای بزرگوار امام‌زمان عجل‌الله‌فرجه عده‌ای از افراد موثّق بودند که از طرف سفراء توقیعاتی برای آنها می‌رسید. از جملهٔ اینان ابوالحسین محمدبن جعفر اسدی بود.[2]

سپس شیخ در همین مورد از گروهی نام می‌برد که نمایندگان سفرای چهارگانهٔ امام‌زمان عجل‌الله‌فرجه بودند، و راجع به ارتباط هر کدام و نحوهٔ صدور توقیع و رفع تکلیف خود یا مراجعه کنندگان به آنها ـ با استناد به اخبار ـ شرح می‌دهد.

اسامی کامل آنها بدین قرار است: صالح‌بن ابی‌صالح، حاجزبن یزید وشّاء، ابوجعفر محمدبن علی‌بن نوبخت، محمدبن شاذان نیشابوری، احمدبن اسحاق قمی، عبدالله‌بن جعفر حمیری، ابومحمد وجنائی، ابراهیم‌بن مهزیار اهوازی، محمدبن ابراهیم مهزیار (پسر او)، محمدبن هارون همدانی، جعفربن محمدبن عمر، علی‌بن احمدبن طنن، محمدبن احمد قمی، احمدبن ابی‌روح، محمدبن یوسف شاشی[3]، محمدبن صالح و فرزند او علی‌بن محمدبن صالح،

---

۱. *اعلام الوری*، چاپ سوم، ص ۴۴۳.

۲. غیبت، شیخ‌طوسی، ص ۲۵۷.

۳. شاش از بلاد ماوراء النهر بوده، روستائی از توابع ری (مراصد).

حسن‌بن عیسی عریضی، احمدبن محمد دینوری، قاسم‌بن عـلا، حسـن‌بن نـضر، حسـن‌بن حسن حسینی، محمدبن احمد، بدر غلام احمدبن حسن، محمدبن زیاد صیمری، ابوالقاسم‌بن ابی‌حابس، جعفربن متیل، ابوسهل نوبختی.[۱]

این عده و گروهی دیگر که از آنها به عنوان وکلای حضرت نام می‌بریم، بعضی در یک شهر و گروهی در نقاط مختلف، با واسطه سمت وکالت حضرت را داشته‌اند. بعضی از اینان امام‌زمان ؑ را هم دیده و به شرف ملاقات حضرت نائل گشته‌اند که اسامی آنها در حدیث معروف محمدبن ابی‌عبدالله کوفی آمده است.

حدیث محمدبن ابی‌عبدالله کوفی در خصوص کسانی‌که امام‌زمان ؑ را دیده‌اند

پیشوای محدثین شیعه محمدبن علی‌بن بابویه قمی معروف به شیخ‌صدوق (متوفای سال ۳۸۱)[۲] از استادش محمدبن محمد خزاعی از ابوعلی اسدی از پدرش از محمدبن ابی‌عبدالله کوفی روایت نموده که وی از کسانی که واقف به معجزات صاحب‌الزمان ؑ شده و آن‌حضرت را دیده‌اند، بدین شرح نام برده است:

از وکلای حضرت که اهل بغداد بوده‌اند ؛ عثمان‌بن سعید عـمری و پسـرش (مـحمدبن عثمان)، حاجز، بلالی، و عطار.

از کوفه ؛ عاصمی.

از اهواز ؛ محمدبن ابراهیم مهزیار.

از اهل قم ؛ احمدبن اسحاق.

از مردم همدان ؛ محمدبن صالح.

از اهل ری ؛ بسّامی و اسدی (یعنی خود ابوعلی اسدی ـ راوی این خبر).

از مردم آذربایجان ؛ قاسم‌بن علا.

---

۱ مهدی موعود، باب ۲۰، ۲۱، ۲۲ و ۲۳.

۲ شرح حال شیخ‌صدوق به تفصیل در جلد سوم *مفاخر اسلام* آمده است.

از مردم نیشابور ؛ محمدبن شاذان.

و غیر از وکلاء، از مردم بغداد ؛ ابوالقاسم‌بن ابی‌حابس[۱]، ابوعبدالله کندی، ابوعبدالله جنیدی، هارون قزّاز[۲]، نیلی، ابوالقاسم‌بن دبیس[۳]، ابوعبدالله‌بن فروخ، مسرور طبّاخ خادم امام‌محمدتقی ﷺ، احمد و محمدبن حسن، اسحاق کاتب از بنی‌نوبخت صاحب نواء[۴]، صاحب صرّهٔ مختومه (کیسه سر به مهر که برای حضرت آورده بودند.)

از همدان ؛ محمدبن کشمرد، جعفربن حمدان، و محمدبن هارون‌بن عمران.

از اهل دینور ؛ حسن‌بن هارون، احمدبن اُخَیّه (یا اخوه) و ابوالحسن.

از اصفهان ؛ ابن‌باذشاله (یا ابن‌پادشاکه).

از صمیره ؛ زیدان.[۵]

از قم ؛ حسن‌بن نضر، محمدبن محمد، علی‌بن محمدبن اسحاق و پدرش (محمدبن اسحاق) و حسن‌بن یعقوب.

از اهل ری ؛ قاسم‌بن موسی و پسرش، ابومحمد هارون، صاحب الحصاة (سنگریزه)، علی‌بن محمد، محمدبن محمد کلینی و ابوجعفر رفاء.

از قزوین ؛ مرداس، علی‌بن محمد.

از شهر زور ؛ ابن‌خال.

از فارس ؛ مجروح.[۶]

از مرو ؛ کسی که هزار دینار همراه داشت، و کسی که مالی با خود داشت، و صاحب رُقعه سفید، و ابوثابت.

از نیشابور ؛ محمدبن شعیب‌بن صالح.

از یمن ؛ فضل‌بن یزید و حسن‌بن فضل پسرش، جعفری ابن‌عجمی، شمشاطی.

از مصر ؛ کسی که دو فرزند داشت، کسی که در مکه مالی داشت، و ابورجاء.

---

۱. این مرد را ابی‌حلیس و ابی‌عابس هم گفته‌اند.

۲. قزاز یعنی ابریشم فروش، چون قزبه به معنی ابریشم و کرم ابریشم است.

۳. دمیس، رمیس و دبیش هم گفته‌اند.

۴. در بعضی روایات صاحب قراء و صاحب نواء هم خوانده شده است.

۵. صَیْمُره... از جمله نزدیک بصره بوده است.

۶. محروج

از نصیبین ؛ ابومحمد وجناء.

از اهواز ؛ حصینی.[1]

شایان توجه است که این عده یا وکلای حضرت با واسطه و بی‌واسطه بوده‌اند، یا کسانی بوده‌اند که امام را دیده و به معجزات حضرت واقف شده‌اند، و گروهی دیگر ـ حدود بیست نفر ـ که در اخبار و احادیث نام برده شده‌اند که امام‌زمان علیه‌السلام را از آغاز ولادت تا پایان وفات پدرش امام حسن‌عسکری علیه‌السلام ـ در سال ۲۶۰ ـ دیده‌اند.

نحوهٔ ارتباط وکلا با امام‌زمان علیه‌السلام

برای اینکه بدانیم نحوهٔ ارتباط وکلا با امام‌زمان علیه‌السلام چگونه بوده؛ به این حدیث که علامهٔ مجلسی آن را از *کافی* ثقةالاسلام کلینی نقل کرده، می‌پردازیم. چرا که رابطه وکلا با امام‌زمان علیه‌السلام دوران خفقان و شرایط حساسی را که در طول ۷۴ سال غیبت (صغری) طی کرده و در آن به سر می‌برده‌اند را، چنانکه باید نمایان می‌سازد:

کلینی از حسن‌بن علوی روایت کرده که:

روزی یکی از ندیمان روز حسنی با مرد دیگری نزد وی بودند. آن مرد به ندیم روز حسنی می‌گفت : او همان است که از اطراف اموال برایش می‌آورند (از امام‌زمان علیه‌السلام سخن می‌رفته) و وکلائی دارد. سپس همهٔ وکلای حضرت را که در نواحی مختلف به سر می‌بردند نام برده است.

چون خبر آن به عبیدالله‌بن سلیمان وزیر[2] رسید ؛ اقدام به گرفتن آنها نمود. سپس خلیفه (معتضد عباسی) گفت : جستجو کنید ببینید این مرد (امام‌زمان کجاست)، زیرا این کار دشواری است. (دستگیری همه وکلای امام‌زمان علیه‌السلام).

---

۱. حضیبی و حصینی هم گفته‌اند. *کمال‌الدین*، شیخ‌صدوق، ص ۴۴۲. *مهدی موعود*، ص ۷۶۰. رجوع کنید به کتاب دیگر ما *موعودی که جهان در انتظار اوست* !

۲. عبیدالله‌بن سلیمان وزیر معتضد خلیفه عباسی بوده که در سال ۲۷۹ به خلافت رسید.

عبیدالله بن سلیمان گفت : وکلایش را می‌گیریم. خلیفه گفت : نه، این کار را نمی‌کنیم. ولی اموالی به افراد معینی بدهید که به نزد آنها ببرند، هر کدام مال را به عنوان وکالت از آنها گرفت او را جلب می‌کنیم.

در همان اوقات توقیعی از ناحیهٔ مقدسهٔ امام‌زمان صادر شد که هیچ‌کس از وکلا، چیزی از مردم نپذیرند، و از آن خودداری کنند و خود را بی اطلاع نشان دهند. سپس وزیر، مالی به وسیلهٔ مردی ناشناس نزد محمدبن احمد که از وکلای حضرت بود فرستاد و در خلوت به او گفت : من مالی با خود آورده‌ام که تو آن را به امام برسانی.

محمد گفت : غلط کرد ! من از این مطلب چیزی نمی‌شناسم.[1] جاسوس مرتب او را بر سر لطف می‌آورد، ولی محمدبن احمد تجاهل می‌کرد. به همین ترتیب هر چه جاسوسان نزد وکلای حضرت فرستادند ؛ وکلا از پذیرفتن آنها و اموالشان خودداری کردند، زیرا قبلاً (از ناحیه امام‌زمان) مطلب به اطلاع آنها رسیده بود![2]

مدت غیبت صغری

در اینجا لازم می‌دانیم توضیح دهیم مدت غیبت صغری چقدر بوده است. چون در کتابها به اختلاف سخن گفته شده است.

اگر وفات ابوالحسن سمری را سال ۳۲۹ فرض کنیم و غیبت امام‌زمان عجّل‌الله‌فرجه را از سال ولادتش که ـ بنابر مشهور ـ در سال ۲۵۵ واقع شده حساب نمائیم؛ مدت غیبت صغری ۷۴ سال خواهد بود. و چنانچه سال وفات سمری را ۳۲۹ بگیریم و غیبت امام‌زمان را از سال ۲۶۰ که پدر عالیقدرش به شهادت رسید به حساب آوریم؛ مدت غیبت ۶۹ سال خواهد شد. و در صورتی‌که ولادت حضرت را مطابق برخی از روایات سال ۲۵۶ بدانیم و سال وفات سمری را ۳۲۹ محسوب داریم؛ مدت غیبت ۷۵ سال خواهد بود. لیکن مشهور و صحیح همان قول اول است که ۷۴ سال می‌باشد.

---

۱. این همان تقیه است که از آیهٔ شریفه «الا ان تتقوا منهم تقاة» و گفتهٔ امام صادق علیه‌السلام که فرمود: «التقیة دینی و دین آبائی» گرفته شده است. و اینکه فرمود: «لادین لمن لا تقیة له» از مصادیق آن همین مورد است.

۲. مهدی موعود، ص ۶۲۰.

چنانکه گذشت در این مدت چهار تن به اسامی ابوعمرو عثمان‌بن سعید عَمْری تا حدود سال ۲۶۳، یعنی سه سال پس از شهادت حضرت امام حسن‌عسکری ﷺ نائب خاص و سرآمد وکلای حضرت بوده، و پس از وی فرزندش محمدبن عثمان ـ بالاستقلال ـ نیابت یافت که مدت پنجاه سال به‌طول انجامید و در ۳۰۴ یا ۳۰۵ رحلت نمود. پس از او ابوالقاسم حسین‌بن روح‌نوبختی تا سال ۳۲۶ به مدت ۲۱ یا ۲۲ سال مقام نیابت عظمی امام‌زمان؏ را داشت، و از آن تاریخ تا سال ۳۲۹، یعنی چهار سال ابوالحسن سمری وکالت داشت و پس از وی غیبت کبری و طولانی امام‌زمان ـ ارواحنا فداه ـ آغاز شد.

مدعیان دروغین نیابت

باید یادآور شویم که از همان زمان که امام‌زمان؏ به‌وسیلهٔ اخبار و احادیث فراوانی که از پیامبراکرم ﷺ و ائمهٔ طاهرین ﷺ رسیده بود، به عنوان امام دوازدهم حجة‌بن الحسن‌العسکری ﷺ که نامش هم‌نام پیغمبر ﷺ و کنیه‌اش ابوالقاسم همچون کنیهٔ جدّش رسول‌اکرم، و تنها فرزند امام ابومحمد حسن‌عسکری ﷺ معرفی گردید؛ راه برای فرصت‌طلبان و کسانی‌که زمینه را برای منتسب نمودن خود به امام‌زمان و نمایندگی و وکالت آن‌حضرت مساعد می‌دیدند، باز بود.

و چنانکه در شرح حال محمدبن عثمان عَمْری و ابوسهل نوبختی، و حسین‌بن روح‌نوبختی، و ابوالحسن سمری گفتیم؛ در زمان اینان گروهی به دروغ دعوی بابیت و نمایندگی امام‌زمان؏ نمودند، و هر کدام هم رسوا، و از سوی شیعیان مطرود شدند.

در اینجا به ذکر برخی دیگر از این منحرفین که شیخ‌طوسی از آنها در کتاب غیبت نام برده است می‌پردازیم:

۱ ـ ابوبکر بغدادی: این مرد نوهٔ عثمان‌بن سعید عَمْری و برادرزادهٔ محمدبن عثمان ـ نائب اول و دوم امام‌زمان؏ ـ بوده است. چون محمدبن عثمان در وصیت خود نام او را که عامل نفوذی مخالفان بوده، از باب تقیه بر نام خود مقدم داشته بود؛ به همین جهت سوءاستفاده

کرد و با اینکه او در زمان حیات عمویش محمدبن عثمان نیز منحرف بود، پس از وی ادعای بابیّت و سفارت نمود و باعث گمراهی جمعی شد.

شیخ‌طوسی در غیبت می‌نویسد:

ابن‌عیاش گفته است: روزی در جائی با ابودلف مجنون جمع شدیم و دربارهٔ (ابوبکر بغدادی) گفتگو کردیم. ابودلف گفت می‌دانی از کجا آقای ما شیخ ابوبکر بغدادی بر حسین‌بن روح برتری دارد؟ گفتم: نه. گفت: از آنجاکه ابوجعفر محمدبن عثمان در وصیتش نام او را بر نام خود مقدم داشت.

من گفتم بنابراین باید منصور خلیفهٔ عباسی از امام موسی‌الکاظم ﷺ افضل باشد؟!

گفت: چطور؟ گفتم: برای اینکه امام جعفرصادق ﷺ در وصیت خود نام منصور را پیش از نام امام موسی‌کاظم ﷺ برده است. (از روی تقیّه و به خاطر مصالحی.)

ابودلف گفت: نسبت به آقای ما تعصب و دشمنی می‌ورزی؟ گفتم: نه تنها من، بلکه جز تو همهٔ مردم دشمن ابوبکر بغدادی هستند. نزدیک بود که بر سر این موضوع گریبان یکدیگر راگرفته و دعواکنیم.[1]

همچنین شیخ از ابومحمد هارون موسی تلعکبری از ابوالقاسم حسین‌بن عبدالرحیم ابراروری روایت نموده که گفت:

پدرم عبدالرحیم مرا نزد ابوجعفر محمدبن عثمان عَمری ـ رضی‌الله عنه ـ برای کاری که مربوط به من و خودش بود فرستاد. وقتی من به خدمتش رسیدم، دیدم جمعی از شیعیان هم حضور دارند و دربارهٔ بعضی از روایات و گفتار ائمه ﷺ مذاکره می‌کنند. تا اینکه ابوبکر محمدبن احمدبن عثمان معروف به ابوبکر بغدادی ـ برادرزادهٔ محمدبن عثمان ـ وارد شد. تا محمدبن عثمان او را دید به حضار گفت: چیزی نگوئید که این شخص که می‌آید از جمع شما نیست!

---

۱. غیبت، شیخ، ص ۲۵۵.

نقل شده که ابوبکر بغدادی در بصره وکیل یزیدی بود. مدتی در آن سمت ماند و اموال بسیاری به چنگ آورد. آنگاه شکایت او را نزد یزیدی بردند. یزیدی هم او را دستگیر ساخت و اموالش را مصادره کرد و ضرباتی چند بر سرش کوفت که چشمش آب آورد و به حالت کوری درگذشت.[1]

۲ـ ابودلف مجنون: ابودلف‌نامی که به واسطهٔ جنونی که پیدا کرد به ابودلف مجنون معروف شده بود نیز از منحرفین و مدعیان باطل بود.

شیخ‌طوسی می‌نویسد:

شیخ مفید محمدبن نعمان از ابوالحسن علی‌بن بلال مهلبی به ما خبر داد که: شنیدم ابوالقاسم جعفربن محمد قولویه می‌گفت: خداوند ابودلف کاتب را نگاه ندارد. ما او را شخص ملحدی می‌دانیم. ابتدا او اظهار غلوّ نمود، آنگاه دیوانه و از آن پس زنجیری شد و پس از آن از مفوّضه[2] به شمار آمد. ما اصلاً او را نمی‌شناختیم. او به هر مجلسی سر می‌زد مورد سرزنش و خفّت قرار می‌گرفت. شیعیان اندک مدتی با وی آشنا شدند. سپس از وی و همکاری با او دوری جستند.

ما به ابوبکر بغدادی پیغام دادیم تو چنین ادعاهائی داری؟ (که ابودلف به تو نسبت می‌دهد) او منکر شد و قسم خورد این ادعاها را نداشته است. ما هم انکار او را پذیرفتیم، ولی موقعی که وارد بغداد شد به طرف ابودلف رفت و از طائفه شیعه برگشت و موقع مردن هم وصیت کرد که جانشین او ابودلف است. ما هم به یقین دانستیم که وی با ابودلف هم‌مذهب است.

به همین جهت او را لعن کردیم و از وی دوری جستیم. زیرا ما عقیده داشتیم که بعد از شیخ ابوالحسن سمری، هر کس ادعای وکالت و نیابت امام‌زمان عليه‌السلام کند، کافر و

---

۱. غیبت، شیخ، ص ۲۵۶.

۲. مُفَوِّضه فرقه‌ای بودند که می‌گفتند: خداوند حضرت محمدبن عبدالله ﷺ را خلق کرده و همهٔ کارهٔ آفرینش اوست بعضی گفته‌اند: مفوضه عقیده دارند که این کار به امیرالمومنین عليه‌السلام واگذار شده، و در حدیث است که هر کس قائل به تفویض شود، خدا را از اقتدار و سلطنت خود خارج نموده است. (مجمع‌البحرین)

نیرنگ‌باز و گمراه و گمراه کننده است. وبالله التوفیق.[1]

ابونصر هبة‌الله‌بن محمدبن احمد کاتب دخترزادهٔ ام‌کلثوم ـ دختر محمدبن عثمان ـ گفته است: ابودلف محمدبن مظفر کاتب، قبلاً کارش جمع آوری خمس اموال شیعیان بود، زیرا وی در میان شیعیان کرخ تربیت شده و شاگردی آنها را کرده بود. مردم کرخ هم خمس مال خود را می‌پرداختند و هیچ‌یک از شیعیان در این خصوص تردید نداشت.

ابودلف معترف به این معنی بود و به آن افتخار می‌کرد. او بعدها که منحرف شد می‌گفت: آقای من شیخ صالح (ابوبکر بغدادی) مرا از مذهب ابوجعفر کرخی (محمدبن عثمان) به مذهب خود منتقل نمود.[2]

شیخ‌طوسی می‌گوید قلّت دانش و نامردی ابوبکر بغدادی و جنون ابودلف بیشتر از این است که بتوان شمرد. ما هم کتاب خود را مشغول به آن نمی‌داریم. ابن‌نوح سیرافی (در *اخبار وکلاء اربعه*) قسمتی از آن را نقل کرده است.

و هم شیخ می‌گوید:

جنون ابودلف و ماجرای فساد مذهب وی بیشتر از این است که شماره شود. به همین جهت ما در اینجا به ذکر آن سخن را به درازا نمی‌کشیم.[3]

شیخ می‌نویسد:

ابوعمرو محمدبن محمدبن نصر سُکّری (شکری) گفته است: موقعی که پسر محمدبن حسن‌بن ولید قمی[4] از طرف پدرش و جمعی از قم آمدند و از ابودلف راجع به وکالتش سؤال کردند، او منکر شد و گفت: موضوع نیابت به اختیار من نیست و من هرگز چنین

---

۱. غیبت، شیخ، ص ۲۵۴.

۲. همان، ص ۲۵۵.

۳. همان، ص ۲۵۶.

۴. همان ابن‌ولید قمی استاد شیخ‌صدوق و پیشوای علمای قم، متوفی در سال ۳۴۳ است.

ادعائی نکرده‌ام. ابوعمرو گفت: من در بصره در مجلس مذاکره آنها حاضر بودم.[1]

چنانکه دیدیم شیخ‌طوسی در کتاب گرانقدرش غیبت بخشی را به چهار نائب خاص امام‌زمان علیه‌السلام و نمایندگان آنها اختصاص داده است ـ مانند ابوالحسن محمدبن جعفر اسدی، و حاجز وشّاء، و محمدبن علی‌بن نوبخت، و محمدبن شاذان نیشابوری، و احمدبن اسحاق‌قمی ـ و بخشی را هم ویژه وکلای دروغین و کسانی قرار داده که به دروغ دعوی بابیت و سفارت امام‌زمان علیه‌السلام یا نواب ایشان را نموده‌اند و اینان: حسین‌بن منصور حلاج، شریعی، نمیری، هلالی، بلالی، شلمغانی، ابوبکر بغدادی، ابودلف مجنون و ... بودند.

منظور از شریعی همان محمدبن حسن شریعی، و از نمیری: محمدبن نصیر نمیری، و از : احمدبن هلال عبرتاهی، و از بلالی: محمدبن علی‌بن بلال، و از شلمغانی: محمدبن علی شلمغانی بوده است. ابوبکر بغدادی و ابودلف مجنون را هم در اینجا نام بردیم.

شاید بعضی گمان کنند که این افراد را متهم ساخته‌اند، به خصوص افرادی همچون شلمغانی، بلالی، هلالی و ابودلف را. چراکه راجع به اینها مطالب ضد و نقیضی وجود دارد.

لیکن وقتی می‌بینیم دانشمندی پارسا مانند شیخ‌طوسی، از همهٔ اینها در غیبت به عنوان افراد مطرود و منفور شیعه نام برده است؛ دیگر جای هیچ‌گونه شک و تردیدی باقی نمی‌ماند.

ما ۲۷ سال پیش که جلد ۱۳ بحارالانوار علامهٔ مجلسی را ترجمه نمودیم و با نام *مهدی موعود* منتشر ساختیم، در پایان بحث از نواب اربعهٔ امام‌زمان علیه‌السلام ذیل سخن *امین‌الدین طبرسی* در پاورقی نوشتیم:

احمد کسروی مدیر روزنامهٔ پرچم که مردی تندخو و نسبت به روحانیون سخت دشمن بود، تا جائی که پا را فراتر نهاد و گستاخانه به ساحت مقدس ائمه‌اطهار علیهم‌السلام حتی شخص پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اسائه ادب نمود، در یکی از کتابهایش می‌نویسد:

---

۱. غیبت، شیخ، ص ۲۵۵.

عثمان‌بن سعید، محمدبن عثمان، حسین‌بن روح و ابوالحسن سمری که ادعای نیابت امام‌ناپیدا را کرده‌اند، افرادی گمنام بوده و کسی آنها را نمی‌شناخته، و خواسته‌اند از این راه به ریاست برسند. نیابت آنها و شخص امام‌ناپیدا دروغ بوده است!

در صورتی‌که در این باب (باب ۲۱) و سایر ابواب گذشته و آیندهٔ (جلد ۱۳ بحارالأنوار) خوانندگان، این اشخاص را به خوبی از زبان بزرگان دین و علمای عالی‌مقام شیعه شناخته‌اند که حتی در زمان امام علی‌النقی و امام حسن‌عسکری علیهما السلام هم معروف و جزو خواص آن‌حضرت بوده‌اند، و همه از دانشمندان پاکدل و علمای موثّق شیعه بوده‌اند.[۱]

اکنون در خاتمهٔ بحث از آخرین نائب خاص امام‌زمان علیه السلام هم می‌گوئیم: آنها به‌طوری که در شرح حال هر یک در جلد اول و دوم *مفاخر اسلام* آمده است؛ نه تنها ناشناخته نبوده‌اند، بلکه بسیار مشهور بوده‌اند. با اینکه شرایط آنها ایجاب می‌کرده کمتر خودنمائی نمایند تا تحت تعقیب مخالفان قرار نگیرند.

شیخ‌طوسی در پایان بحث از کسانی‌که به دروغ ادعای بابیّت کردند؛ می‌نویسد:

ما قسمتی از اخبار سفرا و نواب امام‌زمان علیه السلام را در زمان غیبت، از این جهت ذکر نمودیم که صحت و ثبوت آن، مبتنی بر ثبوت امامت حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام است. پس ثبوت وکالت آنها و ظهور بعضی از معجزات امام به دست آنها، دلیلی روشن بر اثبات امامت آن‌حضرت است. به همین جهت ما هم آنها را نقل کردیم.

بنابراین کسی را نمی‌رسد که بگوید: ذکر اخبار سفرا در بخشی که مربوط به غیبت است (یعنی کتاب غیبت شیخ) چه فائده‌ای دارد؟ زیرا بعد از بیان فائدهٔ آن، این اعتراض منتفی می‌شود.[۲]

بنابراین آنها گمنام نبوده‌اند. ثقةالاسلام کلینی (متوفای ۳۲۸) ـ معاصر وکلاء ـ در کافی

---

۱. مهدی موعود، ص ۶۹۶.

۲. غیبت، شیخ، ص ۲۵۶.

کتاب‌الحجه، باب کسانی‌که آن‌حضرت را دیده‌اند؛ از عثمان‌بن سعید و فرزندش محمدبن عثمان به عنوان افرادی که امام‌زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه را دیده‌اند نام برده، و همچنین گروهی دیگر را.

شیخ‌صدوق نیز در *کمال‌الدین* از اینان و اخبار آنها یاد کرده و به اسناد خود، آنها را شناسانده است. تفصیل بیشتر را در این خصوص شیخ‌طوسی در کتاب غیبت داده است.

با این‌وصف جای تعجب است که نام حسین‌بن روح، و ابوالحسن سمری در کتب رجال پیشین نیامده است. فقط علامهٔ حلی (متوفای ۷۲۶) در ترجمهٔ محمدبن عثمان می‌نویسد:

> ابوجعفر محمدبن عثمان‌بن سعید عَمْری، و پدرش مکنّی به ابوعمرو، هر دو وکیل و در خدمت صاحب‌الزمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه بوده‌اند. هر دو جایگاهی بزرگ در نزد این طائفه داشته‌اند... محمدبن عثمان هنگام وفات گفت: مأمورم که وصیت به ابوالقاسم حسین‌بن روح کنم و او را جانشین خود قرار داد، و ابوالقاسم حسین‌بن روح هم ابوالحسن علی‌بن محمد سمری را به جانشینی خود منصوب داشت، و چون وفات سمری فرارسید، از وی خواستند کسی را به جانشینی خود تعیین کند، ولی او گفت: خدا را امری است که خود رسانندهٔ آن است. و غیبت دوم همان است که بعد از رحلت سمری روی داد.[۱]

علّامه، در فائدهٔ پنجم از فوائد آخر کتاب خلاصه نیز اسامی وکلای اربعه را با مختصر شناختی از آنها که از کتاب غیبت شیخ‌طوسی گرفته، شناسانده است.[۲] و نیز در فائدهٔ ششم، مدعیان بابیّت و وکلای دروغین را به صورت اختصار ـ به نقل از غیبت شیخ ـ نام برده و از آنها سخن گفته است.[۳]

و در فائدهٔ هفتم برخی از نمایندگان سفرا را که از آنها نام بردیم معرفی می‌کند.[۴] و بدین‌گونه غفلت علمای رجال از تعرض به وضع وکلا و نمایندگان آنها و مدعیان بابیّت (مگر

---

۱. *خلاصة‌الاقوال*، ص ۱۴۹.

۲. همان، ص ۲۷۳.

۳. همان‌کتاب، ص ۲۷۳.

۴. همان، ص ۲۷۵.

تنی چند از آنها) را جبران نموده است.

کسانی‌که روی انحراف فکری تحت تأثیر تلقینات سوء افرادی مانند کسروی قرار دارند، خوب است نوشتهٔ دانشمند محققی مانند مرحوم عباس اقبال آشتیانی را ببینند که در کتاب *خاندان نوبختی* با بی‌طرفی و بلندنظری و واقع بینی، هنگام بحث از شیخ ابوالقاسم حسین‌بن روح‌نوبختی نائب سوم امام‌زمان علیه‌السلام می‌نویسد:[1]

تولد حضرت حجت یعنی ابوالقاسم محمدبن حسن‌عسکری علیه‌السلام ملقب به قائم آل‌محمد به روایت علمای اخبار امامیه در سال ۲۵۶ (مشهور ۲۵۵ است) هجری اتفاق افتاده، و شروع غیبت صغری از چهار سال بعد از تولد آن‌حضرت یعنی سال ۲۶۰ بوده است[2] و دوره غیبت صغری از سال ۲۶۰ تا سال ۳۲۹ که سال فوت چهارمین نائب حضرت است، یعنی ۶۹ سال طول کشیده است[3]، و از سال ۳۲۹ به بعد دورهٔ غیبت کبری است که هنوز ادامه دارد.

از سال ۲۵۶ یعنی از سال تولد حضرت قائم به بعد در تمام مدت غیبت صغری، بین حضرت حجّت یعنی امام غائب و شیعیان امامیه چهار نفر که اولین آنها از طرف امام دهم و یازدهم تعیین، و سه نفر دیگر از طرف سلف خود منصوب شده‌اند، رابط بوده و در بین امامیه سمت نیابت حضرت حجت را داشته‌اند. عرایض و مستدعیات شیعیان را به امام غائب می‌رساندند و به دستور حضرت به ایشان جواب می‌داده‌اند و این جوابها به صورت توقیع به دست سفرا یعنی نواب اربعه صادر می‌شده است.

اسامی نواب اربعه و دورهٔ نیابت هر کدام از ایشان به قرار ذیل است:

۱ - ابوعمرو عثمان‌بن سعید عَمْرِی[4] که او را امام ابوالحسن علی‌بن محمدهادی علیه‌السلام و امام ابومحمد حسن‌بن علی عسکری علیه‌السلام به این مقام برگزیده بودند.

۲ - پسر او ابوجعفر محمدبن عثمان‌بن سعید عمری. دورهٔ نیابت پدر و پسر از سال ۲۶۰ تا

---

۱. کتاب *خاندان نوبختی* در سال ۱۳۱۱ شمسی، در زمان حیات کسروی و پیش از انحراف وی چاپ شده است.

۲. *الغیبة*، طوسی، ص ۱۶۷ و ۲۵۷.

۳. این نظر ایشان است، بحث از این مورد قبلاً گذشت.

۴. در *خاندان نوبختی* با ضم عین و فتح میم ضبط شده، در صورتی‌که با فتح عین و سکون میم است.

۳۰۴ یا جمادی الاولی ۳۰۵ طول کشیده.
۳ ـ ابوالقاسم حسین‌بن روح‌بن ابی‌بحر نوبختی (از ۳۰۵ تا شعبان ۳۲۶).
۴ ـ ابوالحسین[1] علی‌بن محمد سمری (از شعبان ۳۲۶ تا شعبان ۳۲۹).[2]

دانشمند فقید استاد جلال‌الدین همائی نیز در کتاب *تاریخ علوم اسلامی* که تقریرات درس ایشان در دورهٔ دکترای ادبیات فارسی دانشگاه تهران به سال ۱۳۴۸ شمسی بوده، تحت عنوان خدمات خاندان نوبختی می‌نویسد:

شعبه سوم از رجال خاندان نوبختی، رؤسای مذهبی شیعهٔ امامیه اثنی‌عشری بودند. معروف‌ترین آنها ابوالقاسم حسین‌بن روح‌نوبختی است، متوفّای شعبان ۳۲۶ که یکی از ابواب ممدوحه و یکی از نواب اربعه خاصهٔ حضرت صاحب‌الامر عجّل‌الله‌فرجه بود.
سه نفر دیگر نخست ابوعمرو عثمان‌بن سعید عَمْری[3] سمّان زیّات[4] بود. بعد از وی پسرش ابوجعفر محمدبن عثمان‌بن سعید که در سنهٔ ۳۰۵ فوت شد، و بعد از او ابوالقاسم نوبختی منصب نیابت خاصه را داشتند، و چهارم ایشان ابوالحسن علی‌بن محمد سَمَرِیّ است[5] (ظاهراً منسوب به بلدهٔ سامره یا سامرّاء) که در سنهٔ ۳۲۹ رحلت کرد و از آن پس نیابت خاصه خاتمت پذیرفت و نوبت غیبت کبری رسید.
توضیحاً ابواب ممدوحه که گفتیم در مقابل کسانی است که به دروغ دعوی نیابت خاصه کردند، و این گروه را ابواب مذمومه می‌گویند. از قبیل احمدبن هلال کرخی و ابوطاهر محمدبن علی‌بن بلال، و ابن‌ابی‌العزاقر شلمغانی.[6]

---

۱. ابوالحسن.
۲. *خاندان نوبختی*، ص ۲۱۲.
۳. با فتح عین و سکون میم است.
۴. سمان و زیات هر دو به معنی روغن‌فروش است که شغل عثمان‌بن سعید بوده و شاید پسرش محمدبن عثمان هم.
۵. در این صورت باید همان سمری با فتح سین و میم باشد.
۶. *تاریخ علوم اسلامی*، ص ۵۱.

این بود بحث ما پیرامون سفرای امام‌زمان یا نُوّاب اربعه در این کتاب که برای نخستین بار بدین‌گونه و با این تفصیل و تحقیق بحمدالله نگاشته شده و انتشار می‌یابد.

ابوعبدالله صفوانی کیست؟

چنانکه گذشت ابوعبدالله صفوانی هنگام وفات ابوالحسن سمری ـ آخرین نائب خاص امام‌زمان ـ در کنار او بوده و از وی راجع به جانشینی بعد از او سؤال نموده است. لازم می‌دانیم که به اختصار از وی نام ببریم.

شیخ‌طوسی در *رجال* باب من لم‌یرو می‌نویسد:

محمدبن احمدبن عبداللّه‌بن قضاعة‌بن صفوان‌بن مهران جَمّال، معروف به صفوانی و مکنّی به ابوعبدالله، اوراست مصنّفاتی که در فهرست آورده‌ایم. او از علی‌بن ابراهیم‌بن هاشم روایت می‌کند، و تلعکبری از وی روایت نموده و شیخ مفید و حسین‌بن قاسم علوی محمدی از وی به ما خبر دادند. وی از علمای صمیمی شیعه و مقیم بغداد بود.[1]

و در فهرست می‌نویسد:

محمدبن احمدبن عبداللّه‌بن قضاعه مکنّی به ابوعبدالله صفوانی، از اولاد صفوان‌بن مهران جمال از اصحاب امام صادق علیه‌السلام و از حُفّاظ بزرگ و دارای دانشی بسیار و مردی زبان‌آور بود. گویند او نمی‌خواند و نمی‌نوشت. اوراست کتابهائی که از حفظ املاء می‌کرد. از جمله کتب او کتاب **الکشف والحجّه**، کتاب **انس العالم و تأدیب المتعلم**، کتاب **یوم و لیله**، کتاب **تحفة‌الطالب و بغیة‌الراغب**، کتاب **المتعة و تحلیلها و الردّ علی من حرمها**، کتاب **صحبة آل‌الرسول و ذکر اِحَن اعدائهم**، کتاب **الردعة والنهی عن کل بدعة**، و کتاب **المنازل**.

جماعتی از علما از جمله شریف ابومحمد حسن‌بن قاسم محمدی و شیخ مفید از وی به

---

۱. *رجال*، شیخ‌طوسی، ص ۵۰۲.

ما خبر داده‌اند.[1]

نجاشی از وی این‌گونه نام می‌برد:

ابوعبدالله محمدبن احمدبن عبدالله... از موالی بنی‌اسد است. شیخ طائفه و ثقهٔ فقیه فاضل بوده، و در نزد سلطان جایگاهی بزرگ داشته است. علت آن هم این بود که وی با قاضی موصل در حضور ابن‌احمد (سیف‌الدوله حمدانی حکمران شیعهٔ موصل) پیرامون امامت مناظره می‌کرد، و کار به جائی رسید که به قاضی گفت: حاضر هستی با من دربارهٔ حقانیت خود مباهله کنی؟

قاضی به وی مهلت فردا را داد، و چون فردا حضور یافتند، دست خود را در دست قاضی نهاد و مباهله کردند و برخاستند و رفتند.

قاضی هر روز در دربار سیف‌الدوله حضور می‌یافت، ولی آن روز و روز بعد دیگر نیامد.

امیر سیف‌الدوله ابن‌حمدان گفت: ببینید چه شده که قاضی نیامده است؟

فرستاده رفت و برگشت و گفت: از همان لحظه که از جای مباهله برخاسته است تب کرده و همان دستی که برای مباهله با صفوانی درازکرده ورم کرده و سیاه شده، و فردای آن روز درگذشته است.

این موضوع باعث شد که ابوعبدالله صفوانی در نزد پادشاهان عصر مقام و منزلتی یابد.

اوراست کتابهائی از جمله... و این یازده کتاب را اضافه بر فهرست شیخ دارد:

کتاب **ثواب‌القرآن**، کتاب **رد بر ابن‌رباح ممطور**، کتاب **رد بر واقفه**، کتاب **غیبت و کشف حیرت**، کتاب **امامت**، کتاب **رد بر اهل اهواء**، کتاب **طلاق ثلاث**، کتاب **الجامع** در فقه، کتاب **معرفة الفروض**، کتاب **غررالاخبار و نوادر الآثار**، کتاب **التصرف**.

استاد ابوالعباس احمدبن علی‌بن نوح کتابهایش را به من خبر داد.[2]

از اینرو ابوعبدالله صفوانی یکی از استوانه‌های علمی و وزنه‌های با فضلیت شیعه در نیمهٔ

---

۱ فهرست، شیخ، ص ۱۳۳.

۲ رجال، نجاشی، ص ۳۹۳.

دوم سدهٔ چهارم و شیخ طائفه بوده و آثار گرانقدری از خود به یادگار گذارده است. اگر بخواهیم پیرامون استادان و شاگردان و شخصیت والایش سخن بگوئیم چندین صفحه کتاب را همچون سایر مفاخر به خود اختصاص خواهد داد، ولی به همین مقدار بسنده می‌کنیم، و می‌گوئیم از استادان نامدارش علی‌بن ابراهیم قمی (زنده در ۳۰۷) بوده، و نیز شاگردانی مانند شیخ مفید، تلعکبری و ابوالعباس ابن‌نوح ـ استاد نجاشی ـ داشته است.

ابن‌ندیم معاصر وی در فهرست می‌نویسد:

ابوعبدالله محمدبن احمدبن عبدالله قضاعه صفوانی ؛ او مردی اُمّی بود و خواندن و نوشتن نمی‌توانست. من او را در سال ۳۴۹ دیدم. مردی بلند بالا، رگهایش نمایان بود و جامه‌های نیکو به تن داشت، و می‌گفت خواندن و نوشتن نمی‌داند. اما شخص موثقی می‌گفت : او اشتباه کاری می‌کرده، و در سال... درگذشت، و این کتابها از اوست...[۱] (همان کتابها که شیخ‌طوسی نامبرده است.)

سخن ابن‌ندیم به نقل از شخص موثقی که به وی گفته او در ادعای عدم توانائی بر خواندن و نوشتن، اشتباه کاری می‌کرده؛ به احتمال زیاد سخنی بی‌مورد است. زیرا ما در زمان خود دو تن از مراجع و فقهای عصر را دیدیم که قادر به نوشتن نبودند و اگر هم می‌نوشتند جز خودشان نمی‌توانستند آن را بخوانند، و این دو تن مرحوم آیت‌الله حاج آقا حسین طباطبائی قمی و داماد ایشان مرحوم آیت‌الله حاج سید صدرالدین صدر (پدر امام موسی صدر) بودند. این دو بزرگوار کاتب داشتند و مطالب را به آنها املاء می‌کردند، من خود شاهد بودم که چگونه مرحوم آیت‌الله صدر مطالب را املاء می‌کرد و کاتب می‌نوشت و بعد خود چند خط به عنوان امضاء در زیر آن می‌کشید که برای من مفهوم نبود. با این‌وصف هر دو از مشاهیر مراجع تقلید بودند، و ما تعجب می‌کردیم که اینان چگونه دروس و مطالب علمی را بدون نوشتن در حفظ داشتند!

---

۱ فهرست، ابن‌ندیم، ص ۲۹۲، و ترجمه فارسی آن، ص ۳۶۵.

جز اینان عده‌ای دیگر از بزرگان را هم شنیده‌ایم که مطالب علمی را به خاطر سپرده و افاده و املاء می‌کردند، نه از روی کتاب می‌خواندند و نه می‌نوشتند. بنابراین موضوع صفوانی تازگی نداشته، هر چند برای کسانی‌که ندیده‌اند تعجب‌آور و شاید باور نکردنی باشد.

او اصلی ایرانی داشته و نیای چهارم وی موسوم به *مهران* بوده است. نیای سوم او صفوان‌بن مهران از شاگردان مشهور امام موسی‌بن جعفر ؑ بوده که به واسطهٔ داشتن شترانی که به کرایه می‌داده به *جمّال* یعنی شتردار شهرت داشته است.

شیخ کشّی در *رجال* خود از استادش حمدویه از محمدبن اسماعیل رازی از حسن‌بن علی فضّال روایت می‌کند که گفت:

صفوان‌بن مهران برایم نقل کرد که چون خدمت امام موسی‌بن جعفر رسیدم ؛ حضرت فرمود: ای صفوان ! همهٔ کارهای تو خوب و نیکوست جز یک کارت. عرض کردم : فدایت شوم، کدام کار؟ فرمود : کرایه دادن شترانت به این مرد، یعنی هارون‌الرشید. (خلیفه مقتدر عباسی)

من عرض کردم : به خدا قسم من بی‌جهت و برای صید و کار بیهوده آنها را به خلیفه کرایه نداده‌ام، بلکه برای بردن زوّار خانهٔ خدا به حج کرایه می‌دهم، و هارون را هم دوست نمی‌دارم، کارکنانم را به نزد وی می‌فرستم.

حضرت فرمود : ای صفوان ! آیا از آنها کرایه دریافت می‌کنی؟ گفتم : بله، فدایت شوم. فرمود : آیا می‌خواهی آنها زنده بمانند تا کرایه‌ات را دریافت کنی؟ گفتم : آری. فرمود : هر کس بخواهد آنها زنده بمانند از آنها شمرده می‌شود، و هر کس از آنها شمرده شود وارد آتش جهنم می‌گردد.

صفوان گفت : من هم رفتم تمام شترانم را فروختم. چون خبر آن به هارون رسید مرا خواست و گفت : ای صفوان ! شنیده‌ام شترانت را فروخته‌ای؟ گفتم : آری. گفت : چرا؟ گفتم : پیر و شکسته شده‌ام و کارکنانم هم قادر به ادارهٔ آنها نیستند.

هارون گفت : نه، اینها نیست. من می‌دانم چه کسی در این‌باره به تو سفارش کرده است، موسی‌بن جعفر به تو گفته است. گفتم : مرا با موسی‌بن جعفر چکار؟ هارون گفت : دست

بردار، به خدا! اگر به خاطر برخورد نیکویت نبود تو را می‌کشتم.[1]

یادی از ابن‌عیاش جوهری

نظر به اینکه در ارتباط با ابودلف مجنون که ادعای بابیّت امام‌زمان را داشته، از ابن‌عیاش نام بردیم؛ لازم می‌دانیم از وی جداگانه یاد کنیم. چراکه او نیز از دانشمندان مشهور شیعه در سدهٔ چهارم هجری بوده است.

شیخ‌الطائفه در *رجال* (باب من لم یرو) می‌نویسد:

احمدبن محمدبن عیاش، مکّنی به ابوعبدالله، دارای روایات بسیار است. جز اینکه در آخر عمرش دچار اختلال حواس شد. جماعتی (از استادان) از وی به ما خبر داده‌اند او در سال ۴۰۱ وفات یافت.

و در *فهرست* می‌نویسد:

احمدبن محمدبن عبیداللهٔبن حسین‌بن عیاش‌بن ابراهیم‌بن ایوب، ابوعبدالله جوهری، احادیث بسیاری استماع نموده و در پایان زندگانیش حواس خود را از دست داده بود. جدّش و پدرش در بغداد دو چهرهٔ سرشناس بودند. مادرش سکینه دختر حسین‌بن یوسف‌بن یعقوب‌بن اسماعیل‌بن اسحاق، دختر برادر قاضی ابوعمر محمدبن یوسف است.

وی کتابهائی تصنیف نموده، از جمله: **مقتضب‌الاثر فی عدد الائمه الاثنی‌عشر** علیهم‌السلام کتاب **اغسال**، کتاب **اخبار ابوهاشم جعفری** ـ رضی‌الله عنه ـ[2]، کتاب **شعر ابوهاشم جعفری** ـ رحمه‌الله، کتاب **اخبار جابر جعفی**، کتاب **الاشتمال علی معرفة‌الرجال** که در آن راویان هر امامی را به اختصار ذکر کرده است، کتاب **ما نزل من‌القرآن فی صاحب‌الامر** علیه‌السلام،

---

۱. *رجال*، کشی، ص ۳۷۳.

۲. شرح حال ابوهاشم جعفری در جلد یکم *مفاخر اسلام* آمده است.

کتاب **فی ذکر الشجاج**، کتاب **عمل رجب**، کتاب **عمل شعبان**، کتاب **عمل شهر رمضان**، کتاب **اخبار السید** (سید اسماعیل حمیری شاعر نامی شیعه)، کتابی در **لؤلؤ** و ساختن انواع آن، کتابی در **اسامی کسانی‌که از اولاد عماربن یاسر روایت کرده‌اند**، کتاب **اخبار وکلاء اربعه** که مختصر است. سایر کتابها و روایاتش را جماعتی از علماء از وی به ما خبر داده‌اند. او در سال ۴۰۱ درگذشت.[۱]

نجاشی تقریباً همان گفتار شیخ در فهرست را در ترجمه آن آورده و در پایان می‌نویسد:

من این شیخ را دیده‌ام. او دوست من و پدرم بود. احادیث بسیاری از وی شنیدم، ولی چون دیدم مشایخ او را تضعیف می‌کنند چیزی از احادیث او را روایت نمی‌کنم، و از وی پرهیز کردم.

او از اهل‌علم و ادب قوی بود، و شعر نیکو و خط زیبا داشت. خدا او را رحمت کند و از وی درگذرد. در سال ۴۰۱ درگذشت.[۲]

باید توجه داشت که نجاشی (متولد ۳۷۲) هنگام رحلت ابن‌عیاش (در سال ۴۰۱) ۲۹ ساله بوده و در ایام جوانی، این شیخ را دیده و از وی حدیث شنیده و بعدها از نقل حدیث او به خاطر تضعیف مشایخ دوری جسته است.

نجاشی همین را دربارهٔ ابوالمفضل شیبانی هم که جوان‌تر بوده گفته است، ولی چنانکه در مقدمهٔ جلد ۲ *مفاخر اسلام* گفته‌ایم؛ تضعیف این‌گونه بزرگان به خاطر پاره‌ای ملاحظات، کار درستی نبوده است. چون کسانی دیگر امثال سهل‌بن زیاد، آدمی رازی، محمدبن علی صیرفی، ابوسمینه، احمدبن ابی‌عبدالله برقی، ابوطالب انباری، احمری نهاوندی و دیگران که ثقةالاسلام کلینی آنها را مورد عنایت قرار داده و احادیث آنها را در *کافی* نقل کرده و متون

---

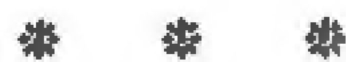
۱. فهرست، شیخ، ص ۳۳.

۲. رجال، نجاشی، ص ۸۶.

احادیث هم، به صدق و اهمیت آنها گواهی می‌دهد؛ توسط بعضی از مشایخ محتاط تضعیف شده‌اند.

خوشبختانه کتاب *مقتضب‌الاثر* ابن‌عیاش جوهری بدست آمده و چند سال پیش توسط دانشمند معاصر، مؤلف کتاب گرانقدر *منتخب‌الاثر* چاپ و منتشر شده، و به تنهائی بیانگر مقام والای جوهری است، و از منابع مهم شناخت ائمۀاطهار می‌باشد.

شاید حواس‌پرتی وی در اواخر عمر، باعث تضعیف او توسط مشایخ شده که نجاشی جوان هم از او دوری گزیده است. این با تألیف آن همه کتابهای مهم در ایام پیش از اختلالِ حواسش منافات ندارد. و ما نیز از وی بمناسبت آن کتابهایش یاد می‌کنیم، نه اواخر عمرش که دچار عارضه شده است، و برای بسیاری پیش می‌آید که در اینصورت باید از استناد به گفتار او در آن ایام پرهیز کرد. از اینرو باید موضوعات را از هم تفکیک نمود.



توضیحی مختصر دربارهٔ «دائرةالمعارف علوی»

خدا را حمد و سپاس می‌گویم که تعداد آثارم تاکنون در چهار رشتهٔ : تصنیفات، تألیفات، ترجمه ها و تصحیح و تحقیق به ۱۰۰ جلد، رسیده است.

بارها دوستان دانشمند و اهل‌فکر و قلم پیشنهاد نموده‌اند که همهٔ آنها را در یک مجموعه مانند مجموعه *آثار* استاد شهید مطهری جمع نمایم، و این‌طور پراکنده نباشد.

بعلاوه حدود هشتاد مقاله و مصاحبه هم به مناسبت‌های مختلف داشته‌ام که در جرائد و مجلات و کنگره ها چاپ شده است، و آنها نیز ۱۰ جلد خواهد بود، و بحمدالله آثارم به ۱۱۰ جلد می‌رسد که مطابق عدد نام مبارک *علی* است.

در فکر بودم اگر همگی آنها را که تقریباً مشتمل بر تمامی موضوعات دینی، اعتقادی، رجالی، تاریخی، جغرافی و تراجم دانشمندان شیعه است در یک مجموعه گردآورم، ۴۰ جلد به قطع وزیری، و هر جلد هم ۵۰۰ صفحه خواهد شد.

از آن‌جا که در این آثار سعی بر آن بوده که در همه‌جا پاسدار حریم تشیع و مکتب اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم السلام باشم؛ لذا نام آن را *دائرة المعارف علوی* گذاشته‌ام. امیدوارم زمینه‌ای فراهم شود تا بتوانم این اثر گرانبها را به *نام مبارک* حضرت *امیرالمؤمنین علی* علیه السلام چاپ و منتشر سازم.